



چهار رساله از :

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بازوی مسلح و
نماینده انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران است

« سخنی کوتاه با خوانندگان »

اینک در شرایطی که هفت سال از آغاز مبارزه انقلابی سلحانه (رستاخیز سپاهنگ که نقطه عطف در تاریخ تکامل مبارزات انقلابی و سرآغاز مرحله نوین در جنبش کمونیستی ایران است) میگذرد و پیشاهنگ انقلابی خلق و جنبش نوین کمونیستی ایران پیروزند از نخستین مرحله استراتژیک (طرح و تثبیت مبارزه سلحانه در سطح نیروهای پیشرو ، آگاه و سیاسی جامعه ایران) گذار نموده است و در آستانه توده ای کردن مبارزه انقلابی سلحانه پیشتاز قرار گرفته و بسیج توده ها بویژه طبقه کارگر را بطور مرم در دستور کار خویش قرار داده است ، شناخت دقیق و درک عمیق از تئوری ظفر نمون جنبش انقلابی سلحانه ، آموزش از تحلیل های علمی در باره اوضاع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ایران که بر اساس معرفت از شرایط مشخص ایران و در پرتاب انقلابی و با بهره گیری از تجربیات تاریخی و مبارزات انقلابی جوامع دیگر با انکشاف درآمده و درس گیری از پژوهش ها و شیوه برخورد به اوضاع و احوال منطقه ای و جهانی و نقد های علمی - تزه های انحرافی ، که همواره در روند رشد و تکوین جنبش نوین کمونیستی سلحانه توسط پیشگامان طبقه کارگر تدوین گردیده است ، بیش از هر زمان دیگر ضرورت میابد و در این راستا وظیفه همه مبارزین آگاه و هروان صدیق راه آزادی و همه معتقدین حقایق تاریخی طبقه کارگر و مبارزات انقلابی خلقهای زحمتکش ایران است که با افزایش و تعمیق شناخت خویش از این گنجینه های علمی و آثار پر ارزش جنبش نوین کمونیستی ایران که بر اساس نظم فکری مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و با خون صدها کمونیست فدائی بر صفحه تاریخ مبارزات انقلابی خلقهای ایران نقش بسته است ، بر کیفیت و توان مبارزاتی خویش افزوده و هرچه بیشتر در خدمت به مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم ایران بویژه طبقه کارگر قرار گیرند .

کمیته پشتیبانی از جنبش نوین انقلابی خلقهای ایران (در آلمان) با حرکت از این وظیفه خطیر و اقدام به تکثیر چهار رساله از سازمان پیشاهنگ چریکهای فدائی خلق ایران در این مجموعه نموده است . قابل توضیح است که این چهار رساله قبلا در نشریات گروهیکه امروز خود را بنام " اتحاد کمونیستی " مینامد منتشر گردیده است . این رسالات در رابطه با بحث سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با یک گروه در درون سازمانهای جنبه ملی خارج از کشور و قبل از مشخص شدن مواضع این گروه و قطع ارتباط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با آن میا شد .*

* لازم به توضیح است که ما با یک گروه در درون سازمانهای جنبه ملی خارج از کشور در ارتباط بودیم ، ولی در یکسال اخیر به علت مشخصتر شدن مواضع این گروه ، تغییراتی در نظرات ما نسبت به آنها بوجود آمد و ارتباط خود را با آنها قطع کردیم .

از اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در باره نشریه " مسائل حاد جنبش ما " .

با توجه به پراکندگی چاپ این رسالات در چند نشریه و نیز اهمیت مطالعه آنها و انتشار این مقالات در يك مجله ، آنچنانکه دسترسی به همه آنها برای همگان میسر باشد ، ضروری تشخیص داده شد .

باشد تا این کوشش ناچیز ما که با هدف تبلیغ و ترویج تئوری و تحلیل های مارکسیستی - لنینیستی جنبش نوین کمونیستی ایران انجام میگردد ، در خدمت به جنبش نوین انقلابی خلقمان مفید واقع گردد .

کمیته پشتیبانی از جنبش نوین انقلابی خلق ایران (در آلمان)
آذرماه ۱۳۵۶ خورشیدی

- ملاحظاتى در باره " در باره انقلاب "
- استالینسیم و مسئله بوروکراسى در جامعه سوسیالیستى
- جواب بخطوطى در طرح مسئله استالین
- گرایش به راست در سیاست خارجى جمهورى خلق چین

ملاحظاتى درباره "درباره انقلاب"

ملاحظاتی دربارهٔ "دربارهٔ انقلاب"

جزیه "دربارهٔ انقلاب" که بوسیلهٔ گروهی از رفقاً نوشته شده شامل دو دسته طالب می باشد. یک دسته مطالب اصلی جزیه است که هدف از نوشتن جزیه طـرح مشخص آنها بوده. این مطالب به بحث دربارهٔ مبارزهٔ مسلحانهٔ گروهها و سازمانهای انقلابی در ایران و برنامهٔ عمل آنها بطور کلی، تا تشکیل حزب اختصاص دارد و برخورد رفقاً با آن جدی تر است. از آنجا که این دسته از طالب در حل سایل نوبین و گاهی حل نشدهٔ جنبش کمونیستی است، بنابراین اگر اشتباهاتی هم در آنها مشاهده می شود، وجودشان طبیعی و گریزناپذیر است. صداقت انقلابی و پیوند تئوری با عمل که از ویژگی های جنبش نوبین کمونیستی کشور ما است هر مسئله ای را حل خواهد کرد و هر اشتباهی را تصحیح خواهد نمود. ما البته دچار اشتباه هم می شویم، ولی چون عمل می کنیم، اشتباه خود را تصحیح می کنیم و به پیش میرویم. اما مطالب دسته دوم: این مطالب دربارهٔ تحلیل طبقاتی جامعهٔ ایران، تاریخ ایران و قضایتهائی دربارهٔ کشورهای سوسیالیستی است. به تصور ما در این دسته از مطالب اشتباهات گریزپذیری می توان یافت که به مختصری پژوهش نیساز دارد. ما در اینجا نخست به بررسی مطالب اصلی جزیه "دربارهٔ انقلاب" می پردازیم و سپس نکاتی در مورد طالب دسته دوم متذکر می شویم.

چریکهای فدائیی خلق

الف. دربارهٔ مطالب اصلی جزیه ۱. حزب و سازمان

طالبی که رفقاً در مورد تفاوت بین حزب و سازمان انقلابی، رابطهٔ سازمان انقلابی با جنبش خود بخودی و خلاصه در مورد پیرویهٔ تشکیل حزب گفته اند، کلاً درست است و به عنوان یک قانون عام مورد قبول هر مارکسیست لنینیستی است. در مورد تطبیق این قانون عام با مسوود خاص، یعنی شرایط ویژهٔ وطن ما نیز رفقاً به درستی عمل کرده اند و منطقاً به ضرورت مبارزهٔ مسلحانه رسیده اند. این امر ناشی از شجاعت انقلابی آن ها و موضع انقلابی صادقانه ای است که در برخورد با مسائل دارند. این در مورد کل قضیه. اما در مورد شرح جزئیات و پیوسته کردن موضوع و تهیهٔ دستورالعمل برای کار انقلابی گروهها و سازمانهای مارکسیستی، رفقاً دچار اشتباهات چندی شده اند که در اینجا مورد بحث ما نخواهد بود.

— رفقا اگرچه بطور ضمنی و غیر روشن، در چند مورد تذکر می‌دهند که مبارزهٔ مسلحانه فقط مرحلهٔ نخستین مبارزه است. مثلا در یکجا می‌گویند:

"هر سازمانی که قصد توسعهٔ خود و وسیع خلق و کار برای ایجاد حزب کمونیست را دارد، شورش در این رودر روشی در مرحلهٔ مشخص بیان شده^۱ اجتناب ناپذیر است."
در جای دیگری می‌گویند:

"تصدیق عملیات مسلحانه به عنوان عمل انقلابی لازم مرحلهٔ ای^۲، هرگز به عنوان نفی کار سیاسی در طبقهٔ کارگر و توده نیست."

لازم به یاد آوری است که نقل و جملهٔ بالا فقط برای نشان دادن اشارهٔ رفقا به سالهٔ مرحلهٔ ای بسودن مبارزهٔ مسلحانه است و بقیه جمله مورد نظر ما نیست. در چند مورد دیگر نیز رفقا باز به این موضوع متنباً باز هم بطور ضمنی و غیر روشن اشاره می‌کنند.

در توضیح این مسئله باید بگوئیم که ما به عنوان مارکسیست — لنینیست همواره از تمام اشکال ممکن مبارزه مستقلاً خواهیم کرد و مبارزهٔ مسلحانه فقط شکل اصلی مبارزهٔ مستانه کل آن^۱.

^۱ تکمیری کلمات از ماست — چریکهای فدائی خلق

۱. هم اکنون چریک‌های فدائی خلق بقدر امکان خود به تبلیغ و ترویج برای جذب عناصر آگاه، تبلیغ برای جلب نظر توده‌ها، مبارزهٔ تشویک با اپورتونیست‌ها، مبارزه برای ایجاد تشکیلات نوین و قابل دوام مبارزه، تحقیق در شرایط عینی و زحمتی انقلاب ایران، مبارزه برای تحکیم زیربنای ایدئولوژی مارکسیست — لنینیستی افراد سازمان پرداخته است. ما این اشکال مبارزه را از طریق انتشار نشریه، کتاب در سری‌های مختلف و تماس مستقیم انجام می‌دهیم. در آینده

آنها داشته باشیم که در شرایط لازم احتمالی، شکل اصلی مبارزهٔ خود را تغییر دهیم، اما این مسئله که قبلاً از سقوط حکومت، شک اصلی مبارزه تغییر کند و شرایط سیاسی ایجاد شود که مبارزهٔ مسلحانه شکل اصلی مبارزه نباشد، خیلی بعید بنظر میرسد و گفتم اینکه مبارزهٔ مسلحانه یک مرحلهٔ موقتی از مبارزه است، بجز خوش‌خیالی که عواقب وخیمی می‌تواند داشته باشد چیزی دیگری نیست. خود رفقا در جای بد رستی استدلال کرده‌اند که مبارزهٔ مسلحانه سازمان‌های انقلابی روز بروز رژیم را هارتر میکند و اختناق را تشدید می‌نماید، اما این حساب چگونه انتظار دارند که مبارزهٔ مسلحانه به عنوان یک مرحلهٔ موقتی شرایط شکلی دیگر از مبارزه را به عنوان مبارزهٔ اصلی فراهم نماند.

چگونه می‌توان انتظار داشت که رشد مبارزات انقلابی بتواند اختناق را تخفیف دهد. طبعاً برای از بین رفتن اختناق باید عمل اجتماعی آن از بین برود. مگر نه این است که احساس خطر رژیم که خود ناشی از رشد امکانات بالقوهٔ مبارزاتی توده‌ها و نیز رشد مبارزات انقلابی است، علت شخص اختناق است. آیا شاه دلش نمی‌خواهد کسه در ایران هم مانند فرانسه یا ایتالیا و یا جاهای دیگر یک حزب کمونیستی بی‌خطر وجود داشته باشد که در عین عرصه جوشی نتواند بقدرت برسد؟ اختناق موجود دقیقاً بسبب علت وجود دارد که هرگونه کاهش آن بمعنی خطر مستقیم است که حیات رژیم را تهدید می‌کند. رشد مبارزات انقلابی

نیز بر اساس ضرورت به اشکال دیگر مبارزه نیز دست خواهیم زد.

"آن قسمت از سازمان که امکان کار سازماندهی را از دست میده، بطور موقت یا دائم به سلول های مربوط به بخش سلحانه اعزام میشوند. این تبلیغ سلحانه شرط ضروری امکان ادامه تبلیغ غیر سلحانه هم هست. تا عضوی امکان کار سازمانی دارد، کارش سازماندهی است."

رفقا در جایی سازماندهی را بهترین برنامه مبارزه می دانند. اما از نوشته روشن نیست که منظور رفقا از سازماندهی چیست. ما برای چه کاری می خواهیم توده ها را سازمان بدهیم؟ حتما برای شکلی از مبارزه و گرنه سازماندهی بیخودی که معنا ندارد. بسیار خوب، آن کدام شکلی از مبارزه است که ما باید توده ها را برای آن سازمان بدهیم؟ اگر به این سوال پاسخ بگویم همه چیز روشن می شود. اما حالا که رفقا به آن پاسخ نگفته اند ما ناچاریم تمام پاسخ های ممکن به این سوال را مورد گفتگو قرار دهیم. بتصور ما منظور رفقا از سازماندهی، یکی از سه کار زیر میتواند باشد:

الف- کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، صرفا به منظور رشد دادن آگاهی آنان.

ب- کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، برای آماده کردن آنها برای شرکت در مبارزه سلحانه.

پ- کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها به منظور رشد جنبش خود بخودی آنها و برآوردن اختن مبارزات دموکراتیک برای کارگران و خرده بورژوازی شهر و میتینگ ها و حد اکثر شورش های دهقانی برای روستائیان.

در صورت اول (مورد الف) فقط تعداد خیلی کمی از کارگران، پیشه وران و ندرتا دهقانان هستند که کجکاو و علاقه مند به "علم برای علمند" و ما میتوانیم آنها اقتصاد

بدانجهت که این خطر را بیشتر و قطعی تر میسازد، در نتیجه اختناق را نیز افزایش خواهد داد. به هر حال، تا آنجا که ما بطور معقول بر اساس تجربه گذشته و تحلیل شرایط موجود می توانیم پیش بینی کنیم این است که تا قبل از تصرف حکومت بوسیله نیروهای انقلاب به رهبری حزب طبقه کارگر، همواره مبارزه سلحانه شکل اصلی مبارزه است و حزب طبقه کارگر و جنبه واحد نیروهای انقلاب فقط در پناه آتش اسلحه قادر است تشکیل شود.

رفقا به نحو ابهام آمیزی سازماندهی توده ها را از کار مبارزه سلحانه تفکیک می کنند و معتقدند که "در مراحل ابتدائی زمینه سازی" باید از مبارزه سلحانه به عنوان شیوه عمده ای برای آماده کردن توده ها و جلب اطمینان توده ها و سازماندهی آنان استفاده کرد.

رفقا از مبارزه سلحانه به عنوان وسیله ای برای ایجاد یک "جو سیاسی مساعد" برای "سازماندهی" یاد میکنند و حتی تا جایی پیش میروند که کار مبارزه سلحانه را مشروط به یک شرط تکنیکی اضتی می کنند و می گویند:

تکه روی کلمات است.

و فلسفه و چیزهای دیگر بیاوریم . تازه به چه منظوری ما باید این کار را بکنیم . فرض کنیم که آنها چیزهایی بیاد گرفتند . آنوقت چی ؟

در صورت دوم (در مورد ب) هم باید بگوییم که سازمانها و گروههای انقلابی در هر حال این کار را میکنند ؛ یعنی در مرحله فعلی کارگران پیشرو و آگاه را با کار سیاسی روی آنها به مبارزه مسلحانه جلب میکنند ، در آینده این کار را روی اقتدار وسیع تر توده ها انجام خواهند داد .

اما در مورد سوم (مورد ب) که بیشتر میتوان احتمال داد ، منظور فقط باشد . البته ما باید با افراد پیشرو و توده ها در حدود مختلف رابطه برقرار کنیم ، آنها را آموزش بدهیم و برای رهبری جنبشهای خود بخودی و رشد دادن این جنبشها تشویق شان بکنیم ولی باید بیاد داشته باشیم که امکان رشد کیفی جنبشهای خود بخودی محدود است . رژیم راه رشد آنها را سد میکند و ما نباید انتظار رشد خطی آنها را داشته باشیم تا رشد کنند و به قیام تبدیل شوند و روزی درست مانند روسیه ، با یک قیام رهبری شده از جانب حزب ، حکومت را سرنگون کنند . چنین چیزی در ایران بهیچوجه نخواهد بود . اولاً این جنبشها را ، چنانکه خود رفا هم یاد کرده اند ، ما باید گذشته از حمایتهای معنوی یاد شده مورد حمایت مسلحانه نیز قرار بدهیم ، دریا باید بدانیم که رشد این جنبشها در هر صورت یعنی با حمایت مسلحانه ، ما هم باز محدود است و رژیم سختی آنها را سرکوب خواهد کرد و مبارزه توده ها باید از طریق دیگری به رشد خود ادامه دهد ، یعنی جنگ چریکی .

نهایت فایده جنبشهای خود بخودی این است که یکی آگاهی توده ها را تا حدودی رشد میدهد یکی دیگر اینکه افرادی را برای پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه در درون خود میروانند و یکی هم اینکه شکست و سرکوب این جنبشها لزوم شکل عالی تری از سازمان و مبارزه را برای توده ها بطور کلی مطرح می نماید . سازمان اصلی مبارزه ، این جنبشها نیست و صرفاً از درون این جنبشها نیز پدید نمی آید . این مسئله را گذشته از اینکه با تحلیل شرایط شخص جامعه ما میتوان فهمید ، استدلال کلی تئوریک هم آن را تأکید میکند . این همان چیزی است که لنین آن را تحت عنوان " سر فرود آوردن در مقابل جنبشها " خود بخودی " مورد بحث قرار داده و " سر فرود آوردن گان در مقابل جنبشهای خود بخودی " را در انجام بسته آگزیوزیو و فرمیزم ششم کرده . سازمان اصلی مبارزه در کار جنبشهای خود بخودی بوجود خواهد آمد ، با آنها رابطه خواهد داشت ، آنها را رشد خواهد داد و از آنها تغذیه خواهد کرد ولی همواره وجودی مستقل از آنها خواهد داشت . پس وظیفه اصلی ما نمیتواند سازماندهی جنبش خود بخودی توده ها باشد . ما البته در این جنبشها نفوذ خواهیم کرد و آنها را سازمان هم خواهیم داد ، ولی وظیفه اصلی ما یا مهمترین برناه ما " سازماندهی سازمان اصلی مبارزه است . باید توده ها را به گرد چنین سازمانهایی سازمان بدهیم . این قاعده فقط مخصوص ایران نیست ، این قانون عام انقلاب پرولتاریائی است . در روسیه نیز چنین بوده است . در روسیه سازمان های انقلابی روشنفکران - کارگران در کار جنبشهای خود

طبقه کارگر و احزاب خرد بوزاری و بوزاری طوسی) را بوجود آوردن و سپس در اتحاد دوم بر اساس وحدت در برهان، عمل جمعا به جبهه واحد مبارزه تبدیل شوند. در شرایط فعلی هیچگونه امکانی برای ایجاد یک حزب در پناه صرف اصول پنهانکاری وجود ندارد و در آینده هم اگر شرایط استثنائسی بی بوجود نیاید، هرگز چنین امکانی وجود نخواهد داشت. فقط سازمانی به حزب انقلابی (چه حزب طبقه کارگر و چه احزاب انقلابی دیگر) تبدیل خواهد شد که یک پوشش تعرضی نظامی داشته باشد و این سرخلاف تصور دکاتیست‌ها و اپورتونیست‌های مغفیس شده در زیر پرده دکاتیسم، هرگز به معنی تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. امر سیاسی همیشه برای ما مقدم است و امر نظامی وسیله ای در خدمت امر سیاسی است. به کارنامه چریک‌های فدائیس خلق نگاه کنیم:

سازمان ما نخست از پیونده دو گروه سیاسی درست شده:

یکی گروه جنگ بود که از سال ۱۳۴۶ امر تشکیل حزب را به اوج گیری بیشتر مبارزات خلق و رشد نسبی مبارزات انقلابی وابسته می دانست، از اینرو از همان سال به کار تدارکات برای عملیات تبلیغ مسلحانه مشغول شد و یکی دیگر گروه مارکسیستی رفیق سمعود احد زاده بود که در جستجوی راهی برای تشکیل حزب طبقه کارگر بود که به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید. پس در واقع این دو گروه جنگ را به عنوان

بخودی مستقل از آنها به وجود آمدند. از میان این سازمان ها، آنهایی که توانسته بودند از تسلط ارتکانیک با توده ها پیدا کنند، در رابطه با جنبشهای خود بخودی توده ها رشد کردند، متحد شدند و سپس به حزب طبقه کارگر تبدیل گردیدند. در کشور ما هم طبق همین قانون عام، سازمان های روشنفکری-کارگری و رکار جنبشهای خود بخودی رشد خواهند کرد و آنان که بتوانند اعتماد توده ها را بخود جلب کنند، در اتحاد با یکدیگر به حزب طبقه کارگر تبدیل خواهند شد. اما در کشور ما همانند برخی از کشورهای دیگر این قانون عام یک ویژگی مهم دارد آن اینکه این سازمان های انقلابی روشنفکری-کارگری گذشته از اینکه ماهیتا سازمان های سیاسی هستند، ولی دارای شکل نظامی هم می باشند، یعنی سیاسی-نظامی هستند. این امر صرفا ناشی از اختلاساق حاکم است که در تحت آن نمی توان سازمان و تشکیلاتی در پناه صرف اصول پنهانکاری بوجود آورد. پنهانکاری صرف دیگر قادر به حفاظت سازمانهای سیاسی نیست. این قانون خاص جامعه ما و برخی جوامع مشابه است که در عمل انقلابی این خلق ها در طی چند دهه گذشته کشف شده.

آنچه مسلم است این است که در جامعه ما فقط این سازمانهای سیاسی-نظامی هستند که میتوانند در جریان رشد خود و پس از تحکیم پیوند خود با توده ها، نخست هر چند سازمان بر اساس خط ایدئولوژیک خود متحد شوند و احزاب انقلابی (حزب

دنیاله سیاست پذیرفتند، یعنی بر اساس تحلیل مسلک
 مشخص از شرایط مشخص جامعه، به این نتیجه
 رسیدند که یک سازمان انقلابی فقط در صورتی میتواند
 بماند و رشد کند که شکل نظامی داشته باشد. این
 شکل نظامی فقط در خدمت محتوای سیاسی سازمان
 بوده. پس از این عمل هم، عمل ثابت کرده که این
 رهیابی درست است، سه سال سازمان چریک های
 فدائی خلق در حالیکه رژیم تمام نیرویش را برای ملاحضی
 کردن آن بکار برده، دوام آورده و رشد کرده. تمام
 عملیات چریک های فدائی خلق در این مدت، چه
 سلحانه و چه غیر سلحانه، همه یک بیک دارای محتوای
 مشخص سیاسی بوده. سازمان با قدم های سنجیده
 پیش رفته و تجربه آموخته است. هرگز عملیات سلحانه
 ما از نظر سیاسی بی معنی و یا دارای یک معنایی
 اتفاقی نبوده. با این حساب بی بینیم که راه رشد
 سیاسی - نظامی برای گروهها و سازمان های انقلابی
 که در شرایط جامعه ما تنها راه رشد یک سازمان
 انقلابی به یک حزب انقلابی است بهیچوجه بی معنی
 تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. سازمان های
 سیاسی نطفه احزاب سیاسی هستند. این قانون
 عام تاریخ است. در شرایط خفقان آمیز ما هم اگر
 سازمان های سیاسی دارای شکل نظامی هستند، این
 بهیچوجه تعارض با قانون عام ندارد. امر سیاسی
 محتوای مبارزه است و امر نظامی شکل مبارزه. شکل
 مبارزه را هم در الکتیک شرایط تعیین می کند.
 به هر حال، حرف های خود را خلاصه کنیم. با

اینکه منظور فقط از "سازماندهی" روشن نیست ولی
 ما در توضیح این واژه بطور خلاصه میگوییم:
 سازماندهی زمانی مطرح است که شکی از مبارزه
 مطرح باشد و ما چون باید از تمام اشکال مبارزه در
 شرایط لازم استفاده کنیم، بنابراین مبارزات توده ها
 را نیز باید در اشکال مختلف سازمان بدسیم، ولی
 همواره باید به یاد داشته باشیم که شکل اصلی مبارزه،
 مبارزه مسلحانه چریکی است. این شکل از مبارزه
 در مرحله فکلی بوسیله سازمان های سیاسی - نظامی
 اعمال میشود که رشد می کنند و بسا ایجاد ارتباط
 ارگانیک با توده ها (از طریق ارتباط بین خط مشی
 مبارزاتی خود با زندگی اقتصادی یا اجتماعی و سیاسی
 توده ها و نیز رهبری اشکال مختلف مبارزه آنها) به
 احزاب انقلابی تبدیل می شوند و این احزاب به سهم
 خود، متحدان جبهه واحد را تشکیل می دهند و ارتش
 واحد توده ای را بوجود می آورند.

* * *

- فقط در مورد مبارزه انقلابی خارج و داخل
 کشور می گویند:

"خارج از کشور، پس از گذار از مرحله
 تشکیل سلول های ایران، نقش کلکی را به
 عهده خواهد گرفت."

در توضیح این گفته، فقط باید بگوییم که اگر منظور
 مبارزه انقلابی بطور کلی است که هم اکنون هم که
 سلول های مبارزه در ایران تشکیل شده، خارج کشور
 نقش کلکی دارد، اما اگر منظور یک گروه یا سازمان

است که اولاً رفقا در مورد تأکید بر روی عدم امکانات در روستا اتفاق کرده اند و دوماً از امکانات موجود در روستا و بسطی امتیازات روستا بر شهر یاد نگرفته اند و سوماً راههای جبران کننده عدم امکانات روستا را نادیده گرفته اند .

البته عواملی وجود دارد که تمرکز قیمت اعظم و حتی تمام فعالیت گروهها و سازمانهای انقلابی را در مراحل اولیه رشد خود ، در شهر توجیه میکند ، مانند :

- ۱ . لزوم جلب روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه برای تأمین کارهای لازم اولیه مبارزه .
 - ۲ . لزوم جلب حمایت مادی و معنوی نیروهای مترقی شهر از جنبش .
 - ۳ . امکانات خاص شهر برای گروهها و سازمانهای کوچک ، در مقابل عدم امکان کار این گروهها در روستا .
 - ۴ . تدارک برای کار در روستا .
- ولی چنانکه گفتیم ، این فقط در مورد مراحل اولیه رشد گروهها و سازمان های انقلابی است ، وگرنه کار در روستا باید جزو برنامه باشد و زمینه آن فراهم گردد . تازه ، در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود . اما باید بسیار داشت که کار در شهر همواره اساسی است . زیرا کار در شهر شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی را در مبارزه و سرانجام تأمین همزیستی پرولتاریا بر انقلاب تأمین می نماید . از نظر تکنیکی هم استفاده از امکانات خاص شهر همواره ضروری است .

شخصاً است که حرف رفقا درست است . يك سازمان میتواند نخست هسته اصلی خود را در خارج کشور تشکیل دهد و در تلاش تشکیل سلسله مبارزه در داخل کشور باشد ، و پس از اینکه موفق به این کار شد ، آنگاه بخشی از سازمان که در خارج می ماند (اگر بماند) نقش کلیدی را خواهد داشت .

۲ . جنگ چریکی شهری

رفقا دلایلی در توجیه جنگ چریکی شهری ، به ویژه برای آغاز کار گروههای انقلابی آورده اند که البته بسیاری از این دلایل درست است ولی رفقا تا آنجا پیشرفته اند که امکان کار انقلابی در روستا را مطلقاً نفی کرده اند . در صورتی که امکان تشکیل هسته های مبارزه مسلحانه در روستا ، با مشکلاتی کمتر یا بیشتر به هر حال وجود دارد و سازمان های انقلابی سیاسی - نظامی باید هم در شهر و هم در روستا هسته های مبارزه را بوجود آورند . منتها هم اکنون اگر مشکلاتی برای هسته سازی در روستا وجود دارد ، این مشکلات صرفاً عدم امکانات تکنیکی است . دلایلی را هم که رفقا ارائه داده اند بیشتر اشاره به همین عدم امکانات تکنیکی است وگرنه این مسئله از نظر مارکسیزم - لنینیسم اکنون دیگر حل شده است که در کشورهای مستعمره و وابسته ، يك انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست . آنچه که در مورد این گفته رفقا می توان گفت این

رققا علاوه بر دلایل تکنیکی بی که در مورد برتری شهر بروستا ارائه میدهند، گاهی دلایل استراتژیکی هم در این باره می آورند. مثلا در یکجا می گویند :

"اگر قبول داریم که عناصر پیشاهنگ بسایند مانند ماهی در دریای حمایت مردم باشند و این اصل همیشه و همه جا نه باید در نظر گرفته شود، لااقل امکانش امروزه برپایه روابط و ضامیات تولیدی - اجتماعی شهرها زیاد تر است."

این حرف رققا به تصور ما از و نظر نادرست است. یکی اینکه رققا می گویند که امکان نفوذ در توده شهری بیشتر است و هیچ دلیلی هم در تائید این حرف خود ارائه نمی دهند. باید بگوئیم این حرف صرفا ذهنسی است و مبتنی بر هیچ واقعیتی نیست. نیمه پرولتاریای عظیم روستا های ایران (خوش نشین ها و دهقانان خیلی کم زمین) بزرگترین با زهی انقلابند. اینان نزدیک به ۸۰٪ روستائیان ایران را تشکیل می دهند. دهقانان میانه حال هم انقلابند. این دو دسته که اکثریت نزدیک به اتفاق روستائیان ایران هستند آشکارا نا رضائی خود را از رژیم نشان می دهند، تنها مانع نفوذ در آنها شرایط حقیقی حاکم است. کار و زمین خواست طموس و نزدیک آنها است. میبینیم که تضاد اساسی در روستا بر سرای خود روستائیان و اولاً خیلی روشن تر از شهر است و دوماً این تضاد مستقیما بسا دولت است. پس آن گاه ام شرایط اجتماعی برای جلب حمایت توده ها است که در شهر صاعد تر است ؟

اما از نظر دیگر هم این حرف نادرست است. زیرا اگر هم بر خلاف واقع بپذیریم که امکان نفوذ در توده های شهری بیشتر است، بهیچوجه این ساعت نمیفود که ما از کار در میان دهقانان صرف نظر کنیم و بسراه آمانتر کشیده شویم. ما باید در دریای حمایت توده ها قرار بگیریم، این تنها شرط پیروزی ما است و اگر هم مشکلاتی در این راه وجود دارد باید سخت یا آسان بهر حال از میان برداشته شود. هر چند هم که ما بتوانیم حمایت توده های شهری را بدست آوریم، اگر از حمایت دهقانان محروم باشیم، شکست خواهیم خورد. در اینجا ممکن است تصور شود که رققا در این استدلال خود به مرحله نخست مبارزه نظرسر داشته اند. البته این حرف درست است ولی باید بگوئیم که در مراحل نخست مبارزه آنچه که توجه بیشتر به شهر را توجیه میکند، بهیچوجه امکان حمایت بیشتر از جانب توده شهری یا عدم حمایت از جانب توده روستائی نیست. بلکه امکانات تکنیکی و نیز امکانات از نظر گاد رهای مبارزه در مراحل نخستین مطرح است.

رققا در جایی در مورد عملیات (بقول خود رققا : آکسیون های) مسلحانه گروهها و سازمانهای انقلابی می گویند :

"با آکسیون های مسلحانه، که هسته بیستم حاکم (نظم حاکمیت صلح و قدرت کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار

ما بسایند پیروزی بد نیال داشته باشد تا بتوانند
 طلسم قد و قدرتی دولت و طلسم ضعف ما را بشکنند ،
 چیزی که رقتا خود بر آن تکیه اساسی دارند .

می دهند و به تبلیغ سلحانه میپردازند .
 البته این حرف رقتا کلا درست است ولی از آنجا
 که روی عبارت " نه انهدام " تا " کید کرده انسد و ایمن
 منکن است برای کسی که در گفته " رقتا با رقت توجه
 نکرده باشد سؤ نظام ایجاد کند ، بسایند این نکته
 را تذکر داد که عطیات سلحانه " ما تا " تیر انهدام
 بر واحد های دشمن خواهند داشت ولی قدرت کامل
 او را ضمیمه نخواهد کرد . بنابراین عطیات ما فقط
 نسبت به قدرت کامل دشمن " حطه نه انهدام " است .
 اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم ارتش ضمیمه
 کننده هم دارد . زیرا اگر چه ما در عطیات سلحانه
 خود دارای هدفی مشخص سیاسی هستیم ، ولی بهر
 حال کم یا بیش ، این عطیات اهمیت نظامی
 هم دارد و نمیتوان آنرا نادیده گرفت . طبیعا در
 مراحل آغاز جنبش اهمیت نظامی این عطیات کمتر
 است و بتدریج افزایش می یابد . درست بد پنجیت
 است که عطیات سلحانه " ما عطیات سیاسی - نظامی
 است . بنابراین حتی در آغاز جنبش هم ، نه تنها
 الزامی در این نیست که حملات سلحانه " ضمیمه
 کننده نباشد ، بلکه تا " تیر انهدام " کننده " حملات ما اگر
 چه زیاد مورد نظر نیست ، ولی بهر حال ضرر هم
 نیست . البته لازم به یاد آوری است که خود رقتا در
 جایگاه به توجیه جنگ چریکی شهری می پردازند ،
 خود به ضربه پذیری نظامی دشمن در شهر ها توجه
 اساسی دارند . گذشته از این ، اگر از نظر خط اصلی
 عقاید رقتا هم به موضوع بنگریم ، میبینیم که حملات سلحانه "

ب- نکاتی در مورد مطالب دسته دوم
 ۱- در ایراد عمومی

۱-۱ . به نظر ما بکار بردن واژه های فاکتور ،
 رادیکالیزه ، پولاریزه ، مورالیزه ، آلترناتیو ، استروکسور ،
 آکسیون وغیره از جانب ما نادرست است . به علاوه
 این کار ، با توجه خاصی که رقتا (بحق) به توده ها
 دارند ، نا سازگار می نماید . بکار بردن واژه " استروکسور
 بجای ساختا یا بنیان ، اگر گریز از فرهنگ ملی ، یعنی
 چیزی که ما را به توده هایمان پیوند می دهد ، نباشد
 لاف چنین می نماید و حتی همین هم برای ما نا مطلوب
 است .

۲-۱. اقدام ضد انگیزه ای " یک اصطلاح ارتجاعی است که یک کارشناس نظامی ضد انقلاب (نویسنده " کتاب " شوشگر ") بکار برده است . حمایت توده ها از انقلابین انگیزه هائی گوناگون و متفاوتی نیست که بتوان با اقدامات ضد انگیزه ای مقابله با آن پرداخت . حمایت توده ها از انقلابیون ناشی از خصلت انقلابی موقیمت طبقاتی آنان است . رفرم فقط می تواند در شرایطی خاص ، به مقداری محدود و برای مدتی محدود در این خصلت اثر خنثی کننده داشته باشد . اما چرا ما بجای رفرم بگوئیم " اقدامات ضد انگیزه ای " ؟

۲. در مورد " شیوه " تولید سابقا سرمایه داری در ایران . گفته های رفقا در مورد تاریخ ایران از آغاز تا عصر مشروطه ، چه از نظر مبانی تئوریک و چه از نظر انتطابق با واقعیت تاریخی ایران ، درست نیست . رفقا نظام های اجتماعی را بصورت وقایع ساده ای میگردند که تسالی و ارتباطشان مبتنی بر قانونمندی مشخص نیست . بهتر است موضوع را تشریح کنیم :

قطعا منظور رفقا از " شیوه " تولید ، " شیوه " فن تولید نیست ، بلکه " شیوه " اجتماعی تولید است که مجموع نیروهای تولیدی و روابط تولیدی جامعه است ، یعنی نظام اجتماعی . " شیوه " فن تولید در تاریخ تا کنون فقط دارای سه نوع بوده که بدین ترتیب از پس هم ظاهر شده : شیوه تولید دستی ، شیوه تولید ماشینی و شیوه تولید خود کار . اما شیوه اجتماعی

تولید دارای پنج شکلندی مختلف است : شیوه تولید اشتراکی نخستین ، شیوه تولید برده داری ، شیوه تولید فئودالی ، شیوه تولید سرمایه داری و شیوه تولید کمونیستی . برخی ، این تقسیم بندی را تنگ نظرانه می پندارند و از پیروان این تقسیم بندی بعنوان جزیبین و غیره یاد میکنند . آنها میگویند : " این قالبی پیش ساخته برای بررسی تاریخ جوامع است و نمیتوان تاریخ تمام جوامع را در این قالب گنجاند ، زیرا هر جامعه مختصات خویش را داراست " . بر این انتقاد ، یک شیوه تفکر امریستی (تجربه گرایی) حاکم است ، زیرا جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانونمندی مشخصی است . کلیات این قانونمندی برای تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه ای دارای ویژگی خاص خود است ، اما این ویژگی بهیچوجه نمیتواند نفی کلیت کند . تصور مخالف این ، امریستی است . البته جوامع مختلف میتوانند به علت موقعیت خاص طبیعی خود و نیز عوامل خارجی (تاثير جوامع دیگر) ،

۱. لازم به یاد آوری است که تاثيرات محیط طبیعی در تسریع و یا کند کردن سرعت تکاملی جامعه خیلی کمتر از تاثيراتی است که برخوردار جوامع دیگر میتواند داشته باشد و اصلا این دو قابل مقایسه نیستند .

این انحراف خنده آور جغرافیاگراسی نمیتواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیزم داشته باشد. سردسته این دانشمندان مارکسیست‌نمای بورژوازی و تیغ‌توگ کمونیست سابق بین الطل سوم و مرتد بعدی است که حتی سوسیالیزم را استدلالی شرق مینامید که گویا در غرب هرگز رخ نخواهد داد، یعنی بقول او سوسیالیزم هم ناشی از موقعیت آب در شرق است. ویژگی یکی از عوامل طبیعی ممکن است بتواند کمابیش تأثیری در شکل زندگی اجتماعی یک جامعه داشته باشد و ویژگی‌هایی در نظام های اجتماعی آن جامعه ایجاد کند، ولی چگونه ممکن است بتواند مسیر کاملاً متفاوتی برای تکامل یک جامعه بوجود بیاورد. نظام اجتماعی، شکل صف آرائی انسان در مقابل طبیعت است. ممکن است ویژگی طبیعت مانند کم آبی، کرما، سرما و غیره در شکل این صف آرائی ویژگی‌های ناچیزی ایجاد کنند، ولی اساس این صف آرائی و جوهر تکامل آن، همانا ماهیت انسان، یعنی قدرت ابزار سازی او است. برفهای سنگین هرگز سبب درگونی زندگی اجتماعی مردم و شکنندگی نخواهد شد و نظام اجتماعی ویژه ای برای آنان خلق نخواهد کرد، بلکه سبب اختراع ماشین برف پاک کن و یا ماشین که آب گرم به خیابانها بپاشد میگردد. عکس این جریان سبب اختراع کولر میگردد و این هر دو در نظام اجتماعی واحدی میتواند صورت گیرد. البته هرچه به عقب سبب بر میگردد، یعنی به دورانهای گذشته تر تاریخ نگاه میکنیم، مینیمم که تا شیر ویژگی عوامل طبیعی بر شکل زندگی انسان بیشتر بوده است، ولی هرگز بدان حدی

یک نظام اجتماعی را خیلی سریع از سر بگردانند و بسا تقریباً از سر نگرانند و از روی آن بجهند، و نیز هر یک بصورت کمابیش ویژه ای از سر بگردانند، ولی هیچ جامعه ای نمیتواند قانونمندی کاملاً جداگانه و متمایزی برای تکامل خودش داشته باشد. جامعه یک پدیده مشخص است که دارای یک قانونمندی عام است. هیچ جامعه ای را در هیچ کجا نمیتوان تصور کرد که مثلاً در مرحله ای از رشد آن زمان و یا مذهب بوجود نیایند. البته در عین حال باید بیاد داشت که مذاهب و زبانهای تمام جوامع با یکدیگر فرق دارند؛ هر یک دارای ویژه گی هائی است، اما کلیت و عملکرد همه آنها یکی است. یا اینکه مثلاً، قعود الیزم ایران از قعود الیزم چین و قعود الیزم فرانسه و غیره متمایز است، ولی در عین حال همه در کلیات با یکدیگر وحدت دارند.

اما در مورد "روش تولید آسیائی". طبق آنچه که گفته شد، روش تولید آسیائی، برخلاف نامش نمیتواند یک روش مشخص تولید، یعنی یک نظام اجتماعی باشد. روش تولید آسیائی ویژگی برده داری و قعود الیزم بسیاری از کشورهای شرق است. این اصطلاحی است که خود مارکس نخست آنرا بکار برده و در آن دچار تمساح شده. همین را دانشمندان مارکسیست‌نمای بورژوازی گرفته اند و بزرگن کرده اند و سرانجام به این نتیجه رسیده اند که شرق راه تکامل کامل جزائی دارد و این ناشی از موقعیت آب در شرق است. روشن است که

۱. میگویند کمبود آب در شرق سبب شده که فقط دولت مرکزی قادر باشد تا تسهیلات آبسی ایجاد کند.

در ایران باستان هیچ شکی در وجود روابط مستقیم و پیوسته با سرزمین ماد و میانه وجود ندارد. بناهای عظیم ایران باستان که در بسیاری از نقاط ایران بقایای آن یافت می شود، خود دلیل زنده ای بر وجود پیوسته و مستمر ایران باستان است. این بناها همه از نوع خاص بناها هستند. شی است که فقط با کاربرد می توان آنها را ساخت و فی المثل با نوع بناهایی که به وسیلهٔ بیگار ساخته میشوند (آثار تاریخی اصفهان) تفاوت اساسی دارد. در حالیکه این بناساها شباهت کامل با بناهای برده داری روم و یونان دارد.

اسناد تاریخی بسیاری هم که بر جای مانده و همه وجود برده داری در ایران باستان را تأیید می کنند. در امپراطوری عظیم هخامنشیان از تمام نژادها برده وجود داشته است. در مورد اسناد خزانه تخت جمشید که عده ای (مانند دکتر خنجی و غیره) روی آن جبار و جنجال برافراشته اند، بایسته گفت ایس حواله ها اولاً باستان کاران داده می شده و در مورد این اسناد بهیچوجه نمی تواند حواله مزه باشد. این اسناد حواله جیره است که گاهی هم مقداری انعام پولی همراه آن بوده است. وجود روابط مستقیم در آن زمان، در میان آن همه برده، لزوم یک سرور بزرگ بازرگانی و بدنبال آن یک سرور بزرگ تولیدی را ایجاد می کند و چنین چیزی با عقل سالم جور در نمی آید. شاید کسانی که جبار و جنجال مزه در تخت جمشید را برافراشته اند و از اسناد خزانه تخت جمشید به عنوان سند یسار می کنند، حتی منن یکی از این اسناد

نمی دانسته باشد که بتواند سیر تکاملی جامعه را عبور کند و نظام های اجتماعی کاملاً متفاوت بیافریند. اساس وجود تکامل انسان، ماهیت او، یعنی قدرت ابزار سازی اوست، عوامل طبیعی فقط شرایط تکامل انسانند. این حرف منطبق با اصول اساسی دیالکتیک است.

وفقاً معتقدند که در ایران پس از نظام اشتراکسی نخستین (کهن های اولیه)، "روش تولید آسیائیس" بر جای آن نشسته، در حالی که می دانیم و حتماً وفقاً هم شکی ندارند که در روم باستان و یونان و بسیاری کشورهای دیگر، برده داری جانمین نظام اشتراکسی نخستین شده، یعنی بنسایر این حرف، نظام اشتراکسی نخستین در ایران تبدیل به "روش تولید آسیائیس" شده ولی در مثلاً روم و یونان و غیره تبدیل به نظام برده داری. با این حساب چگونه می توان اعتقاد داشت که در همین ایران، درست مانند روم و یونان و همهٔ جوامع دیگر، سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد کمونیسم تبدیل شود. چرا در این مورد قانون عمام صادق است، ولی در آن مورد صادق نیست؟ آیا از نظر پایه فلسفی یک ناسازگاری بین این دو اعتقاد وجود ندارد؟ بنظر ما، وفقاً از ماهیت سیاسی این به اصطلاح نهضت مطبوعاتی اخیر، "روش تولید آسیائیس" با خیر نیستند.

بهر حال، از نظر تشویک می بینیم که نظر وفقاً در مورد تاریخ ایران درست نیست. اما به بینیم واقعیت زنده تاریخ ایران در این مورد چه می گوید، آیا این گفته را تأیید می کند؟

را هم نخوانده باشند . سابقهٔ سیاسی این آدمها (مانند دکتر خنجی) ماهیست تمام اعمالشان را روشن می کند .

برخی تصور می کنند که این برده داری فقط برده داری متمرکز دولتی بوده و آنها فقط برای ساختن کارهای دیگر دولتی و برده داری در سایر امور تولیدی وجود نداشته . این حرف هم غلط است . اولاً چنین چیزی قابل قبول نیست که در جامعه ای از برده فقط برای کار شخصی استفاده کنند . دوماً معنی واژهٔ برده (برده) این ادعا را رد می کند . سوماً واژهٔ بنده که در زبان پهلوی بنده بوده روشن میازد که منابع مهم و اصلی تهیهٔ برده مانند روم و یونان باستان همچنان اسیران جنگی بوده و دلیلی ندارد که در ایران برخلاف جاهای دیگر ، اسرای جنگی را فقط بکار شخصی بکارند و از این قلعه هم تجاوز نکنند . واژهٔ " آن - شهرک " هم که معادل " برده " است این معنی را تأیید می کند . در نتیجه در دولتهای جهانگشای ایران باستان برده های بسیار فراوانی می توانسته وجود داشته باشند . چهار مادر روی پلنگان تخت جمشید تصویر وجود دارد که دارند به دربار شاه هدیه می برند . در میان این هدایا هم پارچه ، هم جواهره هم احتشام و هم برده دیده می شود . پنجماً اسنادی

در بارهٔ خرید و فروش برده وجود دارد (بکتاب اشکا - نیان دیانوف مراجعه شود) . مسئلهٔ زیاد مهمی که در اینجا مطرح است این است که در ایران هم مانند چین و مصر و غیره در کنار روابط برده داری ، کشاورزان آزادی (غیر برده) هم وجود داشتند که بدولت بپرده مالیات می پرداختند . البته این کشاورزان مالیات پرداز در روم و یونان باستان نیز وجود داشتند (کزن ها) ، منتها تعداد آنها در ایران و چین خیلی زیاد بود ، بطوری که می گویند در این کشورها برده داری و فئودالیسم در کنار هم وجود داشته اند . با اینحال روابط تولید برده داری تا زمان اشکانیان روابط تولید حاکم بود .

لازم بیاد آوری است که چه در عصر برده داری و چه در عصر فئودالی در ایران ، سرخشی از جماعت های اشتراکی نخستین (کون های اولیه) شکل و سازمان خود را تا حدودی حفظ کرده بودند و فقط بدولت و یا حاکم ، مالیات دسته جمعی می پرداختند . بقایای این جماعت ها تا همین اواخر ، یعنی حتی تا سالهای قبل از اصلاحات ارضی هم مشاهده می شد . این جماعت های مالیات پرداز در واقع هیچ فرقی با رعیت یا بقول اروپائیان " صرف " نداشتند فقط بدولت دسته جمعی تولید می کردند و بصورت دسته جمعی هم بهره مالیات میدادند . وجود این جماعت های مالیات پرداز در ایران هم چیز غریبی نیست . هم در اروپای غربی ، هم در روسیه و هم در جاهای دیگر ، این جماعتها مشاهده شده اند . در غرب آنها را " مازکا " و در روسیه

۱ . لازم به یاد آوری است که اسناد یاد شده فقط بعنوان نمونه آورده شده و گرنه اسناد مشابه اینها فراوان است .

آنها را "ابو شعیبا" می گفتند .

را می پیمود . ۱ .

رفقا گفته اند : " در فندان هرگونه آمار وسیع و جامع راجع به شیوه های مختلف تولید دیگر ، میتوانستیم منطقا * استنتاج کنیم ."

در اینجا روشن نیست که منظور رفقا از کلمه "منطقا" چیست . در واقع میتوان گفت که رفقا برای تحلیل تاریخ ایران بجای مراجعه به واقعیت زنده " تاریخ ، بنا بر گفته " یاد شده ، به تخیل متوسل شده اند و چنین دلیل آورده اند که آمار وسیع و جامع وجود ندارد ، باید گفت که تاریخ را بویژه تاریخ ایران قبل از سرمایه داری را که نباید از روی آمار مطالعه کرد ، تاریخ را معمولا از روی اسناد و مدارک مطالعه میکنند . در مورد تاریخ ایران قبل از اسلام که البته اسناد و مدارک نسبتا کم است ولی بهر حال وجود دارد مانند آثار سامستان شناسی (سنگ نوشته ها ، مجسمه ها ، ساختار آنها ،

۱ . لازم به تذکر است که این یا نگرفتن اشرافیت فئودالی و تعویض شدن خاندانهای فئودال هم نباید نمونه های زیادی داشته باشد ولی برای همه های ایران درست نیست . مثلا در شیراز خانواده " مسوا م از معروفترین فئودالهای منطقه هستند و میدانیم که در دیوان حافظ از جد آنها (حاجی قوام) به کرات یاد شده . در کردستان خانواده " اوسرن مساقسه " تاریخی زیادی دارد . در کرمان و در بسیاری از نقاط فئودالهای زردشتی دیده میشوند ، بهر حال این مسئله قابل تاامل بیشتری است و نمیتوان مسئله " پانگرتی اشرافیت فئودالی در ایران را بعنوان یک اصل بدیوت . * تکیه بر روی کلمات از ماست - چیریکهای فدائی خلص .

بهر حال ، روابط تولید فئودالی از زمان اشکانیان در ایران شروع به رشد کرد و حاکمیت را در عصر ساسانیان بدست آورد . در عصر ساسانیان هفت خاندان بزرگ و معروف فئودال قاین و سوران و مهران و غیره وجود داشتند . در این دوره البته بنسایانی از روابط تولید برده داری وجود داشت ولی حاکم نبود . حلقه " اعراب به ایران سبب احیای مجدد روابط تولید برده داری شد . در مزارع برخی از شیخ های عرب حتی ۵۰۰۰ برده کار میکردند . اما این احیای موقتی بود و فقط ۲۰۰ سال سیر تکاملی جامعه را عقب انداخت باز دوباره فئودالیزم رشد کرد و مسیر خویش را پیمود تا اینکه در اواخر دوره " فاجاریه سرکله " بورژوازی پیدا شد . اشکال مختلف مالکیت مشروط ارثی و غیر ارثی ، مالکیت غیر مشروط و مالکیت " مومسات خسیسه و صدقه های چه پیش از اسلام و چه پس از آن ، در طوسی دوران فئودالیزم ایران وجود داشته است . چیزی که در فئودالیزم ایران اهمیت دارد ، یا نگرفتن یک اشرافیت فئودالی کهنسال است . یعنی هجوم ها و لشکر کشیها سبب تعویض خاندانهای فئودال حاکم میگردد و همین امر سبب میشد که اشرافیت کهنسال فئودالی مانند بسیاری از کشورهای دیگر یا نگیرد . بر خلاف گفته " رفقا ، فئودالیزم در ایران به استحکام و قدرت کامل هم رسیده است . فئودالیزم ایران دارای یک عصر ۱۵۰۰ ساله است . خاندانهای فئودال عوس میشدند ، ولی فئودالیزم بر جای میماند و مسیر تکاملی خویش

در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما حتی اگر امکان یک تحقیق آکادمیک هم درباره تاریخ کشورمان داشته باشیم باز باید نخست تحقیق های مارکسیست ها را در باره تاریخ ایران بخوانیم، زیرا هر کس بخواهد از جایی شروع کند که دیگران تمام کرده اند. مثلا مصالحه در تاریخ ایران بعد از اسلام از جانب ما، بدون بهره گرفتن از آثار پتروشفسکی، بارتولد و غیره (چه بطور مستقیم و چه غیر مستقیم) از نظر شکل تعجب آور و از نظر نتیجه ای که به بار می آورد ارتجاعی و ضد علمی است. علم یک سیستم بهم پیوسته است.

اما در مورد تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطیت، آنچه را که رفقا درباره ظهور سرمایه داری از آغاز انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید میگویند کلا درست است. ولی در مورد باقی ماندن بقایای شیوه های تولید فئودالی و "حتی قبل از فئودالی" و از جمله "نظام کهنه آسیائی" اشاراتی شده است که مسلما مبتنی بر تصویری مشخص نبوده. برسیدنیستی است، آنچه را که از بقایای روابط تولید فئودالی برجای مانده تا چه اندازه است؟ آیا این بقایای فئودالیسم واقعا آنقدر است که ارزش گفتن داشته باشد؟ از ایسین گذشته روابط فئودالی به چه معنی است؟ "شیوه - های تولیدی دیگر" چیست؟ نظام کهن آسیائی کدام است؟ در کجای ایران چنین چیزهایی وجود دارد؟

۳. در مورد روابط تولیدی در جامعه ایران

کــســبـوـنــی

رفقا نخست میگویند:

سکه ها، ظروف و غیره، کلمات (که از طریق واژه شناسی مطالعه میشود)، نوشته ها و آثار خطی (اگر چه محدود) نوشته های نویسندگان باستانی خارجی درباره ایران و غیره. در مورد تاریخ ایران پس از اسلام هم که اسناد و مدارک بسیار فراوانی وجود دارد، از اسناد و مدارک باستان شناسی گرفته تا آثار کتبی بسیار فراوان و متنوع. کثرت و اهمیت این آثار سبب شده بود که انگلیس بکسر یاد گرفتن زبان فارسی بيفتد که البته این کار انجام نشد. البته استفاده از این مدارک برای ما (رفقا) بدو دلیل ممکن نیست: یکی اینکه امکانات علمی استفاده از آنها را نداریم و یکی دیگر هم اینکه فرصتی برای انجام چنین کاری نداریم. ولی خوشبختانه این اسناد و مدارک مورد توجه دانشمندان مارکسیست واقع شده و استفاده های فراوانی از آنها کرده اند. در نتیجه آثار ارزنده های در مورد تاریخ مناسبات اجتماعی کشور ما نوشته شده. مثلا کتاب "کشاورزی و مناسبات ارضی عهد مغل" و این کتاب حاصل در حدود چهار سال تحقیق پتروشفسکی است، یا کتاب تاریخ ماد دریا کوزنوف با آثار ارزنده بارتولد یا ده ها ایرانشناس و تاریخ خدان مارکسیست دیگر. ا بنابراین برای مطالعه در تاریخ ایران در هر سطحی، اسناد و مدارک کفایت وجود دارند و برای ما اسناد و مدارک مارکسیستی در این باره،

۱. البته دانشمندان غیر مارکسیست نیز صانند کریستین سن و غیره کارهای پر ارجی در این زمینه کرده اند ولی حتی از نظر کمی هم سهم آنها در تحلیل و تفسیر تاریخ ایران کمتر از مارکسیستها است.

"برای آنکه تعیین کنیم که انقلاب میهن ما چگونه انقلابی است باید در واقع بپردازیم به اینکه مناسبات تولیدی ما چگونه مناسباتی است".

و چند سطر پائین تر میگویند :

"اگر قبول کنیم که مناسبات امسروزه ، مناسبات تولیدی سرمایه داری است ، باید بنده بپیم ..."

و سپس مطالبی درباره "جامعه" سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی بطور کلی می گویند و در جایی هم بطور ضمنی و اتفاقی به "رشد کمتر پرولتاریا چه از نقطه نظر تعداد و چه از نقطه نظر کیفیت" در ایران اشاره میکنند که البته با اظهار نظر کلی رفقها سازگار است .

در مورد این مطالب باید گفت که گفتن اینکه روابط تولید در ایران سرمایه داری است ، هیچ چیزی را روشن نمی کند و گفته های یاد شده "رفقها درباره" جامعه" سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی به بیبیاتی است که ذکر آن هم نویسنده و هم خواننده را از پرداختن بمسائل اصلی باز میدارد . کتابهای کلفتی تا کون درباره" نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی نوشته شده است و اینها همه ، البته زیر بنایی برای حل مسایل ما هستند ، ولی هیچ یک مسئله انقلاب ما را بطور مشخص حل نمی کند . رفقها میگویند : "روابط تولید در ایران سرمایه داری است". بسیار خوب ، میدانیم که روابط تولید در مثلا فرانسه هم سرمایه داری است ، آیا انقلاب ما مانند انقلاب فرانسه خواهد بود ؟ مسلما نه . هزار نکته" باریک

تر از مواجعا است . تازه اگر رفقها دقیقتر از این هم حرف میزدند و می گفتند : ایران یک کشور سرمایه داری وابسته است با ز این گفته سود مشخصی نداشته زیرا رشد ناموزون بورژوازی کپرادور در کشورهای مختلف وابسته و نیز در بخشهای مختلف اقتصادی هر یک از این کشورها (کشاورزی ، صنعت ، بازرگانی) وجود دارد که در تعیین خصلت انقلاب این کشورها دارای اهمیت زیادی است . باید مثلا می گفتند که در ایران یک بورژوازی کپرادور خصوصی قوی و متمرکز در بازرگانی امور مالی و بانکی و صنایع مونتاژ ، یک بورژوازی کپرادور بوروکراتیک قوی و وسیع که منبع اصلی سود سرمایه - گذاری دولتی در امور مالی و بانکی و صنایع استخراجی است ، وجود دارد و در عین فقدان تفریسی بورژوازی ملی ، یک خرده بورژوازی تجاری وابسته در شهرها و ندرتا در روستا ، یک خرده بورژوازی کوچک سرمایه دهقانی ، یک خرده بورژوازی عظیم فقیر و ورشکسته دهقانی (نیمه پرولتاریای روستا) ، یک خرده بورژوازی فقیر در شهر (نیمه پرولتاریای شهر) باصافه" است طبقه کارگر در حال رشد ، سایر طبقات جامعه" ایران را تشکیل میدهد . این صرح مشخص ساله است که اگر مطالب گفته شده درست باشد ، که خوب چیزی روشن شده است و اگر این مطالب درست نباشد باز بهر حال ساله بطور مشخص مطرح شده است و کسی دیگر میتواند نکات نادرست آنرا تذکر دهد و کم کم چیزی روشن شود ، اما گفتن اینکه روابط تولیدی در ایران سرمایه داری است و در تئوریک

و در تشکیلات و پراتینت انقلابی ، در رفع
نقصانها ، کوشش کرده و آمادگی کار
سیاسی - انقلابی ، در توده های
کارگران را در خود از پیش فراهم آورند .

در واقع در اینجا تا سی ساله شده است . آن
هم تا سی ساله ای فوری و فوری که باید در دستور
کار فوری " فرار گیرد ، علیرغم نظر رفقا ، ساله ای که
در دستور روز کار گروهها و سازمانهای انقلابی قرار
دارد ، به هیچوجه نمیتواند فقدان جنبش وسیع
خود بخودی کارگران و کوشش در راه رفع (۲)
این نقصان باشد . بلکه کثرت ارتقا کیفی جنبشهای
خود بخودی و رهیابسی برای ایجاد ارتباط بین مبارزه
سلاحانه سازمانهای انقلابی پیشاهنگ با جنبشهای
خود بخودی است که میتواند بی ساله اساسی برای
جنبش سلاحانه باشد .

در جایی هم رفقا میگویند :

" تسلط رژیم پلیسی در کارخانه ها
و کارگاه ها بدرجه ای است که کارسیاسی
ترویجی ، تبلیغی و تشکیلاتی وسیع میان
کارگران غیر ممکن شده است . "

و پس از چند سطر دیگر در همین مورد اضافه
میکند :

" اگر چه نمیتوان این مثالها را بر همه
محیطهای کارگری بصورت مطلق گسترش داد . "

جمله اول گفته رفقا که البته درست است ، اما
در مورد جمله دوم ، بصورت ما این فکسطیک تردید
ساده است و چنانکه واقمیت عینی نشان میدهد این
مطلب را " بر همه محیطهای کارگری " در شرایط امروز

نگی در ساره نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ،
نه تنها طرح مسئله بصورت مشخص نیست ، بلکه
از طرح مشخص مسئله جلو میگیرد و فقط ما را براه حسن
- های کلیشه ای دکانیتی میرساند .

۴ . در مورد جنبش کارگری

رفقا مطالبی بصورت خبری در باره جنبش کارگری
ایسران میگویند ولی هیچ سندی برای این اخبار ارائه
نمیدهند و خواننده یا مجبور است هم به استنباط
و هم براسندگسی نویسنده اعتماد کند و یا مجبور است
خود برای قضاوت در باره این گفته ها به تحقیق
مستقل بپردازد که اغلب این کار دوم عملی نیست .
مثلا رفقا میگویند :

" در عرض ده سال اخیر بین از چند
اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است . این اعتصابات و تظاهرات خود -
بخودی بوده . "

البته در خود بخودی بودن اعتصابات ده ساله
اخیر که حرنی نیست ولسی اینکه در ده ساله اخیر
بیش از چند اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است ، بی خبر نادرست است و خواننده بی اطلاع
این موضوع را نخواهد فهمید .

رفقا پس از ذکر مطالبی در باره جنبش کارگری
در ایران ، چنین نتیجه میگیرند که :

" با فقدان جنبش کارگری وسیع و خود بخودی
در ایران ، عناصر آگه انقذری باید با
مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان
را در دستور کار فوری خود قرار دهند

ما "بصورت مطلق" میتوان گفتن را داد .

۵. در مورد جنبش دهقانی

رفقا در مورد جنبش های دهقانی میگویند :

" در وضع مشخص کنونی ، بعلمت موفقیت نسبی برنامه های رژیم ، بعلمت تسلط رژیم حاکم ، بعلمت عقب ماندگی نسبی جامعه ، روستائی و بالاخره بعلمت فصول سازمانهای سیاسی در گذشته ، خیزش های دهقانی کمتر از حدی است که شرایط بسیار بسز زندگی مادی آنها حکم میکند ."

پرسیدنی است موفقیت نسبی برنامه های رژیم

چيست ؟ رژیم در چه تاري موفق شده است و موفقیت

اودر مقایسه با چه چیزی نسبی است ؟ عقب ماندگی

نسبی جامعه روستائی یعنی چه ؟ جامعه روستائی

از چه لحاظ و نسبت به چه چیزی عقب مانده است ؟

خیزش های دهقانی چه ربطی به تصور سازمانهای

سیاسی گذشته دارد ؟ در واقع رفقا ساله جنبش

خود بخودی دهقانی را با ساله مبارزه انقلابی

سازمان یافته در روستا در آمیخته اند . بعد هم

رفقا حرفهایی کلی در مورد آینده مبارزات

روستائیان گفته اند که برای ما مربوط به آینده های

دور است و فعلا ساله مشخصی را مطرح نمی کند .

۶. در مورد جنبش های دانشجویی

رفقا سالهای ۴۹ - ۱۳۴۲ را دوران فترت

نسبی مبارزات دانشگاهی میدانند و در توجیه

علت آن میگویند :

" ضعف ظاهری دوران فترت نسبی

نه به دلیل سرکوب کامل بوسیله ارتجاع

و یا توافق توده های دانشجویی با رژیم

شاه ، بلکه بعلمت انتقال انرژی مبارزاتی

به قطبهای جدیدی بوده است ."

صرف نظر از لغات "ظاهری" و "نسبی" ،

گفته یاد شده ، هم از نظر شواهد عینی و هم از نظر

استدلال نادرست است . زیرا اولاً " انرژی مبارزاتی

قطبهای جدید " (یعنی مبارزات انقلابی خارج از

دانشگاه) را بیشتر دانشجویان سالهای اخیر تشکیل

میدهند ، نه دانشجویان دوره فترت . ثانیاً ساله

بصورت انتقال مکانیکی یک کیمت از نقطه ای به

نقطه دیگر در نظر گرفته شده و این منافذ یکی است .

حقیقت این است که این دو نوع مبارزه در یکدیگر

تأثیر دیاکتیکی دارند . رشد مبارزات دانشجویی

سبب پروردن افسردگی سیاسی میشود و با اصطلاح یک

کلاس تهیه است و رشد مبارزات انقلابی بیرون

از دانشگاه نیز در رشد مبارزات دانشگاهی اثر

متقابل میکند . فترت مبارزات دانشجویی " بعلمت

انتقال انرژی مبارزاتی به قطبهای جدید نبود ،

بلکه این فترت که با فترت عمومی مبارزات سیاسی

در سطح جامعه همراه بود ، بطور کلی ناشی از تهاجم

همه جانبه رژیم و میدان نمایی کردن رهبران قدیمی

مبارزه (رهبران حزب توده و جبهه ملی) بود .

رژیم با انقلاب سفید نراز سوختی و بسا ترور و سرکوب

خشن از سوی دیگر همه چیز این رهبران جنت نکان

را از دستشان گرفت . گروهی از قواد لیسم حمایت

علکرد اصلاحات ارضی نبوده اند."

و سپس از این " مورد عمل نبوده " یکی هم " محدودیت در افتادگی را می شمارند که بگوید گفت در هیچیک از مواحل اصلاحات ارضی چنین محدودیتی در علکرد ، نه از نظر قانونی و نه از نظر عملی وجود نداشته است .

گفته از این ، منظور رقتا نه از "علکرد اصلا - حات ارضی " روشن است ، نه از نقاط بسیار وسیع . علکرد اصلاحات ارضی از نظر رقتا ، تقسیم زمین بین دهقانان است ، یا از بین بردن روابط ارباب - رعیتی ؟ اگر درسی است که گفته یار شده و نقاط بسیار وسیعی را نمیتوان یافت که اصلاحات ارضی در آن عمل نکرده باشد . در اینصورت ، تمام دهاتی را که بقول رقتا تقلبات و پارتی بازی هم در آنها شده ، باید جز علکرد اصلاحات ارضی به حساب آورد . زیرا نص قانون و آئین نامه های اصلاحات ارضی با این تقلبات فقط تفاوت کمی داشت ، نه کیفی ؛ مثلا طبق قانون میبایست مالک ... هکتار را برای خودش مکانیزه کند ، در صورتیکه او با تقلب و پارتی بازی ۱۰۰۰ هکتار را برای خودش مکانیزه میکرد . خوب ، این تقلب و قانون چه تفاوت کیفی ای با هم دارند که ما تقلب را در علکرد قانون ندانیم . در هر صورت با قنود الیزم مبارزه شده است .

اما اگر منظور رقتا از "علکرد اصلاحات ارضی" تقسیم زمین بین دهقانان است که باید بگوئیم

کردند ، گروهی شمار "اصلاحات ارضی بلبله ، دیکتاتوری شاه نه " را علم نمودند ولی بیخ هیچ کدامشان نگرقت . از سوئی دیگر ، رژیم با شل کردن کنترل برای یک دوره کوتاه ، بیک سرکوب و محتسبانه و هم جانبیه پرداخت و رهبران قدیمی دیگر مسرد میدان مبارزه نبودند . توده های مبارزین در ققدان رهبری ، مجبور به عقب نشینی پراکنده و بی اصول شدند . حاصل این همه ، سالها رکود در مبارزات سیاسی جامعه بطور کلی و از جمله مبارزات دانشجویی بود . دوباره میبایست از نو شروع کرد ، منتسب این بار با ژرفینی بیشتر و با سازمان دیگر . مبارزه دوباره آغاز شد . گروهها و سازمانهای جدید راه مبارزه ، سلحسانه را هموار کردند و جنبشهای دانشجویی هم همزمان با آن آغاز شد . مبارزه سلحسانه نطفه بست و جنبش دانشجویی هم تشدید شد .

بقیه گفته های رقتا در مورد جنبش دانشجویی کلا درست است .

۷. در مورد اصلاحات ارضی

نظر کلی رقتا در باره علت اصلاحات ارضی که چنانکه خود میگویند : "گسترش زمینه فعالیت سرمایه داری جهانی " است درست است . اما در باره رابطه اصلاحات ارضی با مساله انقلاب خلقها در ایران حرفهای غیر روشن و گاهی متناقضی بیان شده . مثلا رقتا در جایی میگویند :

" نقاط بسیار وسیعی که مستقیما مورد

اشتباه در همینجا رخ داده است؛ زیرا عطفگردد واقعی اصلاحات ارضی به هیچوجه تقسیم زمین بین دهقانان نیست. جالب است که خود رژیم هم چنین ادعائى ندارد و بیشتر روی آزاد کردن دهقانان از جنگ نظام ارباب و رعیتی تبلیغ میکند که البته حرفش درست است و یک جنبه از حقیقت را نشان میدهد.

در جای دیگر رقتا میگویند:

"اصلاحات ارضی نه تنها وضع آنان را بهبود نیخشیده، بلکه در مورد دهلی از آنان، تضمین نسبی سابق را در مورد فاکتورهای مورد نیاز (آب و بذر) از بین برده است."

اولا چرا "عده ای از آنان"؟ دوما چرا فقط آب و بذر؟ سوما از بین رفتن "تضمین نسبی سابق" یعنی از بین رفتن حمایت مادی فکودال از رعیت برای تهیه "وسائل تولید"، ساله زیاد مهی نیست زیرا شرکت های تعاونی در درجه اول و ربا خواران و غیره در درجه دوم جای آنها گرفته اند. ساله اصلی دگرگون شدن روابط تولید است. واحد تولیدی کوچک دهقانان صرفا متناسب با یک زندگی اقتصادی خود مصرفی است و قادر بر تولید کالایی نیست.

سپس رقتا بدنبال جمله یاد شده می افزاینده:

"عده گیتی از اینان و منطبقه خوش-نشینان هم اکنون بصورت کارگران کشاورزی درآمده و از روابط سنتی و وابستگی بزمین جدا شده اند و یا خواهند شد."

در اینجا چند مفهوم با هم داخل شده اند که تذکراتش درباره آنها لازم بنظر میرسد: "خوش-نشین" که در گذشته، روستائیان بی زمین و بی تسبیح را می گفته اند و اکنون که دیگر تسبیح داری مطرح نیست، واژه "خوش نشین" بروستائیان بی زمین اطلاق میشود. اما در مورد "کارگران کشاورزی" این اصطلاح نام به ظاهر "محترمانه" و در واقع گول زننده ای است که رژیم روی دهقانان آواره و بی زمین گذاشته است. کشاورزی مکانیست که بکارگر دایی نیاز ندارد، مگر تعداد خیلی ناچیزی برای کارهای مانند نگهبان انبار و موتور پمپ و غیره.

کارگر فصلی مورد نیاز مزارع مکانیست هم نسبت به کسب دهقانان بی زمین باز خیلی کم است: زمین های مکانیست را تراکتور شخم میزند و کپاین هم درو میکند و تعداد کمی هم کارگر برای تقریبا ۲ تا ۳ ماه از سال روی آن بکار مشغول میشوند. زمین های دهقانان خرده مالک هم که بکارگر نیاز ندارد. پس این "کارگر کشاورزی" که ممکن است در دهکده آدم - تصوراتی ایجاد کند، در واقع میلیونها روستایی بی زمین و آواره ای است که فقط چند درصد آنها اگر خیلی زرنگ باشند و اتفاق هم به آنها کمک کند بعد - اکثر سالی ۲ تا ۳ ماه کار روز مزدی کشاورزی پیدا میکنند. خود روستائیان با این جمع آواره که بی از اصلاحات ارضی بقدر آشگفت انگیزی زیاد شده اند میگویند: "خوش نشین" (یعنی کسی که هرچسا خوش میاید بنشیند، یسا بعسارت و بکار آواری

خلقهای جهان ترجیح میدهند اساسا درست است .
مؤتمیکه رفقا میگویند :

"وتنام اختلافات ایدئولوژیک را تا حد
تبلیغ سیاسی غیر سازنده که بسود ارتجاع
جهانسی درآید تنزل نداده است"
در واقع شجاعت انقلابی خود را نشان میدهند .

این جمله "رفقا که" باید با شدت هرچه نامتسر با
انواع روزنیسم در جلسه های مختلف انحراف مبار
-زه" ایدئولوژیک کنیم" یک سیاست انقلابی
شجاعانه است .

اما این در مورد جهت گیری رفقا درباره خط -
مشی نادرست برخی از کشورهای سوسیالیستی بسود ،
بینیسم در مورد علت یابی قضیه چه میگویند :
رفقا در مورد علت ظهور روزنیسم در اتحاد
شوروی میگویند :

"در طی دهه های بعد از انقلاب
کبیر اکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیسم
صرفا متوجه مناسبات اقتصادی شد و در
تربیت انسان سوسیالیست اهمیت جدی
بعمیل آمد ، روابط عقب مانده "جامه"
پیشین روسیه ، بوروکراسی ناشی از آن ،
بی توجهی به مامل انسان آگاه ، شخصیت
اممال در تفریح خاص از حزب و قلمع
و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر . . .
که در سالهای پس از انقلاب رشد کرده
بودند باعث شدند که اثرات ویران کننده ای
بر روابط اقتصادی گذاشته شود و بتدریج
در اثر این نقایص ، روشی و نیز فشار سرمایه
-داری جهانی ساختمان مناسبات سوسیالیستی
متوقف شد و انحراف روزنیسم
غالب گردید ."

روستا ها) و یا "آفتاب نشین" (یعنی بیگساره) و یا
بقول آذربایجانی ها "قره قسمت" (یعنی سیاه
بخت) . حالا رژیم اسم اینها را گذاشته است
"کارگران کشاورزی" ولی در واقع بجز تعداد نا چیزی
تلیسه چس و نگهبان انبار و غیره در ایران کسی بنام
کارگر کشاورزی وجود ندارد .
در جای دیگر رفقا درباره اصلاحات ارضی
میگویند :

"در دهات دگرگونیهای هر چند
محدود را باعث شده است ."

بهر حال ، تا اینجا شباهت کلی بین گفته های
رفقا در این است که اصلاحات ارضی را یک رژیم
موفق نمیدانند و تا "ثمرات آنرا خیلی محدود بحساب
می آورند . حال بچشمه ای دیگر از جای دیگر
نوشته توجه کنیم : در اینجا رفقا انجام اصلاحات
ارضی در روستا ها را یکی از علت های میدانند که
کار انقلابی در روستا را غیر ممکن و یا بسیار مشکل
کرده است و بدین منظور میگویند :

"فاکهای اصلاحات ارضی ، تقسیمات
جدید قشری در دهات بعنوان فاکهای
بسیار مهمی فاکهای قبلی اضافه میشود ."

اما به هیچ وجه نگفته اند چرا و چگونه .

۸ . در مورد کشورهای سوسیالیستی

نارضائی رفقا از کشورهای سوسیالیستی کاملا
بجاست و حرف آنها هم در این مورد که بسیاری از
کشورهای سوسیالیستی ، ضایع ملی خود را بر ضایع

در این گفته ها البته عناصری از حقیقت دیده می شود ولی اشتباهاتی هم در آن وجود دارد که به تصور ما سایه ای اگر چه محو و کم رنگ از تبلیغات مبلغان ضد شهری غرب و سوسیالیست های راست را بر روی آن میتوان دید . خوشبختانه چون این مسئله بیک دسته از انقلابیون پیشرو که ترقی ترین مواضع را در برخورد با انقلاب وطن خود دارند مطرح میشود ، در نتیجه موضوع فقط با بحث حل خواهد شد و درست و نادرست در برخورد عقاید روشن خواهند گشت ، بهر حال ، رفقاه می گویند :

" ساختن سوسیالیسم صرفا نتیجه مناسبات اقتصادی شد و ترتیب انسان سوسیالیست اعمال جدی به عمل آمد ."

البته منظور رفقاه از پاره اول این جمله بدقت روشن نیست که آیا توجیهی را که در سالهای حکومت استالیس بتغییر مناسبات اقتصادی شده است امری زیادی و یکجانبه یا امری لازم ولسی یکجانبه میدانند ، بدیگر سخن روشن نیست که آیا رفقاه می گویند که من بایست بتغییر مناسبات اقتصادی توجه کمتری چند تا فرصت برای کارهای دیگری هم (بقول خود رفقاه " ترتیب انسان سوسیالیست ") باشد یا اینکه میگویند توجیهی که بتغییر مناسبات اقتصادی شده لازم ولسی غیر کافی بوده است و من بایست بسایر دیگر هم (مثلا همان ترتیب انسان سوسیالیست) توجه می شد .

اکثر منظور رفقاه این باشد که توجه به تغییر مناسبات اقتصادی زیاد بوده است بایست بگوئیم که

علی رغم نظر رفقاه ، مبارزه با مناسبات اقتصادی بورژوازی در سالهای حکومت استالین ، اگرچه در شمار بزرگترین مبارزات تاریخ است ، ولسی ناتمام مانده و بانجام نرسیده است . در زمان استالین تمام فعالیتهای تسولیدی ، بازرگانی و مالی بورژوازی و خرده بورژوازی در زمینه اقتصاد شهری بطور کلی از بین رفت ، در انحصار روستائی نیز واحد های تولیدی در مالکیت خصوصی بطور کلی از بین رفت و جای این واحد های تسولیدی کشاورزی را تا حدودی واحد تولیدی دستمجمعی گرفت . در است که توجه به مناسبات اقتصادی در سه زمینه هنوز لازم و حیاتی بود ، یکی در مورد تسدیدیل واحد های تولیدی دسته جمعی به واحد های تولیدی تمام خلقی ، یکی در مورد مبارزه بی امان و همه جانبه برای جلوگیری از ایجاد تولید قاچاق و دزدی و ارتشها ، و غیره و یکی هم مبارزه برای تلفیق هر چه بیشتر کار فکری و بدنی ، بمنظور تدارک برای نابودی روشنفکران (کارکنان فکری جامعه) که آخرین بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی هستند (کاری که انجام کامل آن فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است) بنابراین اگر ایرادی به قضیه وارد باشند اینست که چرا مبارزات اقتصادی در درون جامعه شهری تا تمام ماند و یا دارای نقایصی بود ، نه اینکه چرا مبارزات اقتصادی زیاد توجه شد . این ایراد دوم ، یعنی ایراد به مبارزات اقتصادی استالین ، اگر بسراغ ریشه های تاریخی آن برویم می بینیم که از موضع منافع خرده بورژوازی

و بقایای بورژوازی جامعه' آنروز شوروی بوده است که به وسیله' مبلغان بورژوازی غرب به آن پرمال داده شده و یک سری برنامه های تبلیغاتی از آن ساخته اند . بعد ها متأسفانه این تبلیغات ، بدلیل شکل زیرکانه اش در بسیاری از انقلابیون صادق کشورهای مختلف ، هم موثر افتاد و کمابیش اشتباهاتی ایجاد کرده است . قضیه را کمی بیشتر شرح بدهیم : در سالهای نخستین ساختمان سوسیالیزم ، تروتسکی ، زینویف ، بوخارین ، کاضف و هواداران رنگارنگشان ، اگر چه در قالب های مختلف و به عنوان های گوناگون ، ولی در واقع حریف اصلی شان این بود که دیگر کونی مناسبات تولیدی جامعه را امری "زیادی و افراطی" می دانستند . اینسان اگر چه خود اندکیزه های شخصی متفاوتی داشتند ولی بطور خود آگاه یا نا خود آگاه (این قسمت های قضیه زیاد به درد تاریخ نمی خورد) دقیقاً از منافع بورژوازی و خسرده بورژوازی در حال مرگ دفاع می کردند و سد تخیبیر مناسبات اقتصادی شده بودند . زینویف و تروتسکی آشکارا علما' اران منافع بورژوازی شهری بودند و در مقابل صنعتی شدن و تمرکز اقتصاد در دست دولت که به معنی مرگ خرده بورژوازی و بورژوازی صنعتی ، بازرگانی و مالی بود ایستاده بودند و بسو خوارین بیشتر علمدار منافع کولاک ها بود . دیکتاتور پسرولتاریا به هر صورت آنان را تار مار کرد (اگر چه روش مبارزه با آنان خود موضوع قابل تاملی است) ولی ریشه' اجتنابی آنان از سوسی و ریشه' ایدئولوژی های آنان را از سوی دیگر نتوانست پخشگانند که این خود موضوع بحث دیگری است .

بهر حال ، مبارزه' اقتصادی اساسی ترین شکل مبارزه پس از بدست آوردن حکومت و تشکیل دولت سوسیالیستی است . این مبارزه در جهت از بین بردن بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی است و خیلی طبیعی است که بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی در حال مرگ در این مرحله در مقابل انقلاب قد علم کنند و نمایندگان ایدئولوژی خود را به جلو بفرستند . خسرده بورژوازی دلش می خواهد در جامعه' سوسیالیستی که دست امریالیسم از بالای سرش کوتاه شده است ، دست پرولتاریا هم از بالای سرش کوتاه شود و بتواند به وجود خود ادامه دهد و در یک شرایط دموکراتیک رشد کند . تضاد خرده بورژوازی با پرولتاریا که در دوران انقلاب به شکل غیر آنتاگونیستی (آشتی پذیر) وجود دارد در این مرحله به تضاد آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) تبدیل می شود . در مورد انقلاب انگلوس می بینیم که تروتسکی ، زینویف ، کاضف ، بوخارین و غیره : در دوران انقلاب فقط نقش مخالفانسی را در حزب بازی می کردند که گاهی کمابیش مزاحمتها بسس ایجاد می کند ، همین . اما وقتی که مبارزه با بقایای بورژوازی و خسرده بورژوازی آغاز شد ، اینسان نیز تضادشان با خط مشی اکثریت حزب ، شکل آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) گرفت و مضلله آنها به شکلی خونین حل شد . این مسئله زیاده مورد علاقه' خرده بورژوازی سایر کشورها است ، منتها از دیدگاه طبقاتی خود به آن نگاه می کند . هبلخان بورژوازی بزرگ نیز از این مسئله به عنوان

وسيله ای براری تخطئه" کمونیزم استفاده می کنند ؛ بدینجهت نهضت طبقاتی عظیمی برای هو و چینجال دربارۀ آن برراه انداخته اند ؛ گاهی آه و ناله" هوامیستی سر می دهند و زمانسی از مواضع ایدئولوژیک تروتسکی ، زینوویف ، کامف و بوخاریین دفاع میکنند . اینان چنانکه گوش هیچ چیز تا" تیر انگیز دیگری در تاریخ ندیده اند و ریاکارانه بسر " زجر اقتصاد" می " مردم شوروی برای ساختن صنایع بزرگ اشک تساح می ریزند .

اما در مورد رفقای نویسنده" در سبازۀ" انقلاب " مسئله به گس متفاوت است . برای رفقا که در صف جنبش نویسن کمونیستی ایران قرار دارند ؛ آنچه در این مورد مطرح است صرفا حقیقت پژوهی است . بنا بر این به تصور ما عنوان کردن "طلسمب یاد شده از طرف رفقا صرفا ناشی از اشتباه می تواند باشد . بدینجهت باید از این نظریه توضیح مسئله پرداخت ؛ تصور می کنیم که اگر کسی به پایه فلسفی ایراد یاد شده (ایراد به سیاست اقتصادی استالین) بپزند پیشیم ، مسئله حل خواهد شد ؛ از دیدگاه مائوئیسم تاریخ ، جابزه برای تغییر مناسبات تولیدی جامعه که زیربنای جامعه است ، هدف نهایی مبارزه طبقاتی است . هدف اصلی ما از انقلاب این است که سلطۀ نظامی ، سیاسی و فرهنگی بورژوازی را از میان برداریم و سلطۀ پرولتاریا را برجای آن بنشاندیم تا بتوانیم مناسبات اقتصادی را دگرگون کنیم . یعنی هدف اساسی و نهایی ، دگرگونی مناسبات

اقتصادی است . اگر این کار ما درست انجام بگیرد ، رونما خودش خواهد آمد . فرهنگ سوسیالیستی از آنجا آسمان نمی آید . فرهنگ سوسیالیستی رونمای مناسبی تولیدی جامعه سوسیالیستی است . فرهنگ سوسیالیستی فرهنگی کسانی است که دارند برای برانداختن اقتصاد بورژوازی مبارزه میکنند و می خواهند روابط تولیدی سوسیالیستی را برجای آن می نشانند . هیچ معیار دیگری برای فرهنگ سوسیالیستی وجود ندارد . این تعریف فرهنگ سوسیالیستی است . فرهنگ بورژوازی نیز فرهنگی است که می خواهد اقتصاد بورژوازی را احیا کند و یا نگهدارد . بنا بر این مبارزه فرهنگی هم وجود دارد ، ولی فقط شگل مبارزه است . محتوای مبارزه فرهنگی هم مانند هر کدام از اشکال دیگر مبارزه ، یک مبارزه طبقاتی برای برانداختن مناسبات اقتصادی مشخصی است .

اما اگر منظور رفقا از جمله" یاد شده این- باشد که مبارزات اقتصادی لازم ولی یگانه بوده است ، در اینصورت حصر آنها قابل تا" ط بیشتری است . اگر چنین باشد در واقع هدف مبارزه را انکار نمی کنند ، بلکه در شکل آن حرف دارند . اما متأسفانه بیان آنها این معنی را نمی رساند . یکبار دیگر جطه" مورد بحث را مرور کنیم :

" ساختن سوسیالیسم صرفا متوجه مناسبات اقتصادی شد و تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد ."

چه کسی باید انسان سوسیالیست تربیت کند ؟

بدنبال جطه باد شده ذکر میکنند این است که میگویند
 "روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه
 بوروکراتیزم ناشی از آن".

در حالی که ظهور ریزینویزم جدید هیچ ارتباطی
 با روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه ندارد. ریزینویزم
 نیز در جامعه شوروی، اهداژولونیک بورژوازی مدین است
 که از رشد بقایای بورژوازی در درون نظام سوسیالیستی
 به وجود می آید و علت پیدایش آن ورگود و توتوف
 مبارزه طبقاتی است. این بورژوازی به شکل یک تشر
 ممتاز از روشنفکران (بوروکراتها، تکنوکراتها، هنرمدان،
 دانشمندان و غیره) باضافه تولید کنندگان قاجساق و سوز
 استفاده چی ها در دستگاه اداری حزب و جامعه
 ظاهر میشود، رشد میکنند و سبب بازگشت سرمایه داری
 میگردد. لازم به ذکر است که این پدیده فقط مخصوص
 شوروی نیست تا بتوانیم آن را ناشی از عقب ماندگی
 جامعه پیشین روسیه بدانیم، بلکه در هر جامعه
 سوسیالیستی دیگری نیز ممکن است بوجود بیاید، زیرا
 علت پیدایش آن رکود مبارزه طبقاتی است و ریشه
 پیدایش آن بقایای بورژوازی است که در هر جامعه
 سوسیالیستی پس وجود دارد. احیای بورژوازی در جامعه
 سوسیالیستی از نظر کل جامعه ناشی از پیروزی بورژوازی
 بر پرولتاریا و از نظر خود پرولتاریا و حزب او، ناشی
 از ناهوشیاری دیکتاتوری پرولتاریا و در نتیجه اعمال
 در اشکال مختلف مبارزه طبقاتی است که این امر در
 شوروی ناشی از بی تجربگی حزب بوده است. توجه
 نکردن به تجربه شوروی و تحلیل نگردن اشتباهات

معیار این انسان سوسیالیست بودن را چه کسی باید
 بنشیند و وضع کند؟ مارکسیزم می گوید شعور اجتماعی
 ناشی از وجود اجتماعی است نه برعکس و سخن رقتا با
 این اصل مارکسیزم تعارض دارد. تربیت سوسیالیستی
 را هیچکس نمیتواند اختراع کند، تربیت سوسیالیستی
 رونمای مناسبات اقتصادی سوسیالیستی است. بعبارت
 دیگر اگر مبارزه اساسی و اصولی برای درگونی مناسبات
 اقتصادی بورژوازی انجام گرفت، آنوقت انسانها دارای
 تربیت سوسیالیستی میشوند. هدف نهائی درگرون کردن
 مناسبات اقتصادی است، تمام مبارزات دیگر ما فقط
 در رابطه با این هدف معنی پیدا میکند. مبارزه سیاسی،
 نظامی و فرهنگی با بورژوازی فقط جزئی از مبارزه اصلی
 ما برای تغییر دادن مناسبات اقتصادی است. این
 مبارزه در هر کجا که متوقف شود، آنوقت فساد در شخصیت
 "انسان سوسیالیست" هم ظاهر میگردد. مثلا تنگ نظری
 های ناسیونالیستی ای که در سیمای سوسیالیستهای
 ادعائی فلان کشور سوسیالیستی مینیمیم، باید بگردیم
 و ریشه اقتصادیش را پیدا کنیم. آنها آدم های بیترپتسی
 نیستند، بلکه تربیت بورژوائی دارند.
 اما اگر چه گفته رقتا در هر صورت درست نیست،
 ولی از حقیقتی نیز متأثر است و آن اینکه در سالهای
 حکومت استالین به مبارزات فرهنگی و شرکت دادن وسیع
 نوده ها در مبارزه برضد بقایای فرهنگ بورژوائی کم بها
 داده شد و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تأثیر
 کما بیش تعیین کننده داشت.
 یکی دیگر از علت هائی که رقتا برای ظهور ریزینویزم

در دنیا له این سخنان رفقا میگویند: "بی توجهی به عامل انسان آگاه". این سخن رفقا را ما کم بهیمن دان حزب به تجهیز ذهنی توده ها تعبیر میکنیم و آن را میزدیریم.

ضما آنچه رفقا: "شخصیت" میمانند منظور همان کیش شخصیت است. برخی پرستش شخصیت را به عنوان يك عامل اصلی و تعیین کننده انحطاط در جامعه سوسیالیستی به حساب میآورند و با انزجار خاصی از آن یاد میکنند. واقعیت این است که پرستش شخصیت يك عارضه فرعی و ریزناهی است که در جریان انقلاب و در جامعه سوسیالیستی پدید می آید و علت آن هم شرکت وسیع توده های کم آگاه در مبارزه است. در جوامعی که سطح فرهنگ توده ها پایین تر است این پدیده نیز نیرومند تر می باشد. البته در جریان انقلاب و در طریقی ساختمان سوسیالیزم، پرستش شخصیت همیشه با يك شدت نیست، زمانی که خطر بورژوازی داخلی و خارجی از طریق رخنه در حزب و دولت و فریختن توده ها بیشتر میشود، پرستش شخصیت هم برای مقابله با آن شدت بیشتر میگیرد.

توده ها، جناح ها و اشخاص مورد حمایت خود را در حزب و دولت بطوری افسانه ای بزرگ میکنند تا در مقابل دشمنان شان که ظاهرانگه انقلابی به زمامداری رسرا دهند. مثلا یوخارین مخالف مبارزه با کولاک ها در جریان اشتراکی کردن کشاورزی بود و استدلال تئوریک هم میکرد و خود را مارکسیست - لنینیست هم میدانست، استالین طرفدار مصادره املاک کولاک ها بوده، او هم خود

جناح شرقی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسلما سبب تکرار این اشتباهات و ظهور مجدد ریزینیزم در سایر کشورهای سوسیالیستی در آینده خواهد شد.

اما در مورد اینکه رفقا می نویسند: "بوروکراتیسم ناشی از آن"، یعنی بوروکراتیسم ناشی از روابط عقب مانده جامعه پیشین. در این مورد هم باید بگوئیم که بوروکراتیسم مورد نظر رفقا که عبارت از بوروکراتیسم حزبی و دولتی در جامعه شوروی است، باز يك بوروکراتیسم نوع جدید است که از دور مد و ریزینیزم ساختمان اداری تاریخ، یعنی در دور شوراهات و سانترالیسم و موکراتیک حزب پدید آمد که از نظر مایه تئوریک ناشی از دور نگر - دن عمیق فرمول معروف لنین: "مسئولیت مستقیم بوروکراسی در مقابل مردم" بود. اما علت اجتماعی این پدیده بی تیرگی تاریخی حزب و دولت شوروی در حل مسائل اداری بود و ارتباطی با عقب ماندگی جامعه پیشین روسیه ندارد. زیرا در این بوروکراسی بیشتر عناصر بورژوازی وجود داشت تا ثودالی (امید داریم مسئله بوروکراسی با مسئله کیش شخصیت آمیخته نشود).

توجه به این علت اخیری که رفقا برای پیدایش ریزینیزم در جامعه شوروی ذکر کرده اند و ذکر اشتباهات آن از این نظر اهمیت دارد که اگر چه از روی حسن نیت است و حرف حساب شده ای هم نیست، ولی بهر حال ممکن است ناخواسته به "اولوسینیزم عامیانه" ای که سوسیالیست های راست و میلغان بورژوازی عرضه میکنند و بر بنای آن سوسیالیزم را قابل پیاده شدن در جوامع عقب مانده نی دانند منجر شود.

انقلاب فرهنگی و قیام بر علیه اکثریت کمیته مرکزی، پرستش مائو باوج رسید، ولی اکنون موج آن فروکش گسوده است. توده ها بر اساس منافع عینی و ملموس خود از رهبران مورد تأیید خود شخصیت های افسانه ای میسازند. این شخصیت های افسانه ای همانطور که خیلی سریع ساخته می شوند، می توانند خیلی سریع هم از چشم توده ها بپراقتند و شخصیت های دیگری جای آنها را بگیرند.

سرنجام، رفقا آخرین علت "انحراف و رویزونیسم" در جامعه شوروی را چنین ذکر می کنند:

اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قلع و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر در این مورد نیز روشن نیست که رفقا، این قلع و قمع را از اساس قبول ندارند یا اینکه به غیر دموکراتیک بودن آن اعتراض دارند. اگر خود این قلع و قمع را قبول ندارند که باید بگوئیم مبارزات درونی حزب انعکاسی از مبارزات طبقاتی جامعه است. این مبارزه شدید و قاطع و بیرحمانه است. در یک جامعه طبقاتی، در مرحله ای که مبارزه بین طبقات باوج شدت خود رسیده است، چگونه ممکن است که در درون حزب تضادی بین جناحهای مختلف وجود نداشته باشد و نیز این تضادها حاد و شدید نباشد. کافی است که به محتوای این اختلافات نگاه کنیم و ببینیم جناحهای مختلف حزب بر سر چه چیزهایی با یکدیگر نزاع داشته اند. اگر ما این اختلافات را ناشی از برخورد های شخصی بین رهبران، طاخواهی

مارکسیست - لنینیست میدانست. توده ی دهقانان بی زمین و میانه حال بدون اینکه بتوانند حرفهای بخارین را تجزیه و تحلیل کنند و ماهیت ضد مارکسیست - لنینیستی آن را بر ملا سازند، تحت نام استالین، امواج کولاک ها را صادره میگردند، آنها را از روستا بیرون میگردند و حتی می کشند. در جریان اشتراکسی کردن کشاورزی در چین همین موضوع در مورد لیوشائوچی اتفاق افتاد. حتی بر علیه سیاست کشاورزی لیوشائوچی مقالاتی در نشریات چین چاپ شده که سرتاپا محرمه لیوشائوچی و تجلیل مائو با استدلال بسیار صمیمی تئوریک است، ولی دارای جهت ترقی توده ای مورد پذیرش حسی توده ها است. به دیگر سخن، یک دهقان چینی میتواند بفهمد که این مقاله درست است چون با زندگی عینی او و مبارزه طبقاتی او دقیقاً قابل تطبیق است ولی روشنفکر دانشمند فرانسوی نمیتواند این را بفهمد. اولن مقاله به مذاقتش خوش نمی آید. پرستش شخصیت البته چیز بدی است و باید حتمی الامکان با آن مبارزه کرد، ولی باید بسیار داشت که یک پدیده ناگزیر در انقلاب و جامعه سوسیالیستی است و فقط به میزان محدودی میتوان با آن مبارزه کرد. از طرفی مبارزه با کینر شخصیت نباید خیلی مهم و اساسی تلقی گردد، زیرا یک بزرگ جراح نمیتواند عمل جراحی را رها سازد تا لکه خون را از لباس بیابا پاک کند. بر خلاف تصور روشنفکران لیبرال، پرستش شخصیت نه آنچنان بالای عظیمی است که جامعه را با انحطاط بکشانند و نه عارضه های دائمی است. مثلاً در چین، در جریان

و چیزهایی از این قبیل بدانیم ، در واقع بتاریخ از دیدگاه ایده آلستی نگاه کرده ایم . در حالیکه اگر هم ظاهر یک اختلافات بین دو شخصیت سیاسی و حتی اختلافات رای سیاسی بین دو فرد معمولی بر سر اختلافات شخصی باشد ، باز محتسبای اختلاف نظر آنها ناشی از تضاد بین ایده‌ئولوژی و طبقات است . البته برای هر شخص انتخاب ایده‌ئولوژی و جهت‌گیری سیاسی یک مسئله فردی است ، ولی سرخورد ایده‌ئولوژی ها و خط مشی های سیاسی در جامعه و یک مبارزه طبقاتی است که همواره دو جهت بیشتر ندارد . حتی در یک اختلاف نظر در روی یک مسئله شخص سیاسی نیز تضاد طبقاتی نهفته است و دو شخص مختلف النظر بطور خود آگاه یا ناخودآگاه از ایده‌ئولوژی و طبقه مختلف سخن می گویند ، آنوقت چگونه ممکن است که یک مبارزه خونین و آشتی ناپذیر بین دو جناح حزب ، مبارزه طبقاتی نباشد و با انتقاد ما فیصله یابد . چرا مسئله را از دیدگاه ماتریالیزم دیالکتیک حل نکنیم ؟ چرا با زبان مارکسیزم سخن نگوئیم و معلوم نکنیم که آن جناح قطع و قطع کننده نمایند ؟ چه طبقه ای بود و آن جناح قطع و قطع شده نمایند ؟ چه طبقه ای ؟ آیا ما میتوانیم اختلاف و آتم اختلاف آشتی ناپذیر بین جناحهای مختلف حزب کونیست شوروی را ناساتسی از دعوی خصوصی آدم های متفرد بدانیم ؟ و آیا بجز این است که این کار ، به معنی ناسایده گرفتن مشا طبقاتی ایده‌ئولوژی است .

اما اگر رقتا به غیر دموکراتیک بودن این فلسف

* * *

در مورد چین نیز رقتا می گویند :

"گرچه این روابط را هنوز نمیتوان سوسیالیزم نامید و بسیاری از جلوه های نظام های پیشین و متجمله سرمایه داری در آن وجود دارد ."

لازم به یاد آوری است که در جامعه سوسیالیستی طبقات از بین نمیروند ، بلکه فقط جای خود را عوض میکنند . وقتی دیکتاتوری بورژوازی بوسیله دیکتاتوری پرولتاریا در مسیر ناپودی قرار میگردد ، ناپودی که به معنی ناپودی طبقات انسانی و دولت نیز هست ، در جامعه به خراج میرسد . در مورد اینکه رقتا گفته اند "چلنهای از نظام های پیشین" ، یعنی علاوه بر بقایای نظام سرمایه داری ، بقایایی از نظامهای دیگر هم در چین برجای مانده است ، نیز سبب فقط بگوئیم که در چین چنین بقایایی وجود ندارد . چریکهای فدائی خلق

استالینیسیم و مسئله بوروکراسی

در جامعه سوسیالیستی

سازمان چریکهای فدایی خلق

استالینیزم مسئله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی

خود سبب میشود که ما حتی در اصلت هومانیزم بورژوازی آنان نیز شک کنیم و ماهیت رویونیسم جدید نیز نشان میدهد که حمله رویونیستهای خروشنجی آغاز و نقطه شروع ارتداد آنان نسبت به مارکسیزم - لنینیزم است ولی باز این سؤال باقی میماند که استالین کیست و استالینیزم چیست؟

استالین یکی از رهبران انقلاب اکبر و پیک مارکسیست - لنینیست بزرگ است. او نمونه پیک انقلابی صادق و پیک مبارز محکم و سرسخت است که در میان مبارزات توده ها آبدیده شده است. او در پیک خانواده کارگری - دهقانی بدنیآ آمد (۱۸۷۹) و پدرش ابتدا پیک کهدشوز پیشه ور - سپس کارگر کارخانه کفاشی بود. استالین را از آغاز به دبستان علوم دینی و سپس به دبیرستان طبوم دینی فرستادند. اعتراض نسبت به مدرسه علوم دینی نخستین سنگ بنای شخصیت انقلابی استالین بود. او در پانزده سالگی به مارکسیزم گروید (۱۸۹۴) و چنانکه خود در این باره میگوید:

"از سن پانزده سالگی، یعنی از همان هنگامیکه با گروههای مخفی مارکسیستهای روس که در آن موقع در روای قفقاز زندگی میکردند ارتباط پیدا کردم داخل جنبش انقلابی شدم. این گروهها در من تاثیر عمیق داشتند و طعم ادبیات مخفیست مارکسیستی را به من چشاندند."^۱

استالین هدف درجه اول حملات سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی علیه کمونیست است. آنان از استالین شیخ هولناکی ساخته اند و در باره به اصطلاح دیکتاتوری های او، کتابها و مقاله های بسیار نوشته اند و حتی او را "خودکامه سنگدل و دیوانه"^۲ لقب داده اند و با هیتلر و دیکتاتورهای دیگر مقایسه کرده اند. آنها با تاثیر و تاسف از زندانها، اردوگاه های کار اجباری، دادگاهها و اعدامهای زمان استالین یاد میکنند و میگویند این همه ناشی از شخصیت خودکامه استالین است. برخی از اینها حتی تشکجه گاه استالین هم اختراع کرده اند و دروغ پردازی را به جایی رسانده اند که حتی مرک سوردلف را هم به استالین نسبت میدهند^۳ و تیهکاران قاتل ماکسیم گورکی را که ماهیت شان کاملا شناخته گردید و وابسته به او میدانند^۴ پس از پیدا شدن رویونیسم جدید در رویونیسم خروشنجی نیز حزب کمونیست اتحاد شوروی و بسیاری از احزاب کمونیست رویونیست جهان، همزمان با سوسیالیستهای راست و مبلغان بورژوازی به تکفیر استالین پرداختند و او را مطلق رد کردند. اگر چه در روسازی سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی

۱- اندیشه و هنر، سال ۵۱، شماره ۶، ص ۳۰

۲- "لندن، ۱۹۷۰ (به نقل از اندیشه و هنر، همان ۳۰) - گتمیک روشنفکر بورژوازموت

۱- ای ۵۰، استالین، مصاحبه با امیل لود و یگور سوند آلمانی در سال ۱۹۴۸ صفحه ۶ (بمقتل از شرح حال مختصر یوسف و پسران وی استالین).

را غیا با به عضویت کمیته مرکزی حزب و ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب نمود. در این موقع استالین در تبعید بود و لنین دستور داد که مسائل فرار او را فراهم کند. استالین همواره به خط مشی لنین در حزب سوسیال دموکرات روسیه وفادار بود و همواره در راه آن سرسختانه مبارزه می کرد. او همیشه یک بلشویک مبارز بود و بر خلاف بسیاری از رهبران حزب هرگز به فراکسیونهای دیگر حزب سوسیال دموکرات کوچکترین گرایش نشان نداد. استالین در زمان لنین به دبیر کلی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب شد و از سال ۱۹۱۷ تا هنگام مرگ لنین همواره مهمترین وظایف حزبی و دولتی اتحاد شوروی را به عهده داشت. پس از مرگ لنین نیز بزرگترین ادامه دهنده راه او و بزرگترین سازنده سوسیالیسم در اتحاد شوروی بود. او پس از مرگ لنین ۲۹ سال زمام امور شوروی را در دست داشت و در این مدت با نابود کردن کامس تولید خصوصی (بورژوازی و خود بورژوازی) و صنعتی کردن اعجاب انگیز کشور شوروی، مرحله انقلاب نو سالیستی را به انجام رساند. در زمان استالین اقتصاد شهری (صنعت و بازرگانی و امور مالی) از دست بورژوازی بکلی خارج شد و گام به پروتاریزه کردید. در اقتصاد روستای کولک هاعموما نابود شدند و تولید مستقل به کلی از بین رفت و اقتصاد اشتراکی (کالخوز) و مالکیت تمام خلق (ساوخوزو غیره) جای آن را گرفت. در زمینه سیاستی و

در هیجده سالگی استالین در راس محفلهای مارکسیستی در بیروستان علوم این قرار گرفت و در نوزده سالگی به حزب سوسیال دموکرات روسیه در تفلیس پیوست (۱۸۹۸). او برخلاف بسیاری از رهبران انقلاب اکبر هرگز راهی مهاجرت نشد و همواره در داخل جامعه مبارزه کرد. خود او در این باره میگوید: «من سال ۱۸۹۸ را به خاطر میآورم، هنگامی که برای اولین بار محفلی از کارگران تعمیر کاهها در راه آهن راه من را گذار نمودند. اینجا، در محیط این رفقا برای اولین بار تمهید جنگی انقلابی دیدم. کارگران تفلیس اولین معلمین من بودند»^۱.
استالین سالها در زمینهای ویرانگان به طور فعال در مبارزات توده ها شرکت داشت و چندین روزنامه محلی را میگرداند، تا اینکه در سال ۱۹۱۲ بنا به پیشنهاد لنین به ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب شد و بدین ترتیب روزنامه پر او در پتربورگ را به عهده گرفت و به صورت یکی از رهبران حزب درآمد. استالین از سال ۱۹۰۱ تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به صورت مخفی زندگی میکرد و صرفاً یک انقلابی حرفه ای بود. در این مدت او ۷ بار بازداشت گردید و ۶ بار او را به سبیری تبعید کردند که بارشرا از تبعید گریخت. شخصیت و اندیشه انقلابی استالین همواره مورد توجه لنین بود و بنا به پیشنهاد لنین کفرانس حزب سوسیال دموکراتی روسیه در پراگ او - روزنامه پر او شماره ۶، ۱۳۶ از ژوئن سال ۱۹۲۶ به نقل از شرح حال مختصر... پیشین.

ایدئولوژیک استالین به نبرد سختی با انحرافات با
چپ و راست بورژوازی درون پرداخت و در این نبرد
اگرچه حد اعلای خشونت را بکار برد و پیروزیهایی
بزرگی به دست آورد، ولی سرانجام سالها پس از
مرگش از دست آنان شکست خورد و انحرافات بورژوازی
رویزیونیسم جدید (رویزیونیسم خرشجفی) بر استالین
پیروز شد. علت اصلی شکست استالین اشتباه او در
شناخت ماهیت این انحرافات و نیز روش نادرست او
در مبارزه با منحرفین بود و این موضوع را ما چند
سطر پایین تر روشن خواهیم ساخت. از نظر
سیاست خارجی نیز استالین بزرگترین شکست دهند
فاشیزم هیتلری بود. او سهم عظیمی در قلع و قمع
آلمان هیتلری و رهائی طبقه کارگر کشورهای اروپای
شرقی دارد. واقع بینی استالین در استفاده از
تضاد بین امپریالیستها و تشکیل جبهه متفقین با
آمریکا و انگلستان و در عین حال آگاهی بر ماهیت
سوداگری آنان و اشغال موقع سرزمین های اروپای
شرقی، سهم او را در پیروزی طبقه کارگر شوروی
و اروپای شرقی و نیز پیروزی تمام خلقهای جهان بر
فاشیزم بیشتر میکند. استالین تجسم اراده آهنین
پرولتاریای رزمند اتحاد شوروی بود.

اما استالینیسم چیست؟ سوسیالیستهای راست
و مبلغان بورژوازی استالینیسم را ناشی از سه
اصطلاح استبداد و قلدرومایی شخص استالین می
دانند. رویزیونیستهای جدید نیز خود توجیه
مشخصی از استالینیسم ندارند و در این مورد تقریباً

سخنان سوسیالیستهای راست و مبلغان بورژوازی را
تقلید میکند. تصور اینان با درک ماتریالیستی-
دیالکتیکی تاریخ کاملاً مخالف است. استالینیسم
یک جریان تاریخی - اجتماعی است. استالین
مجموعاً در حدود ۵۰ سال فعالیت حزبی داشته
است. از این مدت یازده سال رهبری مبارزات -
انقلابی باکو، تفلیس و غیره را به عهده داشته، از
شش سال قبل از انقلاب اکبر در شمار رهبران درجه
اول حزب و انقلاب شوروی بوده و پس از انقلاب تا
زمان مرگ لنین بهترین مسئولیت های حزبی و
دولتی را به عهده داشته و پس از مرگ لنین ۲۹-
سال رهبر حزب و دولت اتحاد شوروی بوده. اگر
بپذیریم که ویژگی های شخصیت استالین سبب شده
تا او چنین موقعیت هایی داشته باشد، صرف نظر
از علت وجودی این ویژه گی ها، این سؤال باقی
می ماند که چه چیز امکان پیروزی او را به چنین
شخصیتی داده؟ آیا در هر زمانی و در هر مکانی
این تپ شخصیت میتواند چنین موقعیتهایی را
بدست آورد؟ مسلماً تنها چیزی که امکان رو آمدن
و ابراز وجود به استالین داده ضرورت های مشخص
اجتماعی است. پس استالینیسم یک جریان مشخص
تاریخی - اجتماعی است. در زمانی که شخصیت
سیاسی استالین نشو و نما مییافت و به رهبری حزب
و دولت میرسید، عظیم ترین نبرد اندیشه های
تاریخ و عظیم ترین مبارزات طبقاتی تاریخ، در زمان
او در حول و حوش او جریان داشت. در خود

روسیه و در جریان مبارزات انقلاب ، غولپایانی چون پلخانیف ، زاسولچ ، مارتف ، بوخارین ، تروتسکی وغیره وجود داشتند . در این میان چه چیزی سبب شد که استالین به اوج برسد ؟ مسلما همان چیزی که فرمان انول شخصیت عظیمی چون پلخانیف را صادر کرد ، یعنی ضرورت های اجتماعی . اما باز به این سؤال پاسخ نداد . ام که استالین نیز چیست . میتوان گفت اگر لنینیزم ، مارکسیزم - لنینیزم عصر دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی است . ویژگی جریانات و مبارزات - اجتماعی این دوران دقیقا در استالینیزم منعکس است . استالینیزم خط مشی و ایدئولوژی دوره ای از مبارزات تاریخی پرولتاریای شوروی است که خلسق شوروی در دو جبهه مختلف میچنگید ، یکی در جبهه داخلی علیه کولاک ها و بقایای بورژوازی در جامعه شوروی و یکی دیگر در جبهه جهانی علیه دولتهای امپریالیستی . خشونت پرولتاریای شوروی در تنگای این مبارزات سخت و بی امان است و اشتباهات استالینیزم ، اشتباهات تاریخی پرولتاریا است که بر اساس قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخت ، هیچ گیزی هم از آن نمیتوانسته است باشد .

اما اشتباهات استالینیزم چیست ؟ اشتباهات استالینیزم اساسا در مورد برخورد با منحرفان داخل حزب بود . استالین در برخورد با آنان دچار دو اشتباه مهم گردید ، یکی اینکه تصور میکرد پس از محو کامل تولید بورژوازی لجه در صنعت و چقدر

کشاورزی (و محو کامل فعالیت های مستقل (غیر دولتی) مالی و با بازرگانی در جامعه ، دیگر بورژوازی کاملا سرنگون شده است و دیگر در جامعه طبقات متضاد وجود ندارد و تنها خطری که می تواند جامعه شوروی را تهدید کند ، خطر هجوم مسلحانه امپریالیزم جهانی است .^۱ همین اشتباه سبب میشد که ماهیت طبقاتی منحرفان حزب روشن نگردد و استالینیزم ها اغلب آنها را جاسوسان خارجی وغیره مینماداشتند . در حالی که جامعه سوسیالیستی پس از محو کامل تولید ، بازرگانی و فعالیت مالی بورژوازی در شهر و روستا ، باز بقایای بورژوازی از چند طریق میتواند وجود داشته باشد و یا احیا شود ، یکی از طریق قشر ممتاز جامعه سوسیالیستی . این قشر ممتاز تشکیل شده است از قشر بالای روشن فکران و متخصصان عالس که کارهای بالای حزب ، اداری و مدیریت مراکز مختلف تولیدی وغیره را اشغال کرده اند . در جامعه سوسیالیستی اگر دیکتاتوری پرولتاریا هشیار نباشد ، همیشه امکان دارد که این قشر ممتاز بسا افزایش تدریجی امتیازات خویش و تعیین حقوقهای زیاد برای خود ، به نوع خاصی از بورژوازی تبدیل شود که به آن بورژوازی بوروکراتیک میتوان گفت . این قشر ممتاز در جریان رشد خود ، اگر با آن مبارزه نشود ، سرانجام سوسیالیزم را به کاپیتالیزم تبدیل خواهد کرد و طبعا در کنار آن سرمایه داز

۱- درباره کوشنیکان ب خروشچف و آموزش های آن برای جهان ، از روزنامه های ژین من ژیبائو و خون چی ، نسخه دست ، صفحه ۱۹ .

مسئولیت مستقیم پروکراسی در مقابل توده ها آشکاری زندگی خصوصی روشنفکران و کارها، جلو گیری از حرفه ای شدن کامل کارهای سیاسی و هنری مشارکت وسیع و هر چه بیشتر توده ها در همه امور دولتی و حزبی، طرح وسیع اختلاف نظرهای حزبی در میان توده ها و ایجاد بحث عمومی در اطراف آن و سرانجام انقلابهای مکرر فرهنگی، لازم به یاد آوری است که پشتوانه و ضامن درستی تمام روشهای یاد شده، بسج بی پروای توده ها است. باید در تمام امور، توده ها را همواره بسج کرد و از این کار هیچگونه هراسی بدل راه نداد. باید توده ها حق داشته باشند در امور نظارت کنند، قضاوت کنند و تصمیم بگیرند. البته ممکن است توده ها اشتباه کنند، ولی در جریان عمل خواهند آموخت و اشتباهات خود را تصحیح خواهند کرد. یکی دیگر از اشتباهات استالینیم، در شیوه مبارزه او با منحرفان حزب بود. این اشتباه اساسا از اشتباه اول برمیخیزد. به عبارت دیگر، استالین چون درست نمیدانست که مبارزه او با منحرفان مبارزه ای طبقاتی است و در نتیجه درست تمسی دانست که چه طبقه ای باید با چه طبقه ای بجنگد بدینجهت در این مبارزه به اندازه کافی به بسیج توده ها تمسیر نداشت. او در این مبارزه خود بیشتر به پروکراسی متوسل میشد. مثلا چند نفر از منحرفان حزب که در شمار رهبران درجه اول حزب بودند، یعنی کامنف، زینویف، بوخارین و غیره

طرق ادامه وجود و احیای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، تولید و معاملات قاچاق است. در اتحاد شوروی امروز و در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، اکنون کارگاههای کوچک مخفی ای وجود دارد که به تولید لباس، اشیای لوکس و غیره میپردازند و آن را مخفیانه در بازار سیاه میفروشند. علاوه بر این، دزدی، بند و بست و استفاده های نامشروع از اموال دولتی نیز رایج است. این نیز نوع خاصی از بورژوازی در جامعه سوسیالیستی است که اگر با آن مبارزه نشود، روز بروز رشد میکند و توسعه می یابد و سبب احیای سرمایه داری در جامعه میگردد. این دسته از بورژواها با افراد قشر ممتاز یاد شده رابطه برقرار میکنند، به آنان رشوه میدهند، آنان را میخرند و در نتیجه از موقعیتشان استفاده می نمایند. یکی دیگر از بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، اپدئولوژی و نیروی عادت بورژوازی و خرده بورژوازی است که بقول لنین، "از همه جوانب پرولتاریا را محاصره میکند و آن را به تحلیل میبرد". روشن است که حزب باید توده ها را در مبارزه با این سه دسته بقایای بورژوازی عمیقاً و وسیعاً مجهز کند. طبعاً برای مبارزه با هر یک از این سه پدیده راهها و روشهایی وجود دارد که حزب باید با اتکا بر توده ها از این روشها استفاده کند. مثلا مبارزه با امتیازات و حقوقهای بالا، تلفیق نسبی کارگری بودن^۱

۱- تلفیق کامل کارگری بودن فقط در جامعه کمونیستی ممکن است.

البته تبلیغات زیادی هم علیه آنان شده بود، ولی — هرگز يك مبارزهٔ وسیع توده ای بر علیه افکار آنان انجام نگرفته بود و مردم در مبارزه با انحرافات فکری آنان وسیعاً شرکت نداشتند و در نتیجه کارگر ساده شوروی به خوبی نمیدانست که بخوارین چه میگوید و انحرافات پدولوژیکی او از کجا سرچشمه میگیرد. البته گاهی بحث وسیع حزبی در سطح کادرها در مورد این انحرافات در می گرفت و توده ها هم وسیعاً از استالین حمایت میکردند. مثلاً در بحثی که به پیشنهاد زینوویف و تروتسکی دو ماه قبل از تشکیل کنفرانس پانزدهم حزب (۱۹۲۲) در گرفت، ۷۲۴ هزار تن از افراد حزب زینوویف و تروتسکی را محکوم کردند و فقط ۴ هزار تن به آنان رای مثبت دادند. ولی این بحثها بهیچوجه کافی نبود. میبایست انگای اصلی در مبارزه با انحرافات بروی همین بحثها باشد، نه مجازاتهای حزبی و دولتی، مثلاً در حزب کمونیست چین، نظر لیوشائوچی در مورد مخالفت با اشتراکی کردن کشاورزی و دفاع از تولید کنندگان مستقل و کولاکها شباهت به نظر بخوارین در این مورد دارد. با این تفاوت که بخوارین در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی دارای اقلیت کوچکی بود، در حالی که لیوشائوچی در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین دارای اکثریت بود. اقلیت مائو به توده های حزبی روی آورد و با بسیج وسیع توده ها به مبارزه با نظریات لیوشائوچی پرداخت. لیوشائوچی در حالی که در رأس قدرت بود، از نظر

را که از احزاب خارج شده بودند، بدادگاه سپرد و دادگاه آنان را به اعدام محکوم ساخت. البته اینان مرتکب جنایت شده بودند و چنانکه خودشان پسران اثبات قضیه بدان اعتراف کردند، در ماجرای قتل گیروف کمونیست برجسته اتحاد شوروی و کارهای مشابه دیگر دست داشتند. با این حال نیایسد مانند جنایتکاران ساده با آنها رفتار میشد و مجازات آنان به دستگاه بوروکراسی واگذار میگردد. آنان میبایست از نظر سیاسی میبردند. مثلاً زینوویف کسی بود که با لنین کتاب مشترک نوشته بود و چنین شخصی را فقط با یک اعدام ساده نمیتوان کشت. اینان میبایست عمیقاً انشأ میشدند و برای مبارزه با آنها توده ها وسیعاً بسیج میگرددند. این از نظر تاریخی اهمیت دارد. توده ها در طی يك مبارزه وسیع ضد زینوویف در واقع يك مرحله تکاملی را میگذرانند. اگر هم فرض کنیم که قتل گیروف يك عمل صرفاً جنائی است و دارودسته یاد شده، هیچ توجیه سیاسی بی برای آن نداشته اند، باز این مسئله مطرح است که اینان قبل از قتل گیروف به اندازه کافی انحرافشان آشکار گشته بود و به اندازه کافی خیانت کرده بودند. بارها حزب به آنها اخطار کرده بود و بارها توبه کرده بودند، حتی آنان سالها قبل از گیروف از حزب اخراج گشتند.

۱ — حتی در زمان حیات لنین و در آستانه انقلاب اکبر، زینوویف و گامف به بهانه مخالفت خود، نقشه قیام مسلحانه را از پیش روی روزنامه منشویکی فاش ساختند.

توده ای مبارزه میکردید • خود شما هم میبایست میدانید و حرف هایش را میزد و حتی بیشتر از گذشته از توده ها تودهنی میخورد • مهمترین فایده این کار این بود که توده ها تکامل سیاسی بیشتری می یافتند و در مبارزه با دشمنان خود کارگشته تر می شدند • اخراج تروتسکی از شوروی هیچ سودی - نمیتوانست داشته باشد • باید به استقبال مبارزه شتافت نه اینکه از آن گریخت • البته استالین کسی نبود که از مبارزه ای بگریزد و این نقطه اشتباه تاریخی او در درک ماهیت طبقاتی دشمن و انتخاب روش درست مبارزه بود • او به جای مدد گرفتن از توده ها از بوروکراسی حزب و دولت مدد میگرفت که این کار اساسا نادرست بود • اگر چه بوروکراسی زمان استالین در مجموع خدمت گزار توده ها بود و هنوز از آنان فاصله طبقاتی نگرفته بود، ولی باید به یاد داشت که بوروکراسی حزب و دولت در جوامع سوسیالیستی یکی از منشا های احیای بورژوازی و خرده بورژوازی است • بوروکراسی در جامعه سو-سیالیستی باید طبق وصیت لنین تحت نظارت و نیز پاسخگوی مستقیم توده ها باشد و نمیتوان در یک مبارزه درون خلقی به آن اتکالی اساسی داشت • کاری که دادگاههای استالین میکردند، میبایست میتینگ ها، تظاهرات و جلسات وسیع توده ها بکند • البته ممکن است مسئله ای را که احتیاج به سالها مبارزات توده ای و بحث عمیق در سطح وسیع تمام کادرهای حزبی دارد با یک دستور کمیته

سیاسی کاملا مرد تا اینکه در کنگره بعدی (کنگرم نهم) از نظر حزبی هم دچار شکست قاطع گردید • یا مثلا در مورد تروتسکی • او را که در کنگره پانزدهم از حزب اخراج کرده بودند (۱۹۲۷)، در سال ۱۹۲۹ کمیته مرکزی حزب، او را به جرم اینکه فعالیت سیاسی غیر قانونی میکند، از کشور شوروی - اخراج کرد • این کار در واقع حل بوروکراتیک مسئله بود • تروتسکی میتواند در شوروی بماند و در همان جا بپوسد • او حتی در زمانی که در حزب دارای قدرت بود در کنگره و کمیته مرکزی از یک اقلیت کوچک برخوردار بود، از نظر توده ای نیز، او در تمام مباحثات توده ای حزبی شکست فاحش میخورد، مثلا در مباحثه ای که قبل از کنگره دهم در زمان حیات لنین در گرفت (۱۹۲۱)، با در مباحثه ای که قبل از کنگره سیزدهم در زمان بیماری لنین (۱۹۲۴) در گرفت دچار شکست وحشتناک شد • فقط عده کمی از روشنفکران حوزه های حزبی دانشگاه و حوزه های کارمندی به نفع نظر او رای دادند، با در مباحثه ای که در ماه قبل از کنگره پانزدهم (۱۹۲۷) در گرفت، چنانکه قبلا هم گفتیم، کمتر از یک درصد افراد حزب (۴ هزار نفر) به نفع او رای دادند و بیشتر از ۹۹ درصد افراد حزب (۷۲۴ هزار نفر) او را متحدانش را محکوم کردند • تازه این همه قبل از مرگ سیاسی تروتسکی بسوده است • به هر حال او میباید هر چه بیشتر افسوس میشد و با نظریات سیاسی او وسیعا در سطح

بدون استثنا انتخاب شدند و این شکست انگیزترین پیوندی است که بین حزب (دولت) و خلق میتواند وجود داشته باشد. حمایتی بالاتر از این ممکن نبود تا توده ها از استالین بکنند، این کار یکسال پس از اعدام رهبران بزرگ منحرفان، ۸ سال پس از اخراج تروتسکی انجام گرفت. در واقع توده ها زیر احکام اعدام را مصمانه امضا کردند. درست بدین جهت است که اشتباهات استالین را باید اشتباهات درجه دوم نامید. به هر حال، کوتاه سخن اینکه استالین در مبارزات خود علیه منحرفان، از دستگاه بوروکراسی زیاد استفاده کرد، البته دستگاه بوروکراسی در زمان او مورد حمایت شدید توده ها بود، ولی راه او اساسا اشتباه بود، زیرا او نتوانست سنت مبارزه اصولی درون خلقی را ایجاد نماید و بدین جهت سالها پس از مرگ او بوروکراسی حزب و دولت جامعه سوسیالیستی شوروی که از توده ها فاصله گرفته بود از درون خود روینویز جدید را زائید و خط مشی پرولتاریائی استالین به دلیل بی تجربگی و اشتباه تاریخی اش از آن شکست خورد.

"سازمان جریکهای ندائی خلق"

مرکزی حل کرد، ولی نتیجه کار چه میشود؟ اولاً - چه چیزی درستی این راه حل را تضمین میکند؟ وما مسئله فقط در مورد خاص حل میشود و دوباره به شکلی دیگر در زمانی دیگر قابل احیا است و سوما توده ها تربیت نمیشوند. این اصل است. مبارزه مال توده ها است، نمیتوان فقط با نمایندگی از جانب آنان و بدون شرکت خودشان مبارزه کرد. توده ها باید همیشه حق داشته باشند سازمان حزب و دولت را در هر سطحی بازرسی کنند و تجدید سازمان دهند. توده ها حق دارند حتی علیه کمیته مرکزی و نیز کنگره حزب مبارزه کنند. البته چنانکه باز هم گفتم، به این نکته نیز باید توجه داشت که بوروکراسی زمان استالین هنوز از توده ها جدا نشده بود و شدیداً مورد حمایت توده ها بود. مثلاً در سال ۱۹۳۷ یعنی یکسال پس از اعدام زینوویف، کامناب و غیره که همه در گذشته از رهبران معروف حزب بودند و نیز سال ها پس از تبعید تروتسکی، در انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی از ۹۴ میلیون نفر دارندگان حق رای در اتحاد شوروی، ۹۱ میلیون نفر یعنی ۹۶/۸ درصد آنان در انتخابات شرکت کردند و از این عده ۸۹ میلیون و ۸۴۴ هزار نفر یعنی ۹۸/۶ درصد آنان به نامزد های جبهه ائتلافی حزب کمونیست و غیر حزبین ها رای دادند و تنها ۶۳۴ هزار نفر به نامزد های دیگر رای دادند، بطوری که همه نامزد های جبهه ائتلافی کمونیست ها و غیر حزبینها

پاداش

گروهی از رفقا در انتقاد به مقاله
 "استالینیزم و مسئله بوروکراسی در
 جامعه" سوسیالیستی "که توسط سازمان
 ما نوشته شده است، مطلبی نوشته اند
 به نام "خطوطی در طرح مسئله"
 استالین". در اینجا ما نخست اصل
 مطلب را تقابلاً آوریم و سپس خود به آن
 جواب می‌گوئیم.

"سازمان چریکهای فدایی خلق"

۱- اصل انتقاد رفقا

خطوطی در طرح مسئله استالین

رویزونیستها و تروتسکیستها در حمله به
 استالین و نفی کامل تمام اقدامات او هزیمان
 امپریالیستها هستند. امپریالیستها ملغمه ای
 با سم استالینیزم ساخته و هر نوع انحراف و کوتاه
 اندیشی را با هر نوع تصور بدمنشی و سمیت بدتر
 آمیخته و در ظاهر با سم رد استالینیزم ولی در
 باطن بخاطر نفی کمونیسم از جهات مختلف به آن
 حمله میکنند. امپریالیستها اول استالین را سمبل
 کمونیسم شعرد و سپس با حمله به او و انگشت
 گذاردن بر نسکاتی و بسزرگ کردن آنها

کمونیسم را بسی اعتبار میسازند. وظیفه هر کمونیست
 صادق دفاع از استالین در مقابل این توطئه فکری
 است که از جهات مختلف وارد میشوند. کمونیستها
 در مقابل امپریالیستهای که خود دشمنان تا مرفق
 در خون انقلابیون جهان فرو رفته است و با کارانه
 هنگام حمله با استالین چهره بشردوستانه بخود
 میگیرند، از استالین دفاع میکنند. مواضع ریاکاران و
 ظل و انگیزه های واقعی حملات آنان را بازگو میکنند.
 کمونیستها با تروتسکیستهای که از جهت اصلی کار که
 افشای گری امپریالیسم و ارتجاع و مبارزه با آنان باشد
 منحرف شده و حمله به استالین و استالینیزم را کلید
 حل مشکلاتی پند آرند، مبارزه میکنند. کمونیست در
 مقابل سوسیال دموکراتهای راست و ریاکاران بورژوازی

چگونه آنرا بصورتی که مغایر منافع مرحله‌ای جنبش نباشد در خارج طرح کنیم .

اگر تنها کمونیست‌های ایران ما بودیم ، شاید ضرورت طرح فوری این مسائل کمتر بود . ولی خود میدانیم که تنها ما نیستیم که بعنوان کمونیست فعالیت میکنیم . دیگرانی هستند که تحت همین نام فعالیت دارند ، خطوطی را پیاده میکنند که صرفنظر از اینکه خود بر سر پیاده کردن این خطوط تفکر کافی کرده یا نکردند باشند ، بهر حال این خطها و این شوه‌ها پیاده میشوند و اگر پسا بهیای مبارزه عملی ، مبارزه تئوریک با آنها نشود جنبش را به انحراف یا اتخاذ شیوه‌های نادرست خواهند کشانید . باین دلیل است که ما باید به پارهای از مسائل از همان ابتدا برخورد کنیم ، گوا اینکه اگر خود ما تنها بودیم ، که هیچوقت ممکن نیست ، حل آنها را بعهده مرحله‌ای دیگر میگذاشتم .

بهر حال در مورد کارهای مختلف استالینس چند برخورد میتوان کرد :

- ۱- تائید ، مطلق تمام کارها و شیوه‌های او .
- ۲- رد مطلق تمام کارها و شیوه‌های او .
- ۳- تحلیل اقدامات او و نشان دادن محاسن و معایب ، با گرایش به توجیه تاریخی آنها .
- ۴- تحلیل اقدامات او و نشان دادن محاسن و معایب ، با گرایش به عدم توجه به شرایط تاریخی آنها .
- ۵- تحلیل اقدامات او و نشان دادن محاسن و معایب

نیست های بزدل و مکارها از استالین دفاع میکند . در یک کلام کمونیست در مقابل منحرقین اصولی نیز مرتجعین جهانی ، خود را در موضع دفاع از استالین میبینند و به مبارزه اولیه این طیف رنگارنگ مخالفین منحرق پسا ارتجاعی صحنه میگذارد .

ولی ، وظیفه یانکمونیست‌ها در همین حد محده وند نمیانند . کمونیست صادق از این حد فراتر میرود . از حد مقابلها مخالفین خارج شده و بمسائل درونی خود را ، مسائل درونی جنبش کمونیستی جهان را میبیند ، با آن برخورد میکند ، ریشه‌ها و علل آنرا در رس پیابد ، راه مبارزه با آنها و حل آنها را پیدا میکند . ما قسمت اول کار خود را که دفاع از استالین در مقابل مخالفین منحرق یا ارتجاعی‌هاست انجام دادیم . ما به امید هم . اکنون بنظر میرسد که سطح جنبش ما به آن حد رسیده است که بتوانیم قسمت دوم وظیفه خود را اقل در مورد پروپلماتیک‌هایی که عدم حل آنها ، خود منجر به بروز انحرافات جدی گردد خواهد شد ، انجام دهیم . این امر با کوشش در جهت طرح مسئله آغاز میشود و طی یک سری برخورد خلاق در داخل جنبش کمونیستی منجر به حل تئوریک آن میشود و فقط آنگاه است ، یعنی فقط پس از درست داشتن حل تئوریک مسئله است که خواهیم توانست جل سیاسی ، یا مواضع سیاسی متناسب با مرحله خاص جنبش خلقها پسان را پیدا کنیم . بعبارت ساده‌تر اول باید خودمان مسئله را کاملا درک کنیم و آنگاه تصمیم بگیریم که

با در نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص یعنی نقش رهبری (عامل ذهنی) .

بنظر ما تنها این آخرین نوع برخورد یک برخورد علمی است . توجه به شرایط تاریخی یعنی جدا کردن اجتناب پذیر از اجتناب ناپذیر - برای سبب آوردن معیاری جهت کشیدن این خط تمایز بیگانه برخورد میگم .

استالین حدود ۳۰ سال در راه امر حزبی و حکومتی قرار داشت . ساختمان جامعه را بطسور عبده او طراحی کرد ، رهبری جنبش کمونیستی جهان را بدست داشت . این ساختمان و این رهبری مطلق و معاینی داشت . اینها چه بوده اند ؟ محاسن و دستاوردهای استالین چه بوده است ، سهم گرانبهای او در مبارزه علیه تزارسم قاطعیت در مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی مبارزه حماسه آفرین در جنگ بین الملل دوم ساختمان زیر بنای مستحکم صنعتی (ولو آنکه به صورت شورائی نبود) .

بالا بردن سطح زندگی کارگران و دهقانان
کک به احزاب کمونیست جهان (ولو آنکه کمتر از حد ضروری و ناپیگیر بود)

مبارزه با امپریالیسم ژاپن و فاشیسم
کک به انقلاب چین

کک معنوی به مبارزین هندوچین
.....

اما عیوب کار چه بودند ؟

جامعه شوروی چنان جامعه ای بود که پس از ۲۵ سال از دست گرفتن قدرت توسط حزب کمونیست و ساختمان سوسیالیسم ، عبده ای خائن و سرترند توانستند بدون هیچگونه واکنش مهم ، روزی بیستم را با وضوح کامل برآن حاکم کنند . حزب ، طبقه کارگر ، توده های خلق چنان با آمده بودند ، چنان عادت کرده بودند که در مقابل چنین تظاهر تهاجم ارتجاعی ، کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند . چرا ؟ آیا دریک جامعه سوسیالیستی میشود بدون ایجاد واکنش کودتاکرد ؟ آیا در جامعه ای که حزب کمونیست ۳۵ سال قدرت کامل را داشته باشد ، دیکتاتوری پرولتاریا حاکم باشد ، که مردم برسزوشنشان حکومت کنند ، قابل قبول است که کودتائی بشود و آنوقت هیچیک از این نیروهای حزب و طبقه ، مردم ، بمبارزه آشکار برخیزند ؟ روزی بیستم با خیال راحت هر روز بیش از روز پیش چهره ارتجاعی خود را بنمایاند ؟ نه . همه باید اعتراف کنیم که عیب اساسی ، عیوب بسیار مهم ، عیب حیاتی در کار ساختمان این جامعه بود . است . آیا وجود این عیوب به باقی ماندن آنها ، اجتناب ناپذیر بوده اند ؟ آیا شرایط اقتصادی و اجتماع جامعه حکم میکرد است که صرف نظر از شیوه ای که در رهبری جامعه اتخاذ میشود ، این عیوب وجود داشته باشد ؟ اگر باین سؤال جواب مثبت دهیم و درحقیقت گفته ایم ، که هدف سوسیالیستی انقلاب اکبر از ابتدا محکم به شکست بود . چرا

که جنبش کمونیستی بالغ نبود، چراکه شرایط جامعه آمادۀ نبود، چراکه نواقص جامعه چنین میطلبید. چراکه جامعه چنین رهبری را میپذیرفت و بس. آن مجال رشد میداد. در حقیقت اجتناب ناپذیر تلقی کردن این عیوب یعنی حکم شکست اجتناب ناپذیر هدف سوسیالیستی انقلاب اکثریت را دادن. و این بنظر ما درست نیست.

یک جامعه بر حسب شرایط خاص خود میتواند لطیف و وسیعی از افراد، احزاب، حکومتها، رهبری هارا بپذیرد. یک جامعه فقط حکم بوجود نوع خاص از رهبری نمیدهد. در یک جامعه واحد میتواند لنین، استالین، تروتسکی، خروشچف و صد ها فرد دیگر رهبری را بدست گیرند که هر یک با دیگری تفاوت بسیار دارند. اینک چه فرد واحدی رهبری را از این مجموعه بدست بگیرد، فرایند شرایط جامعه با ضافه حوادث و اتفاقات، با ضافه خصوصیات فردی، با ضافه حوادث بین المللی، با ضافه جنگ و جدالها، با ضافه سیاست بازی، با ضافه زیرکی و هزاران هزار عامل دیگر است. اگر جز این بود میگوئیم شرایط یک جامعه فلان رهبری خاص را بوجود آورد و فقط و فقط این رهبری صدق تاریخی دارد. در حالیکه میدانیم در همین جامعه، رهبری دیگری میتوانست وجود داشته باشد با سیاست و خط مشی و شیوه عملی متفاوت. اگر جز این باشد بکلی نقض رهبری و عامل آگاه را نفی کرده ایم و گفته ایم که

جامعه چنین میطلبید و پس هر کاری شده بحکم آنکه عملی شده، اجتناب ناپذیر بود. و این بوضوح نادرست است. ما هم معتقدیم که در شرایط واحد میتوان سیاست های متفاوت را اتخاذ کرد و صحت و عدم صحت این سیاست ها مربوط به تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاهی است. شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آنرا هنگام چنین مقایسه ای بسهولت از دو طرف معادله برداشت.

در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلاب پس و موشکافانه به معاینه که در امر رهبری حزب کمونیست شوروی و رهبری جنبش کمونیستی جهان در دوران استالین وجود دارد برخورد نمود. باید از خود پرسید که آیا ما همه اعمال زیر را صحیح و غیر قابل اجتناب میدانیم و یا نه؟

آیا تنصیفه های استالین که شامل بسیاری از کمونیست های اصل و مردم بیگانه هم شد مورد تأیید ماست؟ و غیر قابل اجتناب بود؟

آیا جانسپین کردن خروشچفها و برونفها در حزب بجای رهبران اصلی انقلاب شوروی مورد تأیید ماست و غیر قابل اجتناب بود؟

آیا ساختمان جامعه ای بدست ۳۵ سال بنحوی که پس از استالین، خروشچف قادر باشد یکشنبه "کودتا" کند مورد تأیید ماست؟ و...

آیا خشونت زائد الوصف استالین مورد تأیید ماست؟ آیا ایجاد روابط نابرابر با احزاب کمونیست جهان مورد تأیید ماست؟

آیا توصیه های نادرست به احزاب کمونیست جهان (منجمله حزب کمونیست چین) مورد تأیید ماست؟
 آیا دستور انحلال احزاب کمونیست سراسر جهان (چیزی که مانو بد رستی از انجام آن سر باز زد) مورد تأیید ماست؟
 آیا بیروکراسی عظیم شوروی مورد تأیید ماست؟
 آیا عدم تمایز بر شیوه مبارزه درون خلقی و برون - خلقی مورد تأیید ماست؟
 آیا کیش شخصیت مورد تأیید ماست؟
 آیا جدا شدن از ماتریالیسم دیالکتیک و لغزش به سه طرف متافیزیک و ذهنی گری و دوری از واقعیت و توده ها (بد انطریق که حتی حزب کمونیست - چین اظهار کرده است) مورد تأیید ماست؟
 آیا عدم انجام دستور العمل لنین در گذاران سرمایه داری دولتی به سوسیالیسم مورد تأیید ماست؟
 آیا بیش از حد خطی او بد انجان که در تفسیر ماتریا - لیسم تاریخی او تجلی مینماید مورد تأیید ماست؟
 آیا تحمل هائی که به حزب کمونیست شوروی بعنوان اعمال نظر شخصی میکرد و عدم توجه به سانترالیزم دموکراتیک پرولتاریائی و نقض آن مورد تأیید ماست؟
 آیا آنها 'شوراها' (چیزی که اصل و اساس شوروی بود) مورد تأیید ماست؟
 آیا بوجود آوردن محیطی که کسی، و حتی کمونیستها صدیق، جرات ابراز مخالفت با نظریات او را نداشته باشند مورد تأیید ماست؟
 آیا چنین شیوه ای که صرفاً منجر به رشد عناصر متقلبی

مانند خروش چغفها میشود که حاضرند بهر سازش به رقصند مورد تأیید ماست؟
 آیا انحلال کمینترن مورد تأیید ماست؟
 آیا تأیید حکومت رضاخان مورد تأیید ماست؟
 آیا اعمال فشار برای گرفتن امتیاز نفت شمال مورد تأیید ما^{ست}؟
 آیا اعمال فشار اقتصادی به حکومت مصدق، نخریدن نفت، عدم بازپرداخت طلاهای ایران به مصدق و خلاصه خصومت با حکومت او مورد تأیید ماست؟
 آیا تصفیه کمونیستها بزرگی مانند سلطانزاده و پیشه وری مورد تأیید ماست؟
 آیا اشغال آذربایجان مورد تأیید ماست؟
 آیا کمک قاطع به بوجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل مورد تأیید ماست؟
 آیا تحریف تاریخ انقلاب اکبر و حزب کمونیست شوروی مورد تأیید ماست؟
 آیا عدم انتشار نوشته های مارکس که مغایر تصورات نوشته های استالین بود مورد تأیید ماست؟
 آیا تز سوسیالیسم در یک کشور مورد تأیید ماست؟
 آیا این لیست را که میتواند بسیار طولانی شود شامل عدم عدم واکش حزب و طبقه و مردم نسبت به روزیونیسم خروش چغفی میدانیم یا نه؟ آیا اینها را عامل گرایش همه احزاب کمونیست جهان پس از مرگ استالین (بجز آنها که استقلال رای و عمل خود را نگاه داشته بودند) بطرف روزیونیسم میدانیم یا نه؟
 اگر اینها عوامل عمد نیستند، اگر غفلت فیر قابل

و نیز کمی با آنچه که معلمین کبیر بشریت داشته اند تفاوت بود، کمبود های بزرگ و اساسی داشت، کمبود هایی که بعهد و جنبش نوین کمونیستی جهان است که آنها را بشناسد و بشناساند و در رفع آنها بطور خلاق بکوشد.

بعقیده ما هوشی مین، مانوشه دین، چهگوارا و سایر کمونیستها همه در عمل تا حد زیادی این به سازی را کرده اند و عمل آنها نشان دهنده احتراز از پاره ای از اشتباهات اجتناب پذیر استالین بود، است. ولی بلافاصله متوجه میشوم که پاره ای از این رهبران با وجود آن بطور غلی از استالین دفاع کرده اند. مانیزد صورتی که علل و انگیزه های سیاسی غیر قابل اجتناب وجود داشته باشد تا آنجا که مغایر اعتقاد اتان نباشد این کار را خواهیم کرد. ولی همانطور که گفته شد اول باید مسئله را از نظر تئوریک یا بهتر بگویم پیشی و ایدئولوژیک حل کنیم، بعد بهینیم در شرایط خاص چگونه باید موضع غلی گرفت که هم در جهت اعتقادات و اصولمان،

یعنی منافع استراتژیک جنبش باشد، و هم در جهت منافع آنسی آن.

بهر حال چون همه موافقم که قبل از حل کامل مسئله نباید موضع بگیریم (البته بشرطی که شرایط خاص ما را مجبور نکند) بنابراین باید از طرح مسائلی که القا شبهه جهت و موضع گرفتن را بکند اجتناب کنیم. باید بگوئیم که این مسئله مسائل دیگر جنبش کمونیستی را تا حدی که مانع تعالیتها بیان نشد مورد توجه روشنفرگانه و آگاه میک نشود طرح نموده و در حل آنها به سهم خود بکوشیم.

اجتنابین عامل عمده بوده اند، پس باید بگوئیم که راهی بجز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و کشور های دیگر نبود، که راهی بجز انحراف احزاب کمونیست جهان نبود. غیر قابل اجتناب یعنی این: و اگر قابل اجتناب بود، گاه عدم اجتناب بعهد و کیست؟ آیا بجز رهبری، بجز سیاست های اتخاذ شده از طرف رهبری شق دیگری هم وجود دارد؟ ما همانطور که اعتبار اقدامات انجام شده و درستی را به استالین میدیم هم بمخاطرانیکه او به تنهایی اینکارها را کرده، چه شرایط جامعه و کوشش تک افراد کمونیست در دست آوردن آن موفقیت هسا دخالت داشتند، بلکه بمخاطرانیکه او رهبری کار را به عهد و داشت. بهینیم دلیل هم گاه اقدامات من انجام نشد و میبایست انجام شود را (باز هم با در نظر گرفتن شرایط جامعه و کوشش همه کمونیستها) به عهد و او میدانیم. هر قضاوتی بجز این منبعت از برخورد عاطفی است.

بهر حال، بمخاطران بجان و این معایب، ما بهیچوجه استالین را همطرز و همسنگ مارکس و انگلس و لینن نمیبینیم. ما آن رهبران بزرگ بشرت را (با وجودیکه به اعتراف خود خطاهای مرتکب شده اند) عاری از اشتباه اصولی و اساسی عاری از اشتباه ایدئولوژیک میدانیم. ولی در مورد استالین چنین قضاوتی نمیکیم. استالین کمونیستی بود که میکوشید به اندازه درک و توانائی خود به کمونیسم خدمت کند ولی این درک و توانائی از لحاظ کیفی

جواب به

خطوطی در طرح مسئله استالین

سازمان چریکهای فدایی خلق

« استالینیزم و مسئله پرورگراسی »

« در جامعه سوسیالیستی »

« سازمان چریکهای فدائی خلق »

مسئله برگزیده ماند، به تصورماناد درست است، رفقا نخست پنج شیوه برخورد با استالین را شمرده اند و آن گاه چهار شیوه را ناد رست دانستند شیوه پنجم را به عنوان شیوه برخورد درست پذیرفته اند. متأسفانه رفقا شیوه برخورد علمی با این پدیده را که با بیان خود از قاطعیتش گاسته اند، جز چهار شیوه غلط نامیده اند و شیوه برخوردی را که خود درست پنداشته اند مبتنی بر "رضیة عاملها" و در نتیجه ایده آلیستی است.

در جز چهار شیوه یاد شده، رفقا میگویند که شیوه برخورد زیر با استالین غلط است:

"تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن و معایب، باگرایش به توجیه تاریخی آنها".

۲- جواب ما به

"خطوطی در طرح مسئله استالین"

نوشته رفقا زیرنام "خطوطی در طرح مسئله استالین" در انتقاد به مقاله "استالینیزم و مسئله پرورگراسی در جامعه سوسیالیستی" است. نخست رفقا ضرورت برخورد علمی با مسئله استالین، تأیید استالین و دفاع از آن در مقابل رویزونیستها، تروتسکیستها، سوسیالیستهای راست و مبلغان بورژوازی و نیز ضرورت انتقاد از استالین به عنوان یک مسئله درونی جنبش کمونیستی را بد رستی تشریح کرده اند ولی شیوه ای که برای برخورد با این

استعداد شکم باشد و این ناشی از یک عیب بیولوژیک باشد ، تاریخ هرگز اجازت نمیدهد که این امر قانونمندی تکامل جامعه را نقض کند ، خیلی بسادگی مسئله را حل میکند ، او را میفرستد تا با سببان شود و دیگر در اس انقلاب اکبر نمیگذارد . اما اگر تاریخ به استعداد او لیاقت و غیره نیاز داشته باشد ، خیلی بسادگی میتواند از گوشه و کنار جامعه افراد مورد نیاز خود را پیدا کند . استعداد و لیاقتی که در صورت عدم احتیاج تاریخ بس نمیباشد و یاد رحمدود^۱ کوچکی موثر می افتاد . اگر تاریخ نیاز به خشونت ، قاطعیت و خلاصه سجا یسی شخصی استالین نداشته این خشونت و قاطعیت میتواند در محدوده یک کارگاه کوچک ریسنده کی ، یک کلاس درس (به عنوان یک معلم خشن و قاطع) یا یک خانواده محدود شود . پس تاثیر سجا یی فردی یک رهبر بر تاریخ ، خود جز "قانونمندی تاریخ" است . اگر استالین نبود ، تاریخ میتواند برای سرکوب خرده بورژوازی نیرومند روسیه^۲ و برای مقابله با اژدها^۳ زخم خورد . امپریالیزم هزارها استالین دیگر از گوشه و کنار جامعه پیدا کند و یا از میان رهبران موجود حو تربیت نماید . پس مسئله نقش شخصیت استالین در

باید بگوئیم که عبارت "گرایش به" را که از قاطعیت جمله یاد شد ، میگاهد از آن حذف کنیم ، این تنها شیوه برخورد علمی با مسئله استالین است البته باید گفت که عبارت نشان دادن محاسن و معایب هم اعمای است ، ولی چون ما از کلیات جهان بینی یکدیگر با خبریم ، در نتیجه این عبارت نمیتواند مفهومی را تنها سازد ، در غیر این صورت عبارت "محاسن و معایب" کلی حرف بر میدارد . آری از دیدگاه - مارکسیزم با مسئله استالین دقیقاً باید چنین برخورد کرد ، تحلیل اقدامات او ، با توجه به تاریخ آنها . مارکسیزم راه دیگری برای حل این مسئله نمیشناسد ، زیرا هر پدیدهای اجتماعی دارای توجیه تاریخی است استثناً مانند هر حقیقت دیگری یک حقیقت نسبی است^۴ به عبارت دیگر وقتی میگوئیم فلان پدیده استثنائی است ، این بدان معنی است که آن پدیده نسبت بقانونمندی مشخصی استثنائی است ، و گرنه استثنائی بطور مطلق از نظر ماتریالیزم دیاکتیک معنی ندارد . در مورد مطالعه یک قانونمندی مشخص و محدود تاریخی میتوانیم بگوئیم فلان پدیده استثنائی است . اما در مورد توجیه تاریخی مسائل نمیتوانیم بگوئیم فلان موضوع یا فلان پدیده استثنائی است و از نظر تاریخی قابل توجیه نیست . جامعه عالی ترین شکل حرکت ماده است و قانونمندی حاکم بر این حرکت را نمیتواند لبشکری ، دماغ فلسفی و بزرگی مغزی یک فرد نفقتر کند . به عبارت علمی ، قانونمندی حاکم بر طبیعت نمیتواند در حضور قانونمندی تکامل جامعه استثنائاً ایجاد کند . اگر کسی

۱- لازم به یاد آوری است که این چاره اندیشی محدود به امکانات علمی فعلی بشر است .

۲- قبل از انقلاب اکبر لنین روسیه را کشور خرده بورژوازی نامیده است (گویا در کتاب دوتانگینت) .

انتزاع ذهن ما است. بعبارت دیگر ما چهره ای از پدیدارمانترع می‌کنیم تا بهتر بتوانیم آن را مطالعه کنیم و بدینجهت است که هر لحظه باید به خودمان هشدار بدیم که عامل ذهنی چیز مستقلی نیست. تا دچار آید و آئین نشویم. مثالی بزنیم تا موضوع روشن تر شود: درعلم هندسه ما در تعریف سطح می‌گوئیم دو بعد دارد، یعنی اگر به شکل مربع مستطیل باشد فقط دارای درازا و پهنا است. این صرفاً محصول انتزاع ذهن ما است، وگرنه چنین چیز عجیبی در طبیعت نمیتواند وجود داشته باشد. تنها چیزی وجود دارد که چهار بعد داشته باشد (در مکعب مستطیل درازا، پهنا، ضخامت و بعد زمان). یعنی ما آمده ایم و نمودی یکجانبه از حجم را منتزع کرده ایم تا بتوانیم آنرا مطالعه کنیم، ولی در حین مطالعه همواره باید بیاد داشته باشیم که چیزی به نام سطح وجود خارجی ندارد.

پس نمیتوانیم عامل ذهنی را بطور مطلق منتزع کنیم و آن را بعنوان یک عامل قائم بذات در تکامل تاریخ در نظر بگیریم و به این نتیجه برسیم که شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آن را هنگام چنین مقایسه ای به سهولت از دو طرف معادله برداشت. آری ما میدانیم که عامل آگاهی نقش تعیین کننده دارد، ولی صرف تئوری هم که از کمان رد و قلب هدف را سوراخ میکند، نقش تعیین کننده دارد. مثالی بزنیم، انتقاد یک رفیق در تصحیح خط مشی رفیق دیگر نقش تعیین کننده دارد، ولی کسی

که تاریخ را مطالعه میکند، باید خود شیوه انتقاد بطور کلی و انتقاد صریح یک رفیق از رفیق دیگر حتی تمام محتوای آن انتقاد مشخص را دقیقاً ناشی از شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی بدانند. مثالی دیگر: فرض کنیم سازمان ما در مورد یک مسئله مشخص سیاست مشخص الف را در نظر گرفته است، رفیق معتقد است که این سیاست غلط است و باید سیاست مشخص ب را بجای آن برگزید. طبیعاً اعتقاد کلی رفیق چنینی است که در شرایط موجود، هم امکان پذیرش سیاست مشخص الف وجود دارد و هم امکان پذیرش سیاست مشخص ب. منتحب چون سیاست مشخص الف غلط است، او برای پذیرش سیاست مشخص ب مبارزه میکند. روشن است که این یک انتزاع درست علمی است که رفیق انجام داده است تا نقش خود را بعنوان جزئی از شرایط موجود بازی کند. این انتزاع رفیق فقط برای یک نتیجه گیری مشخص دارای اعتبار است و آنرا نمیتوان بصورت یک فرمول تاریخی در آورد و چنین گفت که در شرایط مشخص هم امکان پذیرش سیاست مشخص الف وجود دارد، هم امکان پذیرش سیاست مشخص ب. این ناشی از این است که رفیق انتقاد کننده، خودش را از تاریخ حذف کرده است و اگر این حرف یک تاریخ نگار هنگام مطالعه تاریخ بگوید، به معنی این است که او میخواهد خود شراد رواقع تاریخی مورد بحث به عنوان یکی از شرکت کنندگان و داخل کند. اما از سوی دیگر آیا این رفیق انتقاد کننده کیست؟ از آسمان آمده است یا خود محصول

انتزاع ذهن ما است. بعبارت دیگر ما چهره ای از پدیدارمانترع می‌کنیم تا بهتر بتوانیم آن را مطالعه کنیم و بدینجهت است که هر لحظه باید به خودمان هشدار بدیم که عامل ذهنی چیز مستقلی نیست. تا دچار آید و آئین نشویم. مثالی بزنیم تا موضوع روشن تر شود: درعلم هندسه ما در تعریف سطح می‌گوئیم دو بعد دارد، یعنی اگر به شکل مربع مستطیل باشد فقط دارای درازا و پهنا است. این صرفاً محصول انتزاع ذهن ما است، وگرنه چنین چیز عجیبی در طبیعت نمیتواند وجود داشته باشد. تنها چیزی وجود دارد که چهار بعد داشته باشد (در مکعب مستطیل درازا، پهنا، ضخامت و بعد زمان). یعنی ما آمده ایم و نمودی یکجانبه از حجم را منتزع کرده ایم تا بتوانیم آنرا مطالعه کنیم، ولی در حین مطالعه همواره باید بیاد داشته باشیم که چیزی به نام سطح وجود خارجی ندارد.

پس نمیتوانیم عامل ذهنی را بطور مطلق منتزع کنیم و آن را بعنوان یک عامل قائم بذات در تکامل تاریخ در نظر بگیریم و به این نتیجه برسیم که شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آن را هنگام چنین مقایسه ای به سهولت از دو طرف معادله برداشت. آری ما میدانیم که عامل آگاهی نقش تعیین کننده دارد، ولی صرف تئوری هم که از کمان رد و قلب هدف را سوراخ میکند، نقش تعیین کننده دارد. مثالی بزنیم، انتقاد یک رفیق در تصحیح خط مشی رفیق دیگر نقش تعیین کننده دارد، ولی کسی

تاریخ چنین باید توجیه کرد:

۱- سجایای شخصی استالین نمیتوانسته نقش قاطع و تعیین کننده ای در تاریخ سی ساله سوسیالیسم در شوروی داشته باشد ولی بر این دوره تاثیر قابل توجه داشته است.

۲- تاثیر سجایای شخصی استالین بر دوره سی ساله سوسیالیسم در شوروی، خواست مشخص و دقیق قانونمندی تاریخ است. وقتی که ما برای تراشیدن مدادمان چاقوی تیزی پیدا میکنیم، در اینجا نقیشتن تعیین کننده را در خوب تراشیده شدن مداد، خواست مشخص ما داشته است. بویژه اگر تصمیم ما برای خوب تراشیده شدن مداد قاطع باشد و امکاناتمان برای تهیه چاقوهای مختلف نیز زیاد باشد. تاریخ هر دو این شرایط را به اندازه کافی دارد و هم درخواست خود کاملاً مصمم است و هم طیف وسیعی از سجایای شخصی های گوناگون در اختیار دارد و نیز میتواند تریسیت کند. این اصل در ما شاید در قالب بیت زیر بتوان بیان کرد:

تیر چون از کمان هم گذرد

از کماندار بینه اهل خرد
اما شیوه ای که رفقاً برای برخورد با مسئله برگزیده اند
چنین است:

"تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن و معایب، یاد رنظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص یعنی نقش رهبری (عامل ذهنی)؛ در اینجا "شرایط تاریخی" یا "شرایط خاص"

بعنوان دو عامل متوازی در تکامل تاریخ آمده است و این "شرایط خاص"، عامل ذهنی است. پایه فلسفی این گفته رفقاً آشکارا "دوالیسم" کانت بود کارت است که خیال آشتی ماتریالیسم و آید و آلینم را دارد. دوالیسم بهمیچوجه قادر به توجیه مستقل پیداها نیست و در تفاوت های خود بین مونیسم ماتریالیستی و مونیسم آید و آلینستی در نومان است و درست بدین جهت است که رفقاً در اواسط نوشته خود کاملاً به آید و آلینم رسیده اند و در مورد نقش شخصیت در تاریخ چنین گفته اند:

"ما هم معتقدیم که در شرایط واحد، میتوان سیاستهای متفاوت را اتخاذ کرد و صحت و عدم صحت این سیاستها مربوط به تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاهی است. شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آنرا هنگام چنین مقایسه ای بسهولت از دست و طسرف معادله برداشت."

فکر میکنم نیاز به اثبات نداشته باشد که رفقاً در این نظر خود، در واقع فقط تیروکمان را دیده اند و کماندار را ندیده اند. در شرایط واحد چگونه میتوان سیاستهای متفاوت اتخاذ کرد؟ این امر ناشی از این است که رفقاً شرایط مادی را بطور مکانیکی در نظر گرفته اند و شرایط ذهنی را نیز به عنوان چیزی جدا از آن، و همین منشاء "دوالیستی" تفاوت آنان است که بعد به راحتی به مونیسم آید و آلینستی گذر کرده است، وقتی ما تیروکمان را در ذهنی از جمله نقش رهبری در تکامل تاریخ موثر است، این حاصل

و برود و شرایط اجتماعی است. اگر تاریخ را از دیدگاه مونیسم ماتریالیستی مطالعه کنیم میبینیم که وجود آن رفیق و نوع فعالیتش برای تغییر سیاست سازمان جز غیر قابل اجتناب شرایط است و اگر ما این رفیق را نادیده بگیریم به این معنی نیست که بگوئیم ای کاش...
 و نه تا از این رفیق هاداشتم و اگر او را رد می‌کنیم به این معنی نیست که بگوئیم ای کاش این رفیق نمی‌بود. بلکه رد یا قبول رفیق از جانب ما به معنی این است که خود ما در تغییر جهان بیشتر و بهتر دخالت کنیم. در واقع اگر کسی بعد از ما تاریخ ما را مطالعه کند باید درسی را که ما از وجود آن رفیق گرفته ایم نیز یک ضرورت اجتناب ناپذیر بداند، چیزی که بتصور خود ما اختیار است.
 پس از نظر علم ما باید معتقد باشیم که طبیعت و جامعه دارای قانونمندی است و چه در طبیعت و چه در جامعه دقیقاً و بی‌موجو هر آنچه که باید اتفاق بیفتد، اتفاق می‌افتد و دره ای گریز از آن نیست، اما از نظر سیاست علمی، ما باید منتهای توانمان برای تغییر طبیعت و اجتماع کوشش کنیم و تلاش‌های ناممکن که خواست خود را بر آوریم. اما این دو عقیده بسیار یکدیگر نام سازگار نیستند؟ می‌گوئیم نه، نیست. زیرا وجود ما و خواست ما و تلاش ما خود جزئی از شرایط برای تکامل طبیعت و جامعه است که خود محصول شرایط قبلی است. همین کلمه "باید" همراهِ کلمه ما می‌گوئیم خود دقیقاً ناشی از شرایط است. به عبارتی دیگر از نظر ماتریالیسم دیاکتیک، جبر و اختیار تضاد

مطلق با یکدیگر بستند. اختیار حالت خاصی از جبر است. اختیار عبارت است از تشخیص جبر. وقتی کسی می‌زند باید چریک شود، می‌آید و می‌شود (لازم به یاد آوری است که پذیرش منطقی صرف منظور نیست، منظور پذیرش منطقی و عاطفی است، زیرا که شناخت منطقی قسمت عمده ای از شناخت است و ولی تمام آن نیست، قسمت دیگر شناخت، شناخت عاطفی است). پس چریک شدن یک فرد، ممکن است از نظر او اختیار باشد، ولی از نظر مطالعه کنندگان تاریخ جبر است. ولی رفقا دانسته اختیار انسانی را چنان وسعت میدهند که نتیجه می‌گیرند "در شرایط واحد، میتوان سیاستهای متفاوت را اتخاذ کرد" و بعد می‌گویند که میتوان شرایط جامعه را "بسیار تسهیل از دو طرف معادله برداشت". متأسفانه، این چیزی به جز مونیسم ایده‌آلیستی نیست. رفقا نخست با کمک دواولیم، مونیسم ماتریالیستی را رد میکنند و عاملی ذهنی را در موازات شرایط اجتماعی قرار میدهند، سپس شرایط اجتماعی را "از طرفین معادله حذف میکنند و به مونیسم ایده‌آلیستی میرسند".

بهر حال، این در مورد منشا فلسفی نظر زیاد شد و رفقا، حال از نظر جامعه شناسی گفته رفقا را مورد گفتگو قرار دادیم، پیش از این گفتیم که نظر رفقا در این مورد مبتنی بر فرضیه "عامل ها" است. حال به شرح بیشترین قضیه پردازیم. ماتریالیسم تاریخی قبول دارد که در ریدایش هر واقعه تاریخی عاملها مختلفی مؤثر است، اما در اینجا

برای تشریح بیشترین مطلب ناچارم باز به سراغ فلسفه بروم، ماتریالیسم دیاکتیک معتقد است که تمام پدیده‌های گوناگون طبیعت، جامعه و تفکر انسانی پایه اصطلاح مادی و معنوی، همه جلوه‌ها از حرکت ماده هستند. بنا بر این منشا وجود ماده است. (مونیزم ماتریالیستی) روح وجود دارد، ولی شکلی از حرکت ماده است. احترام خاص فرزند به پدر در جامعه، نقیض الی وجود دارد ولی شکلی از حرکت ماده است. از نظر ماتریالیسم دیاکتیک، اشکال حرکت ماده، به درجات، از هست تاغالی، تقسیم میشود. حیات حرکت بیولوژیکی ماده است که از حرکت مکانیکی ماده عالی تر پیچیده تر است. جامعه عالی ترین شکل حرکت ماده است. راستای مسیر این حرکت، تولید فرآورده‌های مادی است. بزبان ساده، جامعه برای تولید است. پس جامعه در این مسیر، یعنی مسیر تولید فرآورده‌های مادی حرکت میکند و تکاملش در این مسیر است. به عبارت دیگر منشا مادی جامعه تولید است و روابط مختلف اجتماعی همه اشکالی و ترکیب‌هایی از حرکت انسانها برای تولید و توزیع مصرف آن است. در اینجا مصداق خاص مونیزم ماتریالیستی که میگوید منشا تمام پدیده‌های گوناگون طبیعت و جامعه و تفکر انسانی وجود مادی است، چنین است که منشا تمام پدیده‌های اجتماع اقتصاد است. به عبارت دیگر ما تمام پدیده‌های اجتماعی، اقتصاد است و عوامل دیگر همه شاخ و برگ آن هستند که اگر هر کدام از این عوامل را بگیریم و

با پیروان فرغیه "عالمها" مخالف است که ماتریالیسم تاریخی تمام این عاملها را ناشی از یک عامل میدانند و آنهم عامل اقتصادی است. در حالی که پیروان فرغیه "عالمها"، این عاملها را قائم به ذات میدانند.

ماتریالیسم تاریخی معتقد است که علت پدیدایش جامعه، ضرورت تولید است، یا به بیان دیگر جامعه به منظور تولید بوجود آمده است. پس روابط بین انسانها در تولید و توزیع و مصرف فرآورده‌های تولیدی، یعنی اقتصاد، تنها عامل تکامل جامعه است. ماتریالیسم تاریخی، تاثیر عوامل مختلف را در هرواحه تاریخی، تنها به صورتی میباید دید که در تحلیل علت پدیدایش هر یک از آن عوامل، در آخرین تحلیل به عامل اقتصادی برسم. مثلاً ریاخت این سؤال که آیا عامل مذکور بود، هاد ریشتر هد نهیاً ماتا ثیرشیت و منفی بتواند داشته باشد یا ماتریالیسم تاریخی پاسخ میدهد که عامل مذکور بود، هاد ریشتر تاکیکهای ما میتواند اثر مثبت و یا منفی داشته باشد، ولی در ریشتر استراتژی ماتا ثیری ندارد، زیرا حمایت نوده هاز استراتژی مارا حاصل اقتصاد تعیین میکند که مادر عامل مذکور است. در پاسخ این سؤال که آیا عامل رهبری در ریشتر انقلاب موثر است یا نه؟ ماتریالیسم تاریخی پاسخ می دهد که آری موثر است، ولی عامل رهبری خود ناشی از عوامل دیگری است و سرانجام آن عوامل خود در آخرین تحلیل از عامل اقتصادی ناشی شده اند.

(که گویا منظورشان عامل اقتصاد است) موازی با آن قرارداد ه اند - مثلا این گفته رفقا :

"یک جامعه فقط حکم به وجود نوع خاصی از رهبری نمیدهد؛ در یک جامعه واحد می توانند نشین، استالین، تروتسکی، خروشچف و صد هافرند دیگر رهبری را بدستگیرند که هر یک با دیگری متفاوت و بسیار ارزنده است. اینک چه فرد واحدی رهبری را از این مجموعه بدست میگیرد، فرایند شرایط جامعه یاضافه حوادث و اتفاقات، با اضافه خصوصیات فرد با اضافه حوادث بین المللی، با اضافه جنگ وجد الهی، با اضافه سیاست بازی با اضافه زیرکی هزاران هزار عامل دیگر است".

در این گفته رفقا مبتنی بر فرضیه عامل ها و مقبول خودشان "هزاران هزار عامل" است شکی نیست، ولی چیزی که مهم به نظر میرسد تذکره درباره آن قبیل از تشریح مطلب اصلی لازم است، این است که عبارت "شرایط جامعه" در گفته رفقا از این معنی مشخص نیست. با توجه به اینکه رفقا از سوی "جشنوید الهی" و از سوی دیگر حوادث بین المللی "غیرموازی موازی" با آن قرارداد ه اند، باید گفت منظور رفقا از "شرایط اجتماعی" "شرایط اقتصادی داخلی" است.

بهر حال، برخلاف گفته رفقا، یک جامعه در یک شرایط مشخص فقط حکم به وجود نوع خاصی از رهبری بر میآید ه - انکار این امر به معنی انکار ماتریالیسم تاریخی است و در این مورد به اندازه کافی سخن گفته ایم. امام مورد اظهار نظر رفقا راجع به رهبران

۱ - در این یک مورد، تکیه بر روی کلمات از ماست.

بخواهیم به ریشه اش برسیم، به اقتصاد میرویم. نقش رهبری هم مانند هر بدیه دیگری تاریخی دارد. در کلمه های نخستین انسانی، نقش رهبری وجود نداشته، در جماعت های خانوادگی نقش رهبری بوجود آمده، در جامعه برده داری، فئودالی و سرمایه داری نقش رهبری اشکال گوناگون پیخود گرفته و در آینده نیز از بین خواهد رفت. نقش رهبری در کادر فرمایشیون های مختلف اجتماعی و نیز در جوامع مختلف دارای حدود مختلفی بود. ولی همواره باید این نکته را به یاد داشت که تاثیر بیش یا کم نقش رهبری ناشی از ضرورت های مشخص اجتماعی است. اگر استالین حزب و دولت شوروی را در جریان جنگ دم جنبانی خوب رهبری میکند، البته مانعی ندارد که ما هم یک زنده باد نتارش کنیم، ولی این ضرورت جامعه است که یک رهبر مشخص برای پلنکار مشخص تربیت و انتخاب کرد. است. اگر خلاص این را بگوئیم مانند این است که معتقد باشیم تاریخ نه در شکست هیتلر تصمیم قاطع داشته است و نه قادر بود. است رهبر مناسبی برای مبارزه با هیتلر پیروزی یا لااقل پیدا کند، اتفاقا مورد نیرومندی پیدا شد و جامعه زبون و بی عرضه را هم به نوازی رساند. است. خلاصه، قضاوت رفقا درباره نقش رهبری به همین محدود نمیشود. رفقا در جای دیگر نوشته خود مطالبی گفته اند که آشکارا مبتنی بر فرضیه عاملها است. "عاملهایی" که بروشنی قائم به ذات هستند و صریحا رفقا آنها را در کنار "شرایط اجتماعات" و

انقلاب اکبر یا بد بگوئیم که رفقا لنین، تروتسکی، استالین، خروشچف و خود جامعه شوروی را بطور متانیز - یکی به صورت یک دسته اشیای جامد و بی حرکت که هیچ گونه ارتباطی هم با هم ندارند و فقط ممکن است اتفاقی با یکدیگر برخورد داشته باشند و نظر گرفته اند. اولاً جامعه شوروی در دوران تاریخ خود دارای مراحل مختلفی بود و نمیتوان در مورد امکان پذیرش رهبری، بانام "جامعه واحد" از آن یاد کرد. خروشچف هم در دوران زندگی سیاسی خود دارای مراحل متضاد بوده است. زمانی او یک کارگر معدن تند و انقلابی بود و زمانی رهبری روی زمین بین المللی، تروتسکی را هم اگر تضاد در روش شخصیتش که همیشه او را این دستوآن دست کرد، زمانی سوسیالیتم اش پیروز میشد، زمانی اندوید و آلتریزم، توجه کم مسی بینیم که او هم در زندگی دارای مراحل کامل - تضاد بود و ولی هیچ گاه سوسیالیتم اوقات به تسلط برزندگیش نشده و همیشه کما بیش بخان وجود او به دست اندوید و آلتریزم افتاد.

با این حساب اگر جامعه شوروی را در زمان انقلاب اکبر بود زمان حیات لنین در نظر بگیریم میبینیم که این جامعه بجز لنین هیچکس دیگری را نمیتوانست بر رهبری بیفزاید و فکر میکنم که شک هم در این حرف نیست. اما در مورد استالین، هنگامی که لنین در رستمر مرگ بود، بسیاری از اعضای حزب پیوسته اپوزیسیون در حزب مرتب از استالین شکایت میکردند. این امر لنین را که در همین اعتراف به خشونت استالین و شکوه کردن

از این موسوع سراجام اورا تائید میکرد و همواره در آن از او را به عهد و میثقت، بر آن داشت که نامه ای به کمیته مرکزی حزب بنویسد و صریحاً از آنها بخواد که کمیته اگر شخص دیگری را که در آن شام محاسن استالین بسا ولی معایب اورا نداشته باشد میشناسد، استالین را بلافاصله از دبیرگی حزب بردارند و چنین شخص را بجای او نشانند. با اینکه حرف لنین در آن زمان برای حزب مانند آیه بود ولی حزب این سفارش لنین را نپذیرفت و استالین را در دبیرگی باقی گذاشت. البته این نامه لنین در واقع یک تاکتیک مقابله با مخالفان استالین بود ولی اگر در حزب مخالفان استالین زیاد بودند میتوانستند بعنوان یک بهانه از آن استفاده کنند. واقعیت اینست که چه در آن زمان و چه سالها بعد، تا زمانی که استالین زنده بود، هیچکس دیگری بجز او نمیتوانست بر رهبری حزب ود ولت برسد و اگر استالین هم مثلاً یک حادثه رانندگی کشته میشد، طبعاً جامعه شوروی قادر بود که استالین دیگری برای سرکوب غربی و بورژوازی مقام داخلی و اورد های زخم خورد، امپریالیسم پیدا کند و تربیت نماید. هر حرفی خلاف این به معنی نفی اراده و توانایی تاریخ است. اما در مورد تروتسکی، هیچگاه و در هیچ لحظه امکان اینکه تروتسکی رهبر حزب ود ولت شوروی شود وجود نداشته است؛ تا زمانی که تروتسکی در ورس منشویکیها میگشت، که آنها هرگز او را به چیزی نمیگرفتند و فقط از او استفاده میکردند، مثلاً روزنامه شان را می - لنین، منتخب آثار، جلد ۲، قسمت ۲، آخرین - صفحه.

گرداند (چنانکه خودش میگوید)، در روزنامه شان مقاله مینوشت، علیه بلشویکها تخریکش میکردند و غیره بنا بر این امکان اینکه از طریق منشویک هاودرحکومت موقت فوریه ۱۹۱۷ به جانی برسد وجود نداشت.

از طریق دارودسته^۱ سانترستی خودش (یا بقول خود^۲ اوضیفراکسیون) هم هرگز امکان حتی نفوذ در بین توده ها هم نداشت. بعد ها هم که به بلشویکها پیوست، میبینیم که او فقط قادر بود در یک اپوز... یسیون اقلیت درون حزب که با اکثریت فاصله بسیار عظیمی داشت نقشی داشته باشد و بهیچوجه امکان به رهبری رسیدن او در هیچ دوره ای از تاریخ شوروی - حتی قابل تصور نیست. در مباحثات عویمشاجرات حزبی آرا^۳ طرفداران او حتی اجزا^۴ رقم آرا^۵ اکثریت هم نمیشد چه در زمان حیات لنین و چه پس از مرگ لنین، نتیجه مباحثه درباره سند یکاها را بیاد بیاوریم (در زمان - حیات لنین) ، نتیجه مباحثات قبل از کنفره^۶ پانزدهم راه یاد بیاوریم (پس از مرگ لنین) و غیره. تازه تروتسکی در درون اپوزیسیون هم نه تنها رهبر نبود، بلکه جای ویژه ای هم نداشت. اپوزیسیون هم فقط از او انتقاد میکرد. دانشش واستعدادش در خدمت اپوزیسیون فرامیگرفت ولی هیچ کلاهی برای سرخود^۷ پیدا نمیشد. پس از مرگ لنین، زینویف، کامنف یا

استالین بر طبعه او بیعت کردند. بوخارین هم رهاپیش کرد. خود او هم به این موضوع اعتراف دارد. تروتسکی فقط در زمان حیات لنین، به علت نقش تبعی بسیار شدیدی که نسبت به لنین داشت و بعلت تسلط خیلی زیاد لنین بر شخصیتش، وظایف مهمی در حزب و دولت به عهده اش بود و جالب است چنانکه خود تروتسکی میگوید، در این دوره یکی از روزنامه هانوشته بود،

لنین عقل انقلاب است و تروتسکی اراده آن تازه در این شرایط هم اونترانست مدت زیادی مسئولیتهای مهم داشته باشد و همواره در لحظات تصمیم گیریهای حساس کار را خراب میکند. مثلاً صلح برست، یا تصمیم گیری های او در مورد جبهه جنوب، در نتیجه او همواره با اقتضای خلق پیدا میشود. جالب اینجاست که خودش هم همواره در پیش حزب و دولت شوروی مجبور به اعتراف به اشتباهات خودش شده و بارها توبه نامه نوشته، ولی بعد از پششزده و همان - موضع سابق خود را گرفته.

با این همه آیا واقعاً میتوان حتی برای یک لحظه تصور کرد که امکان رهبری تروتسکی بر حزب و دولت شوروی ولودریک محدود زمانی کوتاه هم که باشد وجود داشته است؟ بنظر ما فقط به شرطی ممکن است چنین تصور کرد که تاریخ انقلاب اکبر را نما - یشنامه فرض کنیم.

اما خروشچف، اولاً در سالهای نخستین انقلاب اکبر دوره حکومت استالین که امکان روی - کار آمدن خروشچف، از نظر موقعیت شخصی او در حزب

۱ - به استناد گفته های لنین در مقاله^۱ نقض وحدت در پرد^۲ فریاد های وحدت طلایی، منتخب آثار جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۲۱۶ - ۲۸۵.

پیدایش خشونت در خط مشی حزب و دولت شوروی
رانادید به بگیریم و بخوایم مسئله را با مطالعه در روای
نشناسی استالین حل کنیم . در باره علت اجتماعی
رشد گیش شخصیت جستجو نکنیم و بگوئیم علت آن خود
خواهی خودش پرستی استالین است و خلاصه " سیا
بازی " ، " خصوصیات فردی " و " زیرکی " را در کنار
" شرایط جامعه " و موازی با آن قرار دهیم .

آسرفقادر جواب میگوید کار چه بود ؟ " چه میگوئید ؟

" جامعه شوروی چنان جامعه ای بود که
پس از ۳۰ سال از بدست گرفتن قدرت توسط
حزب کمونیست و ساختن سوسیالیسم ، عده
ای خائن و مرتد توانستند بدین هیچگونه وا-
کش هم ، روی پوینیز را با وضوح کامل بران حاکم
کنند . حزب ، طبقه کارگر ، توده های خلق
چنان با آمد ، بودند ، چنان عبادت کردند
بودند که در مقابل چنین نظا هر تهاجم ارتجا
- عی کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند .
چرا ؟ آیا در یک جامعه سوسیالیستی میشود
بدین ایجاد واکنش کودتا کرد ؟

و چند سطر بعد نیز این سخنان خود را بیشتر
تشریح میکنند که باید بگوئیم طرح مسئله بسیار خوب
انجام گرفته است . اساسی ترین مسئله در مسرود
انقلاب آکسر همین است .

اما ببینیم رفقا این مسئله را چگونه حل کرده اند ،
آنها برای حل این مسئله نخست يك دوراهی که بهر
حال مجبوره رفتن از یکی از آنها هستند (اكثر ناتویو) در
در مقابل خود گذاشته اند ، بدین صورت که یا علت ،
بدی رهبری است ، یا بدی سوسیالیسم ، ضمن اینکه نظر

حتی اصلا مطرح هم نبود . دواد را این مدت ، حتی تا
سالهای پس از مرگ استالین امکان روی کار آمدن
شخصی مانند خروشچف امکان پذیر نبود (خروشچف
روزیونیست منظور ما است) . زمانیکه شرایط اجتماع
پیدایش روی پوینیز که آن را در مقاله " استالینیزم " ،
تشریح کرده ایم بدر جامعه شوروی فراهم گشت ، هزار
- هانغراز کسانی که در گذشته کمونیست های خوبی
هم بودند روی پوینیز شدند . پرولتاریای شوروی نه
شناختی از روی پوینیز مدرن که يك بدید و تازه بود
داشت و نه راه مبارزه با آنرا بلد بود . در نتیجه
روزیونیست رشد کرد و در حزب و دولت ریشه دواند .
کلیکهای خروشچف و مسئله تصفیه کمیته مرکزی (بقول
رفقا کودتای یکشنبه) و غیره همه نمودی از این جریان بزرگ
اجتماعی بودند که بزرگترین انقلاب تاریخ را به سرانجام
شکست سوق داد . البته هنوز نمیتوان انقلاب آکسر
را هفسرنوشت کمون پاریس دانست ولی همچنانکه
مارکس ، انگلس و لنین علل شکست کمون پاریس و -
اجتناب ناپذیر بودن این شکست و درسی را که تاریخ
باید از آن بیاموزد ، ارزیابی کرده اند ، ما هم باید انقلاب
آکسر را بدین ترتیب مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم
نه این که تحولات این عظیم ترین رویداد تاریخ بشر
راناشی از خشونت استالین ، نیزنگ خروشچف -
استعداد لنین و غیره بدانیم توجه نکنیم که اینها
علت نیستند ، بلکه وسایلی هستند که تاریخ برای -
پیشبرد هدفهای خود میسازد . این واقعاتی اعتنائی
مطلق نسبت به مارکسیسم است که ماعلت اجتماع

شناخت "رفقا به ضمن این عبارت توجه نکردند و اندر
گویا اصلاً آن را ندیده اند. طبق قوانین ماتریالیستی
دیالکتیکی شناخت، انسان باید تجربه کند، شکست
بخورد، شکست خود را بشناسد و بداند، مبتنی بر آن تئوری
باز تجربه کند و به همین ترتیب به انداز مکانی شکست
بخورد تا تئوری لازم را برای پیروزی بدست آورد. پس
ان پیروزی باز تجربه در سطح بالاتری و برای رسیدن به
هدف بالاتری انجام میگیرد و پیروزی شناخت بر ترتیب،
شکست، پیروزی باز شکست، باز هم پیروزی به پیش
میروند. وجود شکست در پیروزی شناخت اجتناب ناپذیر
است. پس انحراف سوسیالیست در شوروی از نظر
کلی ناشی از احیای پیروزی است، اما از نظر پرولتاریا
ناشی از اشتباه تاریخی است که در اشتباه رهبری
منعکس شده است. اشتباه تاریخی هم یعنی اشتباه
اجتناب ناپذیر. یعنی اشتباهی که تاریخ باید بگذرد
بشوند و قبول پیروزی شدن را بدست بیاورد. از رفقا
میپرسم، آیا شکست کمون پاریس اجتناب ناپذیر
نمود؟ آیا مارکس، انگلس و لنین خود باین موضوع
اشاره نکردند؟ آیا اجتناب ناپذیر بودن شکست کمون
پاریس معنی اجتناب ناپذیر بودن شکست سوسیالیست
بطور کلی است، یا اینکه این جز "قانون ماتریالیستی"
دیالکتیکی شناخت است؟ شکست کمون پاریس، پلکان
پیروزی انقلاب اکبر است و میدان پیشروین پیروزی در برخی
کشورهای سوسیالیستی بزرگترین درس برای پرولتاریای
جهان میباشد. اما بشرط اینکه این امر را ناشی از
"اتفاقات" و بدینسی آد مهائی که ممکن است بیایند

ماراد نمود اجتناب ناپذیر بودن اشتباهات حزب
کمونیت شوروی به بدی ذاتی سوسیالیسم تعبیر کرد.
اند، نه ضرورت تکامل تاریخی انقلاب سوسیالیستی،
خود چنین نتیجه گرفته اند که عیب کارناش از نقض
رهبری است. البته ما هم این حرف را قبول داریم که
عامل انحراف در حزب کمونیت شوروی و تسلیم پرولتاریا
در مقابل نمایندگان بورژوازی در داخل حزب نقض
رهبری است. ولی رفقا هرگز نگفته اند که خود این کوتاهی
ها و اشتباهات با سایر عیبهای نقش رهبری از چه چیز
ناشی شده است و دارای چه علت اجتماعی است.
اختلاف نظر رفقا با ماتریالیست تاریخی درست از این
نقطه شروع میشود و این امر نیز مربوط به همان اختلاف
نظری "فرضیه عاملها" با ماتریالیست تاریخی است که
شرحش پیش از این رفت. چرا رهبری اشتباه کرد،
کوتاهی کرد و یا به هر انحرافات دیگری دچار شد؟
ما در مقاله "استالینیزم مسئله" بوروکراسی در جامعه
سوسیالیستی" گفته بودیم که علت این امر "اشتباهات
تاریخی پرولتاریا است که بر اساس قوانین ماتریالیستی
دیالکتیکی شناخت، هیچ گزینی هم از آن نمیتوانسته
است باشد. ولی رفقا علت را بدی شخصی استالین
دانسته اند و بعد هم تصور کرده اند که ما با کلمه "
"اجتناب ناپذیر" در واقع سوسیالیسم را محکوم کردیم"
باید بگوئیم که علت یا بی رفقا نادانست است چون مبتنی
بر "فرضیه عاملها" است و ایده آلیستی است، تصور
شان از کلمه "اجتناب ناپذیر" ما هم نادانست است،
زیرا ما گفته ایم "بر اساس قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی

و با "زیرکی" و "سیاست بازی" تاریخ را از حرکت باز دارند ندانیم.

۳- رفقا در مورد لزوم برخورد انتقادی با اقدامات استالین میگویند:

"در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلابی و روشگافانه به معاینه که در امپریالیسم رولینگریستی شوروی رهبری جنبش کمونیستی جهان در دوران استالین وجود دارد برخورد نمود."

میگویند این حرف رفقا کاملاً درست است اما بارها و بارها در شرط: یکی اینکه مواظب باشیم که در ردهها و تهمتهاً مبلغان بورژوازی را در باره اقدامات استالین قبول نکیم و انتقادهای لیبرالیستی روشنفکران آزاده از تعلق را از زبان خود تکرار نکنیم و دیگر اینکه بگوئیم تساهل و امتناعی هر یک از معايب رهبری استالین را پیدا کنیم، والا اگر بخواهیم فقط بگوئیم این کار اشتباه بود ولی درین علت اجتماعی این اشتباه نباشیم در چهار انحراف ایدئولوژیستی خواهیم شد و ایمانمان را نسبت به توده ها که سازنده تاریخند از دست میدهم.

در اینجا باید با صراحت رفیقانه بگوئیم که رفقا هیچیک از دشرطها را نکرده اند. در باره شرط دوم که قبلاً سخن گفته ام. اکنون راجع به شرط اول حرف میزنم. لیستی را که رفقا در مورد معايب رهبری استالین داده اند و قبول خودشان "میتواند بسیار طولانی شود" پراست از تهمتهای دروغ پر-دازان عامل امپریالیسم و آه و ناله لیبرالیستی روشنفکران بورژوازی، بطوریکه انتقادهای اصولی خود رفقا

در میان این همه کم شده است. ضرورتی بیاد آوری نیست که این امر بهیچوجه نمیتواند نفی کند حسن نیست رفقا باشد. درست بهمین جهت است که لازم میدانیم راجع به چند نوشته مورد ذکر شده در لیست بحث کنیم. "آیاتن سوسیالیسم در یک کشور مورثاتیست ما است؟"

آری مورد تائید ما است و مورد تائید تمام مارکسیست-لنینیستها است. مورد تائید خود رفقا هم هست.

دشمنان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و شکست طلبان، ترزکیستها، زینویینیها و غیره که در واقع نمایندگان سیاسی بورژوازی و خرده بورژوازی شکست خورده ولی تا نبودند شوروی بودند در مقابل ساختمان سوسیالیسم در شوروی تانتهای توان خود مقاومت میکردند. آنها ظاهر خود را هوادار گفته های مارکس و انگلس در باره انقلاب واحد اروپا جا میزنند و می گفتند که نباید بساختن سوسیالیسم در شوروی برداخت بلکه باید به انتظار قیام همزمان کشورهای صنعتی اروپا نشست. آنان انقلاب شوروی را محکوم به شکست میدانستند و در واقع در واقع خود را برای از دست رفتن پیروزیهای انقلاب اکبر و بازگشت سرمایه داری آماده کرده بودند. واقعیت این است که ترزکیستها در یک کشور ابداع استالین نبود، بلکه جزئی از تعالیم لنین بود که استالین دفاع از آنرا در مقابل شکست طلبان و دشمنان ساختمان سوسیالیسم در شوروی به

عهد گرفته بود و مصمانه از آن دفاع میکرد. لنین معتقد بود که برخلاف گفته های مارکس و انگلس در مورد انقلاب اروپا، دیگر امکان وقوع انقلاب واحد در اروپا وجود ندارد و امپریالیسم، شدت تضاد های درونی جامعه های صنعتی پیشرفته را کاهش داد و در عوض باغارت کشورهای عقب مانده، تضاد اصلی نظام سرمایه داری جهانی را به این کشورها منتقل کرد. لنین معتقد بود که نخست ضعیف ترین حلقه های زنجیر امپریالیسم جهانی که لزوماً يك کشور پیشرفته صنعتی نیست پاره خواهد شد. بنا بر این انقلاب سوسیالیستی جهانی ممکن است با انقلاب سوسیالیستی يك کشور عقب مانده آسیائی هم شروع شود و نه لزوماً با انقلاب واحد و همزمان کشورهای پیشرفته صنعتی، به لنین انتقاد میکردند که يك کشور سوسیالیستی نمیتواند در کنار کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشد، لنین در جواب میگفت که چگونه احزاب کارگری در حالت اپوزیسیون می توانند در درون کشورهای سرمایه داری در میان سایر کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشند، ولی همین احزاب با در دست داشتن حکومت قادر به همزیستی با نظام سرمایه داری در سایر کشورهای پیشرفته لنین معتقد بود که کاملاً امکان دارد، در حالی که در کشورهای دیگر، سرمایه داری هنوز وجود دارد، در يك یا چند کشور انقلاب سوسیالیستی پیروز شود و به ساختمان سوسیالیسم بپردازد. این است که "سوسیالیسم در يك کشور" لنین و استالین که هم ما و هم رفقا آن را قبول داریم در زمانی که استالین رهبری پرولتاریای شوروی را در ساختمان

سوسیالیسم به عهد داشت و قاطعانه در راه اجرای این هدف فکام بر میداشت، در اردو سه تروتسکیست و زینوویف و غیره میگفتند پیروزی شوروی در ساختمان سوسیالیسم ممکن نیست. ترفیق استالین به آنها جواب میداد که اگر منظور امکان پیروزی پرولتاریای شوروی است که باید گفت بین امکان وجود دارد و بنا بر این باید بساختن سوسیالیسم در شوروی برداخت، اما اگر منظور تضمین این پیروزی است باید گفت که این پیروزی را نمیتوان بدون کمک پرولتاریای جهان تضمین کرد. استالین در واقع امکان شکست انقلاب اکبر را رد نمیکرد، ولی پیروزی آن را هم ممکن میدانست. ولی جواب مستدل استالین قانع کننده خائنان درون حزب و نوکران بی مواجب بورژوازی را قانع سازد. آنان بیشمارانه بجز امکان ساختن سوسیالیسم در يك کشور نمیتوانستند تیرنگی از آنها ادا کنند. شعار مرده انقلاب واحد اروپا که رابطه صوری آنها را با مارکس و انگلس و نه مارکسیسم نشان میداد، در واقع شعار شکست انقلاب اکبر را میدادند. اینان گویا نمیدانستند که مارکس و انگلس شناختی از امپریالیسم لنین بعنوان آخرین مرحله سرمایه داری نداشته اند، بنا بر این تعجب آورده نیست اگر شعارشان در مورد انقلاب واحد اروپا نادانسته هنی بوده باشد. بسا پیدا میشد لنینیسم، یعنی مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب

۱- اشاراتی در این مورد در کتاب "مسائل لنینیسم" نیز وجود دارد. استالین، مسائل لنینیسم و اصول لنینیسم انتشارات سچرنیکوای فدائی خلق، برگزیده آثار مارکسیستی (۳)

محکم کنند، دیگر چیزی از مارکسینم باقی نمی ماند؛ پس برای چه میخوابم کشته شوم؟ برای خیالی خام که مبتنی بر "بینش تک خطی" است؟ یا مبتنی بر این اصل مسلم ماتریالیسم تاریخی که عامل اقتصادی سر-مایه داری را ناگزیر از طریق سوسیالیسم به کمونیسم میرساند. بنظر میرسد که گفته های رفقا در مورد تاریخ ایران نیز که در جزوه "درباره انقلاب" آمد ماست و مبتنی بر فرما سیون دانستن روش تولید آسیای است. ارتباط با اشتباه آنها در باره اصول ماتریالیسم تاریخی داشته باشد. این حرفها از طرف روشنفکران ضد مارکسیست غرب زیاد زد می شود ولی آخر آنها به ماتریالیسم تاریخی اعتقاد ندارند یا آشکارا آنرا نمیکنند و یا بدروغ از آن تجلیل میکنند. آنان - اصلا اعتقاد به ناگزیر بودن کمونیسم حتی سوسیالیسم - ندارند، چه رسد باینکه بخواهند در راهش کشته شوند. برای روشنفکران بورژوازی، حرفهای مارکس درباره "روش تولید آسیای" بهترین وسیله به اصطلاح "میج گیری" برای نفی ماتریالیسم تاریخی شده است. این مسئله را استالین بخوبی درک میکرد. در زمان استالین "دانشنامه" (انکیگلوپدیا) بزرگ شوروی" (۵۰ جلدی) و "دانشنامه کوچک شوروی" (۱۲ جلدی) در این باره اظهار نظری نکرد و اظهار نظر صریح درباره آنرا به یک تحقیق و مطالعه وسیع موقوف کردند. این تحقیقات بعد انجام گرفت. دانشنامه ای ۲۰ جلدی که اخیرا چاپ شده است، مقاله مختصری با مضای یک

پرولتاریائی، اساسا انقلاب واحد اروپائی مردود شناخته شد و شعرا امکان ساختن سوسیالیسم در یک یا چند کشور مطرح شد و انقلاب های سوسیالیستی ای که بوقوع پیوست این نظر لنینینم را اثبات نمود. "تئوری سوسیالیسم در یک کشور" جز اساس استالینیم است.

- رفقا میگویند:

آیا بینش تک خطی اول استالین - س. ج. ف. - بداند انسان که در تفسیر ماتریالیسم تاریخی و تجلی مبیاه مورد تأیید - ما است؟

در واقع بین ماتریالیسم تاریخی است که مورد حمله رفقا قرار گرفته، و گر نه استالین چیزی در این مورد از خودش اختراع نکرد. کما بیکه او در این باره نوشته یک کتاب آموزشی کوچک است که در آن فقط اصول ماتریالیسم دیالکتیک و اصول ماتریالیسم تاریخی شرح داده شده است. آنچه را که رفقا "بینش تک خطی استالین" مینامند، در واقع اصول اساسی ماتریالیسم تاریخی است که علیرغم عقیده رفقا میگوید عامل اقتصاد تنها عامل تکامل جامعه است و تمام عوامل دیگر نیز خود بطور مستقیم یا غیر مستقیم از عامل اقتصادینا میسر میشوند، و مسیر تکامل جامعه از فرما سیون های مشخص میگردد که به ترتیب مشخص فرما سیون جماعتی اشتراکی، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و کمونیسم (آزادی یکدیگر می آیند). این اساس ماتریالیسم تاریخی است. بر اساس قبول همین حرف هم ما در این راه برای گذار از سرمایه داری به کمونیسم (از طریق سوسیالیسم) مبارزه میکنیم و کشتن شو^۳ حال اگر رفقا اینرا "بینش تک خطی" بنامند و آنرا

بشرا همه ابعاد خود بوجود آمد. و این از آن نظر
 جو حاکم بر این فرهنگ را به اصطلاح "اختناق"
 سینامند که جای برای مایخولویای روشنفکران -
 لیبرال در آن نبود است.

بهر حال، نفی با اصطلاح "بینش تک خطی
 استالین" که متاسفانه ناخواسته به معنی نفی مائز-
 یالین تاریخی است، ماتریالیزم یا لکتیک را هم رد
 میکند. به عبارت دیگر رفقا تنها جامعه شناختی
 مارکسیستی را خشک اندیشی اعلام نمودند، بلکه بطور
 غیر مستقیم در فلسفه مارکسیستی نیز شک کرد. اند -
 زیرا چنانکه قبلا هم گفتم، این مسئله علت تکامل جاسم
 فقط عامل اقتصادی است مصداق خاصی از این اصل
 اساسی ماتریالیزم یا لکتیک است که تمام پدیده ها
 جلوه ای از حرکت ماده است. یعنی لااقل شمول و منبسط
 ماتریالیستی بر جامعه شناسی، بوسیله رفقا انکار شد.
 است.

رفقا میگویند:

۱. یادم آید انتشار نوشته های مارکس که
 مغایرت صورت نوشته های استالین بود
 مورد تأیید ماست؟

در اینجا فقط میتوانم بگویم رفقا، این خبر از هر
 کجا شنید، آید، دروغ است. یک تهمت بیشرمانه
 است. اولاً مجموعه آثار مارکس وانگلس بصورت یک
 مجموعه در زمان استالین یکبار چاپ شد و چاپ مجدد
 در آن هم به احتمال قوی در زمان او آغاز شد، زیرا
 در کتابهایی که چند سال پس از مرگ استالین نوشته
 شد به کتابنامه وزیر نویس های کتبهای چاپ شوروی
 مراجعه شود.

دانشمند بنام تر- آگوییان درباره تاریخ پیدایش و
 تکامل نظریه "روش تولید آسیائی" دارد. تحقیقاتی را
 که در شوروی درباره روش تولید آسیائی و مسائل مربوط
 بآن (مسئله آب و غیره) انجام گرفته است حتی از نظر
 حجم هم قابل مقایسه با آنچه در غرب نوشته شده است
 نیست. تازه این تحقیقات علمی است و هیچ شباهتی
 بایرت و پلاهای سوزنکیویستی و غیر مسئولانه روشنفکران
 غرب ندارد. این تحقیقات در زمینه های مختلفی از-
 مطالعه روش آبیاری در ترنستان قرن وسطی و مطالعه
 در تکیک های کشاورزی و کود ریزی عهد مغول گرفته
 (بارتولد، پتروشفسکی و غیره) تا مطالعه تطبیقی در
 آثار مارکس وانگلس (تولد آگوییان و غیره) و همراهِ بآن
 کفران ها و کتیره های بزرگ و کوچک دانشمندان و
 انتشار مباحثات این کتیره ها بود است. بیشتر این
 تحقیقات در زمان استالین انجام گرفته. از آن جمله است
 اثر عظیم "شرح کلی روابط تولیدی در آن دریا جهان وار-
 نستیان قرن ۱۱-۱۶" که در سال ۱۹۴۹ چاپ شد
 و صد ها اثر علمی دیگر که در این دوره با اصطلاح "اختناق"
 استالینی "بوجود آمد. ضمناً این مسئله نشان میدهد
 که آن با اصطلاح "ساختور" استالینی در حمایت از چه
 چیزی و برای مقابله با چه چیزی بود است. در حمایت
 این با اصطلاح "ساختور" و عظیم ترین فرهنگ تاریخ
 است. روشنفکران لیبرال و مبلغان بورژوازی دوست -
 دارند که در یکتا توری پروتاریا "راسا" ساختور مانند ما هم
 مخالفتی ندارند، زیرا درست بر طبق تصور آنان، -
 در یکتا توری پروتاریا هر عیناً مانند ما ساختور و غیره با کتیره
 کسی را میزند و از مافع کسی دیگر نافع میکند.

شده، بعنوان ماخذ از چاپ در روسیه مجموعه آثار مارکس و انگلس یاد شده است. در ملاحظه بر مجموعه آثار که مورد افتاد، محدود تری است، آثار جداگانه آثار مارکس و انگلس بارها و بارها در زمان استالین تجدید چاپ شده، مثلاً آنتی دروینگ انگلس تا سال ۱۹۳۴ شش بار، کاپیتال مارکس تا همان سال هشت بار تجدید چاپ و تا پایان زندگی استالین مسلمان کتابها بسیار بیشتر از این هم چاپ شده است. تا همین سال ۱۹۳۴ یعنی تقریباً ثلث اول دوران حکومت استالین، مجموعه آثار لنین سه بار و کتابها و مقالات جداگانه اش بارها و بارها تجدید چاپ شده است. علاوه بر این در زمان استالین آثار دانشمندان ضد مارکسیست هم به فراوانی چاپ می شد. مثلاً ترجمه روس کتاب معروف "نظریه عمومی اشتغال، بهره پول" اثر جان مینارد کینز یا بقول معروف مارکس "مهریالیستها" در سال ۱۹۴۸ در مسکو چاپ شده است. پیشرفت شکوفه علوم در زمان استالین و پیوسته تاریخ و علوم اجتماعی وجود دانشمندان که در توسعه و تصمیم بنیاد مائریالیستی و یالکتیکی در زمینه علوم طبیعی و اجتماعی ارزش و اهمیت بسیار زیادی داشته اند خود دلیلی حاکی از وجود زمینه مساعد برای رشد و شکوفایی اندیشه بشری در این دوره است.

۲- یکا بنامه و زیر نویس های کتابهای چاپ شوروی مراجعه شود.

۳- پروتسور ماسلن تیک، اقتصاد جهان، مسکو، ۱۹۶۶.

۱- ل. سگال، دوره مختصر اقتصاد سیاسی، مسکو ۱۹۳۴.

از تاریخ شوروی بود، است. تا سال ۱۹۶۷ اجما ۲۶۶ کتاب و مقاله بزبان روسی فقط در باره کشور ما ایران نوشته شده است. مورخان و جامعه شناسان شوروی که بتحلیل گوشه های تاریک و روشن تاریخ کشور ما پرداخته اند نه تنها در کشور ما بلکه در تمام جهان هم حتی نمونه ندارند، مانند دیاکونوف (د روسرا)، برتلسبا (د روسرا)، میکلوخوما کلاوی بری سترپله تینسکی، کراچکونسکی (اسلام شناس)، بلیایف (اسلام شناس)، علی زاده، پتروشفسکی، بارتولد، زاخودر و صد هانت در یگر. این تنها در مورد کشور ما نیست. جامعه شناسان و تاریخدانان شوروی که بمطالعه جوامع مختلف روی زمین پرداخته اند، کارشان در زمان استالین توسعه ای شگرف پیدا کرد و در این دوره شالوده لنینیسم را نیز وسیعاً مطالعه کرده اند. اسکاژکین که کارش تحقیق در عقود الهیزم اروپا است و در هیچیک از کشورهای اروپایی نمونه قابل قیاس ندارد، همچنین تارله و صد هانت در یگر کتابخانه لنین که تا چند سال پیش در حدود ۲۲ میلیون جلد کتاب بزبانهای مختلف داشت و بزرگترین کتابخانه های جهان است اساساً در زمان استالین چنین توسعه یافت. همچنین در دهها هزاره ها کتابخانه که در گوشه و کنار شوروی است، کافی است. اما انتشارات شوروی در زمان استالین را با

۱- کتابشناسی ایران، مسکو ۱۹۶۷.

۲- کار برتلس ها و پیوسته برتلس پدر اساساً در زمینه ادبیات کهن ایران است.

اود رد و روان پس از انقلاب اکثرنگاه کیم کافی است به خصوصیات روانی تروتسکی از بلا بلای زند گینامه اش نگاه می‌کیم (متا عفا نه کتاب زند گینامه تروتسکی بد و دلیل قابل استفاد ه د یگری نیست، یکی اینکه او کوشید مسائل را تا حد ممکن شخه کند و یکی دیگر اینکه تراحد ممکن رو گفته یعنی اینکه فقط از ظا هر د روظها پیش معلوم نیست که د روغند ، د رنتجه این کتاب فقط بد ر مطالعه د ر خصوصیات روانی تروتسکی میخورد ۱۰ از آن گذشته استالین همیشه د ر کتوره ها و کفرانسهها و غیره وقتن چیزی را نمیدانست، د ر باره آن سکوت میکرد و فقط به حرفهای د یگران گوش میداد تا اینکه بعد ا تفکر و مطالعه میکرد و نظرقاطع خود را اعلام میداشت که این امر یکی از بزرگترین خصوصیات روحیه آکادمیک او بود. این خصلت او که نقطه مقابل فضل فروشی ها و خود نمائی های تروتسکی است حتی مورد تأیید مخا لفانش نیز میماند علاوه بر این استالین د رکی عمیق از د یالکتیک ماتریالیستی داشت و این د ر آشارش منعکس است کافی است به کتابچه "مارکسینم مسئله زبانشناسی" او نگاه کنیم او د ر این کتابچه، د ر رابطه با مسئله تکامل زبان مسئله جهش انفجاری وجهش آرام را مطرح میسازد که فوق العاد مانظرد یالکتیک اهمیت دارد و بد ان وسیله تئوری های زبانشناسی "ما" را که مبتنی بر د رکی سطحی از د یالکتیک است رد میکند. بهرحال ، محکم کردن استالین به سانسورچی آثار مارکس و انگلس، د روغ و تهمت رد پلانه بورژوازی است که بوسیله نوکران جیره خواریش، ایزاک د ریچر و

مجموع تمام انتشارات کشورهای جهان مقایسه کنیم د ر زمان استالین بیش از ده هزار انشکد و خلقی ابد و ن شرط و بد و بن مد رک د ر زمینه اد بیات هنر و علوم اجتماعی بوجود آمد. بسادگی قابل فهم است که حتی اگر جنبه صرافاکی این پیشرفتفرهنگی هم نگاه کنیم ، میبینیم که چنین چیزی فقط د ر زریلوی د موکراس سوسیالیستی ، یعنی د موکراسی که مبتنی بر د یکتاتوری قاطع و همشاری پرولتاریا است میتواند وجود داشته باشد استالین شخصاً اگرچه د ر زمینه عمل قاطع و خشن بود ، د ر زمینه علمی د ارای روحیه ای آکادمیک بود کافی است که به شیوه بر خورد او با مسائل ، د ر کتاب "مسائل لتنینیم" و بسیاری از آثار د یگرا ویراجعه شود. شاید کسانی که اطلاع کافی از تاریخ حزب د ولت شوروی ندارند ، کتاب تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی "را نوشته ای - مغرضانه بنامند (همچنانکه رفقا نسبت "تحریف" بان داد ه اند) . باید بگوئیم که این حرف ناشی از این است که ما احساس پرولتاریای شوروی را د ر زوسان انقلاب اکبر بخوبی د رک نکرد ه ایم . این کتاب منعکس کننده خشم خلق شوروی نسبت به نوکران بی مواجب و آستانبوس بورژوازی است . قهرمان تسو سری خور این کتاب تروتسکی است اگر ما تروتسکی را نشاناسیم ، البته ممکن است گفته های استالین د ر باره او به نظرمان اغراق آمیز و حتی مغرضانه بیاید ، اما کافی است بنوشته های لتنین د ر باره تروتسکی د ر دوران قبل از انقلاب اکبر و حتی به اشارات کتابی ای ۱ - تا آنجا که بیاد داریم از این نوشته ها فقط یکی د ر متخفا تا ر آمده نقش وحدت د ر برده قریبهای وحدت طلبی .

غیره ساخته میشود. وظیفه جنبش کمونیستی است که این فویکاران را رسوا کند.

اما اینکه رفقا میگویند "نوشته های مارکس که مناظر صورت نوشته های استالین بود"، معلوم نیست منظورشان از عبارت تحقیرآمیز "صورت نوشته های استالین"، چیست. استالین یک مارکسیست - لنینیست است و طبیعتاً آن قسمت از نوشته های مارکس یا انگلس که بوسیله لنینیزم رد شده نمیتواند با نوشته های استالین هم مناسبت پیدا کند. مثلاً مارکس با راهاد - نامه ها و مقاله هایش تذکر داده که انقلاب سوسیالیستی بصورت یک انقلاب جهانی است که در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا بطور همزمان باید انجام بگیرد. مسلماً این نظر با نوشته های لنین و استالین منافی است. اما تا آنجا که ما نتوانسته ایم بفهمیم، خلاف آنچه مربوط به ویژگی لنینیزم است، چیز دیگری بر اصول عقاید مارکس و رآثا استالین نیست. صرف نظر از سوسیالیستهای راست و مصلحان روسی بورژوازی، کسی دیگر هم این مخالفت را ندیده است، حتی رویزیونیستها هم روی این نکته تأکید می نداشتند.

— رفقا میگویند:

"آیا انحلال کمینترن مورد تأیید ما است؟"

مسئله انحلال کمینترن (انترناسیونال کمونیستی)

۱- در کتاب "اصول کمونیسم" از

انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق، نیز انگلس اشاره ای به این موضوع دارد.

خود موضوع قابل بحث جداگانه ای است که در اینجا به آن نمیرود. فقط در ارتباط با مسئله مطرح شده میگوئیم که "کمیته اجراییه کمینترن" در تاریخ ۱۵ / ۵ / ۱۹۴۳ مبنی بر این است که لال که احزاب کمونیستی و کاد رهای رهبری آنها در کشورهای مختلف برشد و بلوغ سیاسی رسیده اند، تصمیم با انحلال کمینترن گرفت. به هر حال، این مسئله ای است که بیش از هر چیز ارتباط با اوضاع جنبش کمونیستی جهانی دارد، نه بسا شخص استالین و حتی فقط با اوضاع اتحاد شوروی.

در غیر اینصورت باید قبول کنیم که ملیونیستها کمونیست سرجهان، یعنی کسانی که به جدیدترین سلاح - اندیشه بشری مجهز بودند و بیاترین انسانهای تاریخ بشمار میآیدند، بره واریک آدم با اصطلاح "قادر آب" تسلیم شده اند و حتی در مقابل اعتراض هم ننگرند. اند چنین چیزی نه تنها با ما هیت جنبش کمونیستی و کارگری سازگار نیست، بلکه اساساً با هیچیک از دوره های تاریخ گدشته سازگار نیست. چنگیز مغول زناد را نشانهم قادر نبودند قهر پلنتاها را شورای اشراف قتلودال را به میل خود کاملاً منحل کنند. اگر بازم عقب نبریم، در عصر برده داری نیز امپراتوران روم قدرت انحلال سنای روم (شورای نمایندگان سیاسی برده داران) را بطور خود سرانه نداشتند و امپراتوران هخامنشی هم قادر نبودند خلاف منافع طبقه ای که خود به عنوان ابزار حکومتی آن بودند قدم بردارند. اگر از بین نرفتند کمینترن از نظر تاریخی، امکان پذیر بود پس چرا هیچ مفسر برای آن تکبده اری آن واحیا میجدد آن از

طرف کمونیستهای جهان انجام نگرفت؟ لابد " اعتقاد بنده وار" تمام کمونیستهای جهان به استالین سبب این کار شده است. ادعای شگفتی است. پرسیدنی است که آیا هیچ مذهبیهی تاکنون چنین مقاومتی در مقابل ضرورت تاریخ نداشت است بکنده؟ پس چرا به اصطلاح " بین الملل چهارم" تروتسکیست‌ها نتوانستند از حد یک کدی پافرا تر نهند؟ مگر نه اینکه ضرورت تاریخ نبوده بلکه تکرار تاریخ بود. اگر بخوایم تاریخ را این چنین ساخته است شخصیتها بدانیم - چرا تروتسکی نمیتواند " بین الملل" بسازد، از طرفی " کمینترن" چه کاری فراتر از همکاری دوطلبانه احزاب کمونیست جهان و تربیت کارهای کمونیست بسرای کشورهایی که جنبش کمونیستی شان ضعیف است، نمیتوانست بکند؟ آیا این کارها و چنانکه نمایی بآن باشد در کار دروا بگذار کنونی احزاب کمونیست هم امکان پذیر نیست؟ آیا کمینترن میتواندست یک سانترالیزم دموکراتیک بین احزاب کمونیست جهان بوجود آورد؟ آیا اساساً در شرایط آنروز جنبش کمونیستی جهان، امکان ایجاد چنین سانترالیزی وجود داشت؟ پس بهتر است زیاد در غ صورت نیاشیم.

— رفقا میگویند؟

" آیا که فاطح د ریوجود آوردن د دولت صهیونیستی اسرائیل مورد تأیید ما است؟"

میگویم شوروی نه تنها هیچ کمکی د ریوجود آوردن د دولت صهیونیستی اسرائیل نکرده است بلکه همواره با اینکار مبارزه هم کرده است. " کمک فاطح را"

هم که اصلاح حرفش را از نیمه ادعای " کمک کردن شوروی به تشکیل دولت اسرائیل"، جار و جنجالهای سو - سیالیستهای راست و میلنگان بورژوازی است. در مطبوعات ایران هم نیروی سوسی ها از این قبیل دروغها بی اساس زیاد گفته اند. واقعیت این بود که در سال ۱۹۴۷ که مسئله فلسطین مورد بحث سازمان ملل واقع شد، این سرزمین ۸۴۵۰۰۰/۱ نفر جمعیت داشت که از این عدد بهر حال ۲۲۷۰۰۰/۱ نفر (۲۷ درصد) عرب و ۸۰۰۰۰/۱ نفر دیگر (۳۳٪) یهودی بودند. این سرزمین زیر قیمومت انگلستان بود. اتحاد شوروی عقیده داشت که استقلال فوری فلسطین بر سمیت شنا شود و حقوق همه مللی که در آنجا ساکنند، اهم بزرگ و کوچک چه از لحاظ خود مختاری داخلی و چه از لحاظ سیاسی و سایر مسائل تضمین گردد. بعبارت دیگر دولت شوروی معتقد بود که یک دولت فدراتیو عرب - یهود د فلسطین تشکیل گردد. از طرف سازمان ملل کمیته ای به فلسطین فرستاده شد. کمیته گزارش داد که " بنظر ما امر قیمومت میباید هر چه زودتر پایان پذیرد و ضمن اعلام وحدت و تمامیت ارضی و اقتصاد ای این سرزمین، بدان استقلال دانه شود" و در مورد چگونگی این استقلال نیز کمیته طرحی بسازمان ملل ارائه داد، مبنی بر اینکه " ما توصیه میکنیم که د ولتی فدراتیو، شامل مناطق دوگانه عرب نشین و یهود نشین تشکیل شده، اورشلیم را به پایتختی خود برگزیند."

د دولت شوروی از این طرح حمایت کرد، اعراب هم طبعاً

طرف کمونیستهای جهان انجام نگرفت؟ لابد " اعتقاد بنده وار" تمام کمونیستهای جهان به استالین سبب این کار شده است. ادعای شگفتی است. پرسیدنی است که آیا هیچ مذهبیهی تاکنون چنین مقاومتی در مقابل ضرورت تاریخ نداشت است بکنده؟ پس چرا به اصطلاح " بین الملل چهارم" تروتسکیست‌ها نتوانستند از حد یک کدی پافرا تر نهند؟ مگر نه اینکه ضرورت تاریخ نبوده بلکه تکرار تاریخ بود. اگر بخوایم تاریخ را این چنین ساخته است شخصیتها بدانیم - چرا تروتسکی نمیتواند " بین الملل" بسازد، از طرفی " کمینترن" چه کاری فراتر از همکاری دوطلبانه احزاب کمونیست جهان و تربیت کارهای کمونیست بسرای کشورهایی که جنبش کمونیستی شان ضعیف است، نمیتوانست بکند؟ آیا این کارها و چنانکه نمایی بآن باشد در کار دروا بگذار کنونی احزاب کمونیست هم امکان پذیر نیست؟ آیا کمینترن میتواندست یک سانترالیزم دموکراتیک بین احزاب کمونیست جهان بوجود آورد؟ آیا اساساً در شرایط آنروز جنبش کمونیستی جهان، امکان ایجاد چنین سانترالیزی وجود داشت؟ پس بهتر است زیاد در غ صورت نیاشیم.

— رفقا میگویند؟

" آیا که فاطح د ریوجود آوردن د دولت صهیونیستی اسرائیل مورد تأیید ما است؟"

میگویم شوروی نه تنها هیچ کمکی د ریوجود آوردن د دولت صهیونیستی اسرائیل نکرده است بلکه همواره با اینکار مبارزه هم کرده است. " کمک فاطح را"

با آن موافق بودند، ولی امپریالیستها و ولت‌های زیر نفوذشان با آن برای مخالف با این طرح، آنرا بسا شکست مواجه کردند و از طرفی اعراب و یهود یان را تحریک میکردند که حاضر به همکاری با یکدیگر نباشند؛ البته تا اینجا هنوز خلق یهود آلت دست صهیوس-نیست‌های بین‌المللی، بویژه صهیونیست‌های یاریار در آمریکای واقع نشده بود. بحث بر سر این موضوع ادامه داشت تا اینکه در ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت ۳۳ رأی موافق در مقابل ۱۲ رأی مخالف و ۱۰ رأی متنع تصویب گرفت که سرزمین فلسطین از استعمار انگلستان رها شود و بدو کشور مستقل عربی و یهودی تقسیم گردد. در قطعنامه گفته میشود: «تعمیم حتما باید قبل از اول اوت ۱۹۴۸ با پایان یابد، برقراری نیروهای مسلحی که تاکنون برای حفظ مفاد آن در آنجا مستقر بوده اند، رفته رفته و حد اکثر تا تاریخ فوق فلسطین را تخلیه کنند».

شوروی از این قطعنامه حمایت میکرد. آمریکا هم البته به دلیل رأی موافق با آن داد، زیرا شاید بی‌اعتماد بود که فلسطین را از دست انگلستان خارج سازد، اما بسا اجزای کامل قطعنامه موافق نبود و فقط میخواست - انگلستان را دست ببرد و خود آرام آرام جای آنرا بگیرد. بدینجهت آمریکا پس از اینکه حساسیتهای کار خود را کرد، ترجیح داد که عملاً از اجرای قطعنامه سازمان ملل جلوگیری کند و خود در رخفا با انگلستان به سازد. قضیه کشیدید اگر تا اینکه در سال ۱۹۴۸ جنگی بین اعراب و یهودیان در گرفت و آمریکا و انگلستان

این جنگها بهانه قرارداد داد و اعلام کردند که تقسیم فلسطین بر اساس قطعنامه سازمان ملل امکان‌پذیر نیست. تا اینکه دولت آمریکا پیشنهاد کرد که فلسطین مستقیماً زیر قیمومت سازمان ملل قرار گیرد و یک دولت بین‌المللی در آنجا ایجاد گردد. کلک جالبی بود، مکانیزم آنرا سازمان ملل در دست امپریالیستها بود و میتوانستند سرایان خود را بعنوان سرایان سازمان ملل به فلسطین بفرستند و دولت دست نشانده خودشان را در دولت بین‌المللی جایزنند. دولت شوروی همچنان بر سر اجرای قطعنامه سازمان ملل متحد مبنی بر تشکیل دو دولت مستقل عربی و یهودی با فشاری مس کرد. در اینصورت اختلافین خلقی‌های عرب و یهود از بین میرفت و صهیونیزم نمیتوانست بسادگی خلق یهود را آلت دست خود سازد. اما دولت آمریکا که حاضر به قبول چنین چیزی نبود، پیشنهاد کرد که فعلاً شرایط برای حل دایمی مسئله فلسطین وجود ندارد و بهتر است یک دولت موقتی در آنجا ایجاد گردد. این تشبیه آمریکا هم نگرفت تا اینکه آمریکا و انگلستان در رخفا با یکدیگر توطئه ایچیدند و متعاقب آن انگلستان بطور ناگهانی اعلام کرد که حاضر است از حق قیمومیت خود بر فلسطین صرف‌نظر کرده و نیروهای خود را از آن سرزمین خارج سازد. البته این ظاهراً بود و در آن موقع معلوم نبود اصل قضیه چیست. ماجرا از این قرار بود که در ۲۳ مه ۱۹۴۸ یعنی یک روز قبل از این‌ها نورا انگلستان، آمریکا بطور رسمی به صهیونیستها اطلاع داد که با تشکیل دولت اسرائیل موافق است و

دست زد . اود رنطقی که در یکی از جلسات کمیته (بین الملل سوم) در سال ۱۹۶۰ کرد ، است میگوید:

"به نظر من آن نکته از اصول اساسی که باید خطرا همنامی باشد این است که حمایت از جنبش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب افتاده ، باید تنها در آن کشور هایی لازم شود ، شود که جنبش شان مراحل مقدماتی را میگذرانند . اگر بخوایم در کشور هایی که ده سال یا بیشتر تجربه مثبت پشت سرگذاشته اند یا کشورهای که هم اکنون مانند ایران (جمهوری گیلان - مترجم) قدرت را در دست گرفته اند ، همان اصل را بکار بندیم ، نتیجه اش جز این نخواهد بود که توده ها راه به در آمدن ضد انقلاب برانیم . در مقام مقایسه با جنبش های بورژوا دموکراتیک ، مسئله عبارت است از انجام و حفاظت انقلاب کابلا کونیستی ، هر قضاوت دیگری براین واقعات میتواند نتایج تاسف انگیزی به بار آورد ."

روشن است که سلطانزاده در اینجا فقط به

در دست گرفتن قدرت توسط انقلابیون و رشد جنبش انقلابی توجه دارد ، اما به ترکیب طبقاتی نیروهای انقلاب کننده ، موقعیت احزاب این طبقات و چگونگی شرکت آنها در حکومت انقلابی جمهوری شوروی گیلان توجه ندارد . بهرحال این نظریات سلطانزاده در میان سایر اعضای کمیته مرکزی حزب کونیست ایران طرفدارانی داشت ، مانند آقافیه ، پیشه وری و غیره . اگر چه این نظریات در کنگره اول حزب کونیست یا اکثریت آراء رد شده بود ، با اینحال سلطانزاده و پیشه وری و آقافیه و هواداران شان بدون توجه به نظر صریح کنگره این نظریات چسب روانه

فردای آنروز یعنی در روزیکه انگلستان از قیومیت فلسطین صرف نظر کرد ، صهیونیستها با توافق قبلی آمریکا ، قبل از اینکه سروصدای قضیه بلند شود و اخبار آن در جهان پخش گردد ، خبر تشکیل دولت اسرائیل را به جهان اعلام داشتند . دولت آمریکا هم بدون اینکه حتی ظاهراً قضیه را حفظ کند و توجه داشته باشد که موضوع هنوز در سازمان ملل مطرح است ، بلافاصله دولت صهیونیستی اسرائیل را برسمیت شناخت .

شوروی هم نه روحش از این ماجرا خبر داشت و نسه میتوانست در مقابل با آن کاری بکند . حال رفقای عزیز ما میگویند ، استالین در وجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل کمک قاطع کرد . مسلمانان بر اساس ماهیتشان هرگز نمیتوانند خود چنین دروغی بسازند . عیب کار این است که رفقا به تبلیغات ارتجاعی با حسن نیت گوش نمیدهند .

— رفقا میگویند :

"آیا تصفیه کونیستهای بزرگی مانند سلطا

— نژاد و پیشه وری مورد تأکید ما است؟"

در مورد "کونیست بزرگ" بودن یا نبودن سلطا

— نژاد و پیشه وری اصلاً چیزی نمیگوئیم فقط ماجرا

را شرح میدهم : سلطانزاده ، آقافیه ، پیشه وری و

چند تن دیگر جز "اعضا کمیته مرکزی حزب کونیست

ایران بودند و جناح رهبری حزب را که در کنگره اول

به آنها واگذار شد ، بود تشکیل میدادند . سلطانزاده

معتقد بود که ایران به انقلاب بورژوا - دموکراتیک

نیاز ندارد و یکبار باید به انقلاب سوسیالیستی

خویش را بر اقدامات حزبی تحمل کردند. آنان پیوسته شعار میدادند که انقلاب گیلان ((...)) است و حکومت انقلابی گیلان را بدید و سلسله اقدامات بر علیه مالکان کوچک، خرد و مالکان، بورژوازی ملیس و خرد و بورژوازی تشویق میکردند و بدینوسیله این اقشار و طبقات انقلابی را از انقلاب دور میساختند و بورژوازی کوچک خان جنگلی را که نماینده این طبقات انقلابی بود در چار

هراس کردند و به خیانت به انقلاب و سازش با حکومت مرکزی (مشیرالدوله) واداشتنند. سیاست چپ روانه^ن سلطانزاده، آتایف و پیشه وری در زمینه برخورد آنها با مسئله مذهب نیز عواقب وخیمی به بار آورد.

در هفته اول حکومت انقلابی گیلان، حزب کمونیست نیست تحت رهبری جناح یاد شده^۱ آ مسجد را بتکلی بست، اجرائی را سبذ همین را ممنوع کرد و فرمان چادر برداری اجباری زنان را صادر نمود. روحانیانی که با این روش حزب مخالفت میکردند، در جلو چشم مسردم بوسیله اعضای حزب مسخره میشدند و مورد اذیت و آزار قرار میگرفتند. کوچک خان در نامه ای که برای احسان الله خان بمنظور توجیه استعفای خود از حکومت مینویسد، از این وضع بدین صورت تشکایت میکند:

من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که انکار عامه، هر نهضت ملی را پیشرفت میدهد نه آهن و آتش، تبلیغات عاقدانه و نجیب مردم و احترام به عقاید و عادات ملی و مسلکی موثرتر از آمدن هزار تشون و آلات قاریه است. عقاید و عادات ملی مد های مشرق زمین و خاصه ایران نیها که همیشه مد هی اند، ز بهار هیچگونه مسردم افراطی و خشونتند نمیروند.

کلیه نهضت ها یا برای دفع دشمن است یا برای سرخ عقیده. دفع دشمن جنگجویی لازم دارد و سرخ عقیده، ملاحظت، آنم به روزمان. بعد از بررسی وقایع گذشته و مطالعه آنچه را که دیوانی نوشته شده، آیا باز هم تردید دارید که روش متخذ از طرف اینجانب موافق مصالح انقلاب بود؟

میبینیم که اگرچه کوچک خان در کن از جامعه شناسی مارکسیستی ندارد و خصلت طبقاتی خود را، خصلت ابدی تمام خلفهای ایران وحشی خلفهای خاور میداند (بعبارت "اهالی مشرق زمین و خاصه ایران- نیها که همیشه مد هی بوده اند"، توجه شود)، ولی حقایق را میتوان از گفتار شگرف کرد و آن اینکه جناح رهبری حزب کمونیست (سلطانزاده، آتایف و پیشه وری وغیره)، مرحله انقلاب را درک نکرد و تا تکلیک ها پشان مبنی بر "انقلابیگری" عبولانه است. خلاصه، خط مشی چپ روانه جناح رهبری حزب کمونیست ایران و نیز اجرائی ها و چپ روی های احسان الله خان و لشکر کشی بی موقع او به تهران، بدین اینکه موضع سیاسی و نظامی حکومت انقلابی جوان گیلان در تحکیم شده باشد، انقلاب گیلان را با شکست مواجه ساخت و قدرت به دست آمد، از تک خلق خارج شد و به دست ارتجاع افتاد.

در نتیجه این امر، پلنم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید، سلطانزاده، آتایف و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی اخراج کرد و حیدر عمو واطلی به دبیر کلی و صد ر کمیته مرکزی حزب کمونیست انتخاب میگردد. این جریان در زمان حیات

کنده بگذاریم، بهرحال، بهتر است علاوه بر نمونه ها
تشریح شده، چند نمونه دیگر را بنگونه انتقاد های
رفقاراد را اینجا فقط از زبان خود شان نقل کنیم و
دیگر به تشریح آنها نپردازیم:

"آیا عدم انجام دستور العمل لنین در گذر از
سرمایه داری و وقتی بسوسیالیزم مورد تأیید
ماست؟"

"آیا دستور انحلال احزاب کمونیست جهان
(چیزی که مائوید رستی از آن سر باز زد) مورد
تأیید ماست؟"

"آیا الگا" شورا هسا (چیزی که اصل و اساس
شوروی بود) مورد تأیید ماست؟"

"آیا بوجود آوردن محیطی که کسی، وحشی
کمونیستهای صدیق، جرات ابراز مخالفت
با نظریات او را نداشته باشند، مورد تأیید
ماست؟"

د رواق رفقا هیچ شکی در رستی این اخبار نکرده
و برای اعتماد به آن هیچ سندی را هم لانند داشته اند.

رفقا به تبلیغات کمونیستی باید بینی نگاه کرد ماند
ولی به تبلیغات شوکران، بورژوازی که لباس روشنفکران -

لیبرال و صلحان اجتماعی را به تن کرده اند، بسا
خوش بینی نگاه کرده اند، در صورتیکه درست می

بایست عکس این کار را میکردند. در واقع یک
انگیزه خوب به یک نتیجه بد انجامیده است و -

علت آنها چیزی است که اصطلاحاً میتوانیم آنرا
"آتشزدگاتینف" بنامیم، معمولاً وقتی دگاتینف

که نتیجه ذهنگیری است در جامعه رشد میکند،
ضد خود را هم بوجود میآورد. بدین ترتیب که

عده ای از عناصر صادق که دارای ذهنی فعال
و پویا هستند به مبارزه با این خشک اند پنیسی

لنن اتفاق افتاد و استالین هم در آن هیچ دستی
نداشت. البته لنین هم در آن دستی نداشت.

نتیجه

خلاصه، این فقط چند نمونه از انتقاد های رفقا
به استالین بود. رویهمرفته وجه مشخصه انتقاد ها
رفقا در دو چیز است:

الف - این انتقاد هامبتنی بر اخبار ناد رست است.

ب - شیوه برخورد رفقا با مسایل مارکسیستی نیست.

الف - این انتقاد هامبتنی بر اخبار روغ و تبلیغات

امپریالیستی سوسیالیست نمایانی مانند انیزک در و پچر

و خاتنان رانده ایمانند تروتسکی است. البته چنانکه

باز هم پیش از این گفتیم، رفقا خود انگیزه بدی در ریزش

این اخبار ناد رست نداشته اند، بلکه انگیزه آنها

حقیقت پژوهی بود. است، ولی یک اصل بسیار مهم را در

این کار خود رعایت نکردند و آن اینکه نباید تصور کرد

که دشمن نمیتواند ما را فریب دهد. البته دشمن بطور کلی

نمیتواند ما را فریب دهد، ولی این در صورتی است که هشیار

باشیم، یا به آموزش خود رامستحکم کنیم، از توده ها بیا

- موزیم و خلاصه هر یک از انتقاد های مخالفان خود را

در زا بطه د یا لکتیکی با موضع طبقاتی سیاسی گویشده

این انتقاد هامورد بررسی قرار دهیم، نه اینکه فرض را

بر "خوش قلمی" و "حسن نیت" مائو ق طبقاتی انتقاد

مائو جمله ای شبیه باین در آرد که به منظور دیگری

گفته است: "نباید تصور کرد که دشمن نمیتواند توده ها
را فریب دهد."

د گمانتستی برمیخیزند ولی چون ممکن است بعلمت اشتباه با مسئله، بجای مبارزه باد گمانتیم به مبارزها اندیشه های دگم شده بپردازند. در نتیجه، برای پذیرش " حرفهای تازه " و " اندیشه های بدیع " آماده میشوند. و در این موقع است که ترشحات ذهنی مالمیخولیائی روشنفکران لیبرال و دروغپردازی مرتجعان لیبرال نما فرصت مییابد تا خود را به عنوان این حرفهای تازه و اندیشه های بدیع جا بزنند. و قیقا بدین جهت است که رفقای ما، نوشته های استالین را در باره " جامعه شناسی مارکسیستی " بدو تعمق کافی در آن و یاد بینی، " بینش تک خطی " می نامند و تحلیل و تفسیر او را از ما رکنین - لنینیم، بسا تحقیر " تصورات نوشته های استالین " خطاب می کنند، ولی حرفهای بی سروته مبلغان بورژوازی مانند و دیگر وزیر (و ناقلان) ای دلولوی بورژوازی در میان - طبقه کارگر تروتسکی و غیره) را در مورد " سوسیالیزم در یک کشور " و گویا " توصیه " لنین به گذار سرمایه داری دولتی به سوسیالیزم، بدین احساس مزیا نه شك و لزیم تحقیق در باره آنها و با اعتماد کامل میپذیرند. د گمانتیم چیزیدی است که سبب جمود و رکود اندیشه و شکست در عمل میگردد، ولی آتش گمانتیم هم چیز بدی است که سبب بی اعتمادی بوی اعتنائی نسبت به تجربیات تاریخی بشر، تلقی علم به عنوان د ریاضت های ویژه فردی و نه بعنوان یک پرسوه اجتماعی و در نتیجه افتادن به ورطه ابداع گری اند وید و آلیستی، تبدیل شدن به آلت دست تبلیغات سمسم بورژوازی

و غیره میگردد.

اگر نخواهیم در مقابل به باد گمانتیم دچار آتش د گمانتیم بشویم باید در برخورد باد گمانتیمها، شیوه عمل زبیرا برگزینیم؟

۱- در برخورد باد گمانتیمها موضع حقیقت پژوهی داشته باشیم، نه موضع استفاده خواهی صرف موضع اجتماعی، نه موضع فردی، و کوشش برای اثبات وجود مستقل خود.

۲- شیوه کار د گمانتیمها، زمینه مادی د گمانتیم د رکاره زدن د گمانتیمها و نتیجه انحرافات د گمانتیمی را مورد بررسی قرار دیم.

۳- اندیشه های دگم شد مرآه ا از وجود د گمانتیمها و بعنوان پدید ای مستقل که هیچ ربطی بوجود د گمانتیمها ندارد مورد بررسی قرار بدیم. ممکن است کسی ما تورا خدا بداند، البته این کار غلط خود مسئله قابل مطالعه ای است ولسی در ضمن هیچ ربطی هم باین حقیقت ندارد که خواندن آثار ما تورا حتما برای ما لازم است و حتی ربطی هم به این حقیقت ندارد که اشتباه اصولی در اندیشه های ما تورا وجود ندارد. " ولوا ینکما ین د حقیقت از زبان د گمانتیمها هم بیرون آمد باشد.

د گمانتیمها فرمول هار ا ن فهمید، حفظ میکنند ولی ما فرمولها را مورد تحلیل قرار میدیم و آنها را می آموزیم تا در ربطه با شرایط از آنها استفاده کنیم. د گمانتیمها الگوها را اگر کورانه تقلید میکنند، ولی ما الگوها را برای تحلیل شرایط مشخص مورد استفاده قرار

مید هم • دکانیستها جمله های استالین را حفظ می کنند ، ولی اگر فقط شیوه تفکر ((۰۰)) او را که مبتنی بر ((۰)) تامل و تحقیق است و در نظر و قاطعیت در عمل استعمیاً موخند ، د یگر هرگز دکانیست نبودند . استالین ، چه در امور نظامی و چه در امور سیاسی ، نخست بطور وسیع بحرف و استدلال همه گوش میداد در باره مسئله تحقیق میکرد ، خود در باره آن میآید و آنگاه با قاطعیت تصمیم میگرفت • ما باید این شیوه او را بیاموزیم و در برخورد عملی با مسائل بکار ببریم •

بید رفقا ، چنانکه باز هم نشان دادیم ، در برخورد با مسائل مربوط به استالین نه به ماتریالیزد یا لکمیگ اتکاد ارنده به جامعه شناسی مارکسیستی (مارتیا- لینی) تاریخی • این موضوع را ما قبلاً با ذکر نمونه هایی تشریح کرده ایم و در اینجا نیز بد نیست علاوه بر نمونه های تشریح شده ، نمونه دیگری را هم ذکر کنیم :

رفقا در چند مورد علت پیدایش روزیونیزم - جدید را در شوروی شیوه های برخورد شخص استالین با مسائل دانسته اند • از آنجمله تاثیر تربیتی استالین بر روی حزب • باید بگوئیم که این قانون نه تنها نمیتواند تحولات یک جامعه را آنهم در یک شرایط انقلابی و آنهم در شرایط بزرگترین انقلاب تاریخ بشری توجیه کند ، بلکه حتی توجیه کننده خصلتها و اساسی یک دانشآموز هم نیست • رفقا قانونی را که بر عهد و ده یک کلاس درس هم نمیتواند حاکم باشد ، بر کل یک جامعه حاکم دانسته اند •

یعنی ، فردی بیاید و بر اساس یک الگوی خاص

افراد جامعه را بصورتی تربیت کند که عده ای به روزیونیزم وعده ای هم به مطیع روزیونیزم ها تبدیل شوند • ((۰۰۰)) شخص کیست و نمایندۀ چه طبقه ای است ((۰۰۰۰۰)) تربیتی را از کجا میآورد ؟ چرا جامعه او را میپذیرد • سپس طبقات کجایند ؟ دینامیزم تاریخ چکاره است ؟ اینها همه سئوالاتی است که از جانب رفقا بسی جواب مانده و اگر بخواهیم بر مبنای روح نوشته رفقا به آنها جواب بدیم میتوانیم بگوئیم که نقش رهبری و آن هم به معنی تاثیر فرد بر جامعه ، می تواند بر تمام عوامل دیگر فائق آید و تعیین کننده همه چیز شود بطوریکه بسادگی میتوانیم در یک شرایط واجد اجتماعی و نوع رهبری کاملاً متغایر مانند لنین و خروشچف داشته باشیم و بقول خود رفقا میتوان شرایط جامعه را "بسهولت از دو طرف معادله حذف کرد" • در باره "منشا" این نظر رفقا زیاد حرف زده ایم و اکنون دیگر به آن نمی پردازیم • در اینجا بد نیست که به علت اهمیت خود نمونه مورد بحث ، آنرا از دیدگاه خودمان مورد بحث قرار دهیم •

ما علت پیدایش روزیونیزم جدید را در مقاله "استالینیزم و مسئله بوروکراسی در کشورهای سوسیالیستی" مورد بحث قرار داده ایم ، ولی متأسفانه رفقا آن را یکسان ندیده گرفته اند •

روزیونیزم جدید ایده تئولوژی بورژوازی شکست

خورد، ولی ناپود. نشد، کشورهای سوسیالیستی است که پس از یک سرکوب بسیار شدید در زمان استالین، در لباس حکومت تکنوکراتها و بوروکراتها از طرفی و تولید کنندگان و معامله گران قاچاق کالاها و مصرفی از طرفی دیگر ظاهر شد و - سرعت رشد کرد، تا اینکه در اوائل سالهای ۶۰ موقعیت حاکم را بدست آورد.

اتحاد شوروی در نخستین سالهای حکومت استالین دارای یک خرد، بورژوازی بسیار عظیم بود، علاوه بر این بقایای بورژوازی هم هنوز در جامعه وجود داشت. طبقه کارگر در جهت محور ((.....)) خرد، بورژوازی و بقایای بورژوازی (هرگونه تولید بازرگانی و امور مالی مستقل) گمبسته بود. برای از بین بردن - خرد، تولید و بازرگانی و امور مالی مستقل میبایست یک اقتصاد عظیم و متمرکز دولتی مبنی بر برنامه سه ایجاد نمود. زیربنای مادی این اقتصاد صنعتی شدن کامل تولید چه در بخش کشاورزی و چه در تولیدات شهری بود. در کنار این جریان - مبارزه عظیم فرهنگی و ایدئولوژیک نیز در بین پرولتا - ریا و خرد، بورژوازی در جریان بود. جناح بندی و جدالهای درون حزب انعکاسی از این مبارزه عظیم خارج از حزب بود. استالین و جناح اکثریت طرفدار او نمایند، پرولتاریا بودند که بر صنعتی کردن کامل کشور و ایجاد اقتصاد متمرکز دولتی و اشتراکی کردن کشاورزی، یعنی نابودی کامل

بورژوازی و خرد، بورژوازی در تولید، بازرگانی و امور مالی تاکید داشتند. تروتسکی، زینوویف کامنف، بوخارین و هوادارانشان جناحهای اقلیت نمایند، منافع بورژوازی و خرد، بورژوازی را تشکیل میدادند که صنعتی کردن کشور، ایجاد اقتصاد متمرکز دولتی و اشتراکی کردن کشاورزی را تحت عناوین مختلفی مانند مخالفت با تز "سوسیالیزم در یک کشور" و دفاع از انقلاب واحد سوسیالیستی جهانی در کشورهای پیشرفته، صنعتی اروپا محکم میکردند. از جمله تز "انقلاب مداوم" تروتسکی حاکی از این بود که پیروزی سوسیالیزم در شوروی تنها در صورت حمایت مستقیم و نظامی دولتهای سوسیالیستی آینده و کشورهای صنعتی اروپا امکان پذیر است. آنها فقط قصد کردند چنین تئوریهای شکست طلبانه ای اکتفا نمیکردند بلکه به بهانه های مختلف سنگ در پیش پای صنعتی کردن کشور میانداختند تا مرگ خرد - بورژوازی و بقایای بورژوازی را به تعویق اندازند. بوخارین از منافع کولاک هادر جریان اشتراکی کردن کشاورزی شدیداً حمایت میکرد. تروتسکی بیشرمانه شمار شکست طلبی میداد و میگفت بنای سوسیالیزم در یک کشور ممکن نیست، دولت شوروی قادر نیست با اتکا به نیروی خلق، سوسیالیزم را بسازد و حتی میگفت باید برای صنعتی کردن - کشور امتیاز رشته های مختلف صنعتی را به شرکتهای امپریالیستی خارجی داد. او در کتاب

در واقع تروتسکی ضمن دادن شعارهای تو خالی کوسمبولیستی، میخواست با زدن اتهام "موضع متحجر ملی" به اکثریت طرفداران استالین از طریق ارباب سیاسی بروحیه حریف را ضعیف سازد و با حمله به "استقلال از راه انفراد توأم با قناعت" توده ها را بغریب و به خوان کرم امپریالیستها تطمیع کند تا بتواند "جهت یابند" درست در بازار جهانی "و" سیاست امتیازات "خود را که یک توطئه کثیف خائنانه بر علیه اتحاد شوروی

به سود کمپانی های امپریالیستی استعرضه کند. خلاصه حرف این به اصطلاح "پیامبر مسلح" - (بقول آقای دوپچریادوی مزدور اگرومیست لندن)

این است که باید بر علیه به اصطلاح "تئوری ارتجاعی سوسیالیزم در یک کشور" با معرفت به "برتری نیروهای تولیدی جهانی" به "سیاست امتیازات" متوسل شد، یعنی بطور خلاصه "کمک" از کمپانی های بزرگ امپریالیستی برای مقابله با "سوسیالیزم در یک کشور" که به زعم او یک تئوری ارتجاعی است. بهرحال، اپوزیسیون اقلیت در حزب، نمایندگان منافع خرد، بورژوازی و بقایای بورژوازی داخلی

از سوسی و منافع بورژوازی بزرگ امپریالیستی جهان از سوی دیگر بودند. طبقه کارگر با رهبری استالین به قلع و قمع آنان پرداخت و این خائنان و ناقان ایدئولوژی بورژوازی را از صفوف حزب طبقه کارگر قاطعانه و بیرحمانه بیرون ریخت.

"زندگی من" خود چون نتوانست درباره این توطئه خائنانه خود سکوت کند، به ناچار به کمک ترین بیان، چنانکه تا حد ممکن کسی چیزی از آن نفهمد، بدان اشاره کرده است.

او میگوید:

"برای اینکه مرکز هد رولینگ از اشتباهات در محاسبه منون بماند، از کارشناسان آمریکایی نظریه خواستم که بعد ها از طرف کارشناسان آلمانی تشکیل شد. من کوشا بودم کار تازه خود را تنها با وظایف جاری اقتصادی، بلکه با مسایل اساسی سوسیالیزم نیز ارتباط دهم. در مبارزه با موضوع مشخص ((...)) به مسائل اقتصادی "استقلال" ((...)) توأم با شناخت وظیفه خویش را در این دیدم

سیستی بر اساس ضریبهای مقایسه ای از اقتصاد خودمان و اقتصاد جهانی بر نیروهای جهان تنظیم کنیم. این وظیفه از غرورت جهت یابی درست در بازار جهانی قاش میشد که میبایست به سهم خود در واردات و صادرات و سیاست امتیازات سودمند آید. مسئله ضریبهای مقایسه ای که از معرفت به برتری نیروهای تولیدی جهانی بر نیروهای ملی ناشی میشود، بنا بر هسته اش پیگیری علیه تئوری ارتجاعی و سوسیالیزم در یک کشور بود و من در مورد مسائل کار تازه ام گزارشهایی دادم و کتابها و بروشورهائی نوشتم

۱- تکیه بر روی کلمات از ماست.

۲- تکیه بر روی کلمات از ماست.

۳- ل. تروتسکی، زندگی من، ۱۳۴۴ - (چاپ دوم)، صفحه ۵۰۱ - ۵۰۰.

به آندند. تازه، آنها هم کارگری در شرایط کارگران از بند رسته شوروی، نه عملی در کشوری مانند ایران) در اواخر حکومت استالین، وحدت صفوف طبقه کارگر و تسلط بلامناع آن بر ارکان جامعه عملی شده بود و به نظر میرسید که بورژوازی بکلی نابود گردیده است. این وضع تا سالها پس از مرگ استالین نیز ادامه داشت، ولی در واقع بورژوازی بطور کلی نابود نشده بود و این بار در دو شکل جدید ظاهر شد و بسرعت رشد کرد، یعنی شکل قشر ممتاز تکنوکراتها و بوروکراتها و نیز تولید کنندگان و فروشندگان قاچاق کالاها، مصرفی ارزهای خارجی و غیره. در واقع طبقه کارگر با رهبری استالین از بورژوازی و خرده بورژوازی که پس از سرکوب با لباس دیگری ظاهر شده بود شکست خورد. این شکست سالها پس از مرگ استالین و با روی کار آمدن روزنیستها به مرحله کیفی خود رسید و ظاهر شد.

اما چرا طبقه کارگر با رهبری استالین، از روزنیونیزم جدید شکست خورد؟ این موضوع به عدم شناخت و بی تجربگی تاریخی حزب طبقه کارگر در مورد مبارزه با خرده بورژوازی و بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی و نیز عدم شناخت اشکال جدید بورژوازی است، بطوری که استالین پس از نابود کردن بورژوازی و خرده بورژوازی تولیدی، بازرگانی و مالی اعلام داشت که در جامعه شوروی دیگر بورژوازی و خرده بورژوازی

ظهور نکرده و اینان در حزب دارای پیروان دیگری است.

نابود کردن خرده بورژوازی عظیم شوروی آن روزگار و ایدئولوژی او به علت رخنه گری موزیانا به علت امکانات وسیع اجتماعی و فرهنگی اش و به علت اینکه حزب دولت را میتواند از درون فاسد کند، نیاز به یک مبارزه هشیارانه وسیع، همه جانبه و خشن داشت. چنین مبارزه ای در تاریخ سابقه نداشت و استالین نخستین رهبر مبارزه همه جانبه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با خرده بورژوازی بود و درست به همین دلیل هم هست که خرده بورژوازی جهانی، بطور دیوانه واری از او نفرت دارد. بهر حال، خرده بورژوازی و بقایای بورژوازی در جامعه شوروی، در زمان استالین شکستی سخت و قاطع خورد، دستش از تولید بازرگانی و امور مالی بطور کامل قطع گردید. ناگفته نماند ایدئولوژی بورژوازی به صفوف انقلابی و رحمانه ((...)) گردیدند. روشنفکران منحرف که خط مشی ضد پرولتری داشتند و بکار بدنی فرستاده شدند (در واقع آنچه را که مبلغان امپریالیسم با آنه و ناله، "شکجه و اردوگاه کار اجباری" و غیره مینامند، چند سال کار بدنی روشنفکران خائن و منحرف است. آقای سولژی نیتسین تمام داد و فریاد رخنه دیوانه وارش برای این است که ۸ یا ۹ سال مجبور شده است کارگری کند. کاری که میلیونها کارگر روی زمین خراسر عمرشان مجبور

بورژوازی وجود ندارد در حالیکه چنین نبود و بورژوازی در اشکال جدیدی ظهور کرد و آغاز برزند نمود، تا اینکه در سالهای ۶۰ موضع مسلط را در جامعه بدست آورد. اما آیا شکست طبقه کارگر از بورژوازی اجتناب ناپذیر بود؟ آری اجتناب ناپذیر بود، زیرا این تجربه ای بکر بود که برای اولین بار در تاریخ انجام میگرفت و کسی در آن زمان چیزی از این مسئله نمیدانست. تازه هنوز هم پیرای سالها مسئله برای بسیاری از حتی کمونیستهای صادی هم روشن نشده است.

رفقا البته به حق رویزیونیسم جدید را بسک پدید می آورند در جنبش کمونیستی میدانند ولی به جای اینکه مسئله را از دیدگاه طبقاتی تحلیل کنند و اگر مادی تحلیل خود اشتباهاتی داریم آن را از دیدگاه جامعه شناسی مارکسیستی بررسی نمایند، از دیدگاه فرضیه عامل ها که فرضیه ای ایدئو-آلیستی است، و با تاکید بر نقش تاریخ ساز شخصیت میخواهند مسئله را حل کنند. البته ما به صمیمیت رفقا اعتماد داریم، ولی اشتباهاتی را هم که در مورد آنان به نظرمان میرسد رفیقانه گوشزد میکنیم.

در خاتمه لازم میدانم مسئله ای را که در این مقاله یکبار بطور ضمنی به آن اشاره کرده ام در اینجا به علت اهمیت مسئله این بار بطور مشخص بیان کنم:

امپریالیستها مارکس و انگلس و لنین و استالین را دشمن خوبی خود میدانند و از همه آنها تا حد ممکن متنفرند. ولی چرا در تبلیغات

خود توجه اساسی شان در حمله استالین است؟ آیا براستی آنان از استالین بیشتر متنفرند؟ به نظر ما این موضوع اهمیت چندانی ندارد و علت اصلی حمله امپریالیستها به استالین این است که خرد، بورژوازی جهان و ویژه روشنفکران خرد - بورژوازی از استالین شدیدا نفرت دارند و این زمینه بسیار خوبی برای تبلیغات ضد کمونیستی است و امپریالیزم آگاهانه بر این نکته تاکید میکند. اما چرا استالین مورد تنفر ویژه خرد، بورژوازی است؟ برای اینکه مارکس، انگلس و لنین هرگز مبارزه ای عملی علیه خرد، بورژوازی نکردند. آنها لایه تیز حمله شان بسوی بورژوازی بزرگ بود. اما استالین وظیفه تاریخی ناپدید کردن خرد، بورژوازی را در کشور شوروی که دارای یکه خرد، بورژوازی عظیم بود، به عهده داشت. او - خرد، بورژوازی را قلع و قمع کرد و صدای روشنفکرا - نشر را خفه نمود. بدینجهت است که از نظر روشنفکران خرد، بورژوازی استالین کسی است که در واقع تفاوتی با هیتلر ندارد و بدینجهت است که امپریالیستها برای برانگیختن خرد، بورژوازی علیه کمونیسم، استالین را هدف حمله به کمونیسم قرار داده اند، بنابراین به نظر ما، این گفته رفقا که "امپریالیستها اول استالین را سمبل کمونیسم شمرده و سپس با حمله به او انگلس گذاردن بر نکات و بزرگ کردن آنها، کمونیسم را بی اعتبار میسازند" نادرست است. نکته هائی

بورژوازی وجود ندارد در حالیکه چنین نبود و بورژوازی در اشکال جدیدی ظهور کرد و آغاز برزند نمود، تا اینکه در سالهای ۶۰ موضع مسلط را در جامعه بدست آورد. اما آیا شکست طبقه کارگر از بورژوازی اجتناب ناپذیر بود؟ آری اجتناب ناپذیر بود، زیرا این تجربه ای بکر بود که برای اولین بار در تاریخ انجام میگرفت و کسی در آن زمان چیزی از این مسئله نمیدانست. تازه هنوز هم پیرای سالها مسئله برای بسیاری از حتی کمونیستهای صادی هم روشن نشده است.

رفقا البته به حق رویزیونیسم جدید را بسک پدید می آورند در جنبش کمونیستی میدانند ولی به جای اینکه مسئله را از دیدگاه طبقاتی تحلیل کنند و اگر مادی تحلیل خود اشتباهاتی داریم آن را از دیدگاه جامعه شناسی مارکسیستی بررسی نمایند، از دیدگاه فرضیه عامل ها که فرضیه ای ایدئو-آلیستی است، و با تاکید بر نقش تاریخ ساز شخصیت میخواهند مسئله را حل کنند. البته ما به صمیمیت رفقا اعتماد داریم، ولی اشتباهاتی را هم که در مورد آنان به نظرمان میرسد رفیقانه گوشزد میکنیم.

در خاتمه لازم میدانم مسئله ای را که در این مقاله یکبار بطور ضمنی به آن اشاره کرده ام در اینجا به علت اهمیت مسئله این بار بطور مشخص بیان کنم:

امپریالیستها مارکس و انگلس و لنین و استالین را دشمن خوبی خود میدانند و از همه آنها تا حد ممکن متنفرند. ولی چرا در تبلیغات

بر میگردد اند. به نظر رفقا از این دو کار، کدامیک نقطه ضعف است و امپریالیستها روی کدامیک انگشت میگذارند و بقول رفقا "بزرگش میکند"؟ ما باید از تبلیغات امپریالیستها در این مورد درس منفی بیاموزیم. اما در مورد سمبل کمونیزم دانستن استالین باید بگوئیم که مارکسیست - لنینیستها هم با امپریالیستها هم عقیده اند و فقط این تروتسکیستها و رویزیونیستها هستند که این موضوع را قبول ندارند.

"سازمان چریکهای فدائی خلق"

را که امپریالیستها بر آنها انگشت میگذارند فقط از نظر بورژوازی و خرد و بورژوازی نقطه ضعف است، از نظر ما نیست. مثلاً فرستادن روشنفکران منحرف به کار بدنی، که امپریالیستها از آن به نام "ارد و گاههای کار اجباری" نام میبرند و تاکید اساسی بر روی آن دارند، چیزی است که وسیعاً باید مورد استفاده ما قرار گیرد. مثلاً جلال آل احمد نویسنده معروف سوسیالیست - فتودال معاصر ایران معتقد است که نباید ماشین به روستا برود، زیرا اصالت روستا را از بین میبرد. او را نمیتوان با بحث وجدل قانع ساخت، عیب اصلی قضیه این است که او تاکنون برای خوردن کوره و استفاده از تعطیلات به روستا رفته، حال باید او را یکبار هم برای شخم زدن با گاو بروستا فرستاد تا به لزوم رسوخ ماشین در روستا پی ببرد. معلم است که امپریالیستها روی کار ما داد و قال را خواهند انداخت، اما از نظر رفقا در کجای این کار نقطه ضعفی ولو کوچک وجود دارد که بتوان به تبلیغات امپریالیستها درباره آن بهار "بزرگ کردن"، را اطلاق کرد. استالین سولووه - نیشین را بکار بدنی میفرستد. رویزیونیستها او را به آپارتمانهای بلوار گورکی (محل نویسنده)

۱- از نظر مارکس و انگلس، سوسیالیستها ی فتودال فقط از این نظر سوسیالیست هستند که سوسیالیزم دشمن سرمایه داری است. مارکس، انگلس، مانیفست حزب کمونیست، انتشارات - سازمان چریکهای فدائی خلق.

گرایش بر است

در سیاست خارجی جمهوری خلق چین

آبان ۱۳۵۳

سازمان چریکهای فدایی خلق

گرایشی به راست
در سیاست خارجی جمهوری خلق چین

اصولا پرسیده نمی است که آیا یک کشور سوسیالیستی میتواند سیاستی برخلاف منافع سایر خلقها انتخاب کند ؟ جواب ما اینست که آری میتوانست . اما مگر در کشور سوسیالیستی پرولتاریا حاکم نیست مگر پرولتاریا کمی نیست که هیچکس را استثمار نمیکند و با استثمارگران منافع مشترک ندارد پس چگونه ممکن است که یک کشور سوسیالیستی بتواند در مقابل سایر کشورهای سیاستی ضد خلقی داشته باشد ؟ میگوئیم علت این امر در دو چیز است

الف. نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی .

ب. اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی .

این دو مسئله را یک به یک توضیح میدهیم :

الف. نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی . پس از انقلاب سوسیالیستی اگرچه بورژوازی سرنگون میشود و حکومت از دستش خارج میگردد ولی از بین نمیرود . بلکه باقی میماند و حتی بقول لنین مقاومتش صد چندان میگردد . جامعه سوسیالیستی میبایست شرایط نابودی کامل بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی

آن را فراهم نماید و زمینه مادی را برای ایجاد جامعه کمونیستی آماده سازد . بدینجهت طبعا باید همراه با بنای سوسیالیسم، بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی آن بتدریج بسوی نابودی برود . اما این فقط در صورتی است که بنای سوسیالیسم و مبارزه همه جانبه با بورژوازی همواره موفقیت آمیز باشد و دچار پس روی یا شکست نگردد . زیرا جامعه سوسیالیستی یک جامعه بی طبقه نیست که در آن تضاد طبقاتی حل شده باشد که بلکه بورژوازی و پرولتاریا هنوز در آن وجود دارند . منتها جایشان با هم عوض شده . دیکتا - توری بورژوازی به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل شده . یعنی طبقه کارگر حکومت را بدست آورده تا با اعمال قدرت دولتی ، جامعه بی طبقه (جامعه کمونیستی) را بسازد . در جامعه کمونیستی چون طبقات و تضاد طبقاتی از بین میروند دیگر بازگشت سرمایهداری بهیچوجه ممکن نیست . اما در جامعه سوسیالیستی چون تضاد طبقاتی هنوز وجود دارد و فقط جهت حاکم تضاد عوض شده است ، بنابراین امکان عوض شدن مجدد جهت حاکم تضاد باز هم وجود دارد و ممکن است سرمایهداری بازگردد . به عبارت روشن و صریح سوسیالیسم در راهی از انقلاب پرولتری است که هنوز به پیروزی مطلق نرسیده

۱ . به تئوری " جهش آرام " استالین در کتاب زیانشناسی او توجه شود .

با تبدیل تولید اشتراکی به تولید تمام خلقی، یعنی با تبدیل تعاونیهای اشتراکی دهقانان و پیشه‌وران به بنگاههای دولتی، این شکل از بورژوازی هنوز در تولید کشاورزی تمام کشورهای سوسیالیستی وجود دارد.

۳. قشر ممتاز. این قشره آخرین شکل بورژوازی است که باید در جامعه سوسیالیستی از بین برود. قشر ممتاز که تشکیل شده است از روشنفکران و اریستوکراسی کارگری (قشر بالای کارگران) خطرناکترین شکل بورژوازی در جامعه سوسیالیستی است، زیرا افراد همین قشر است که در لباس بسروکرات و تکنوکرات تمام اداره امور حزب و دولت را در اختیار دارند و می‌توانند با افزایش حقوق و امتیازات خویش، سوسیالیزم را آرام و بتدریج به کاپیتالیزم دولتی تبدیل کنند و خود بعنوان بورژوازی بسروکراتیک خلق را از طریق حقوقها و امتیازات عالی خویش استثمار نمایند و سپس هم زمینه را برای احیای سرمایه‌داری خصوصی فراهم سازند (نمونه یوگسلاوی).

۴. در زمان سواستفاد میچیان. در نتیجه تسلط قشر ممتاز بر اداره امور حزب و دولت، سانترالیزم دموکراتیک ضعیف و حتی ناپسود میشود و در نتیجه دزدی، رشوه‌گیری، سواستفاده از اموال دولتی و تولید و فروش قاچاقی برخی

است. هنوز مبارزه با بورژوازی ادامه دارد منتها فقط شکل مبارزه و موقعیت طرفین مبارزه عوض شده است. پیروزی مطلق پرولتاریا به معنی محو کامل طبقات است و این فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است.

حال ببینیم که بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به چه صورتهایی میتواند وجود داشته باشد. در جامعه سوسیالیستی بورژوازی دارای چهار شکل میتواند باشد:

۱. تولید کنندگان بازرگانان و رباخسوران بزرگ و کوچک مستقل. اینان در نخستین مراحل ساختار سوسیالیسم همراه با صنعتی شدن و متمرکز شدن توزیع و تولید از بین میروند. در شهری این شکل از بورژوازی در زمان استالین از بین رفت ولی در چین هنوز هم بقایای آن وجود دارد.

۲. تولید کنندگان اشتراکی. پس از بسرقراری سوسیالیزم چون زمینه ایجاد تولید و توزیع متمرکز با مالکیت تمام خلقی هنوز فراهم نیست، به ناچار با رهبری دولت، تعاونیهای تولیدی یا واحدهای تولیدی اشتراکی بوجود می‌آید که در واقع بنگاههای شرانکی عدای دهقان یا عدای پیشه‌ور است که تحت حمایت دولت سوسیالیستی قرار دارد. این دسته از تولید کنندگان نیز بهر حال بقایای بورژوازی هستند.

کالاهای مصرفی و لوکس رواج پیدا میکند و شکل جدیدی از بورژوازی بوجود میآید که آنها را قشر دربان و سواستفاد مچیان مینامیم. این قشر پیوند محکمی با قشر ممتازیاد شده دارد و اصولاً تشنگی از افراد همان قشر است.

از چهار شکل یاد شده، دو شکل اخیر از بورژوازی یعنی قشر ممتاز و قشر دربان و سواستفاد مچیان که تقریباً هر دو قشر از افراد واحدی تشکیل شده، در صورتی که هوشیارانه با آنها مبارزه نشود، دارای منافع می باشد و پیشرفتهای اقتصاد ملی به سود آنها نیز هست. آنها بسا استفاده از موقعیت ممتاز خود در دستگاه حزب و دولت در خط مشی آن اثر میگذارند و اقتصاد ملی را به سویی که منافع خودشان را بیشتر تامین کند هدایت مینمایند.

اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلقها را که تضادی فرعی و غیر آنتاگونیستی است تشدید میکنند و بخت میگیرند و از این طریق منافع ملی "میهن سوسیالیستی" را که در واقع منافع قشر خودشان است هتک میکنند و آنرا بر منافع کلی و عمومی خلقها ترجیح میدهند.

البته برای پرولتاریای کشور سوسیالیستی، منافع میهن سوسیالیستی نیز مطرح است؛ ولی این جزئی از منافع کلی و عمومی جنبش سوسیالیستی جهانی است و هرگاه که با آن در تضاد قرار بگیرد مسلماً دومی اصل است و منافع میهن

سوسیالیستی باید جدا شود. پرولتاریای یک کشور بطور کلی جزئی از کل پرولتاریای جهانی است و طبق قانون دیاکتیک، بین جز و کل به هر حال تضاد وجود دارد و این تضاد اگر چه فرعی و غیر آنتاگونیستی ولی میتواند مورد استفاده قرار گیرد. امپریالیستها از تضادهای فرعی بین پرولتاریای کشورهای خودشان (یعنی کشورهای امپریالیستی) با پرولتاریا و بطور کلی زحمتکشان تمام جهان استفاده میکنند و با کاپیاش شریک کردن پرولتاریای کشورهای خودشان با منافع استعماری بورژوازی که خود از غارت خلقها به دست میآورند آنان را اپورتونیست و رفرمیست میکنند و بقول لنین در کشور خودشان "صلح اجتماعی" بوجود می آورند. بورژوازی کشورهای سوسیالیستی نیز با رخنه در رهبری حزب و دولت جامعه خود سعی میکنند از این شیوه عمل امپریالیستها درس بگیرند. خط مشی اقتصاد جامعه را بر پایه منافع ملی بنا میکنند و بازرگانی خارجی را به سوی سودهای استعماری هدایت مینمایند. شعارشان برای توده های درون جامعه، رفاه روزافزون زندگی است و در باره لزوم کمک به انقلابهای سایر خلقها سکوت میکنند یا با بازی توخالی ادبی و مسئله را باست مالی مینمایند. در نتیجه سطح زندگی توده ها در داخل کشور سوسیالیستی ارتقا می یابد و ساعت کار کاهش پیدا میکند اما بقیمت

کالاهای مصرفی و لوکس رواج پیدا میکند و شکل جدیدی از بورژوازی بوجود میآید که آنها را قشر دربان و سواستفاد مچیان مینامیم. این قشر پیوند محکمی با قشر ممتازیاد شده دارد و اصولاً تشنگی از افراد همان قشر است.

از چهار شکل یاد شده، دو شکل اخیر از بورژوازی یعنی قشر ممتاز و قشر دربان و سواستفاد مچیان که تقریباً هر دو قشر از افراد واحدی تشکیل شده، در صورتی که هوشیارانه با آنها مبارزه نشود، دارای منافع می باشد و پیشرفتهای اقتصاد ملی به سود آنها نیز هست. آنها بسا استفاده از موقعیت ممتاز خود در دستگاه حزب و دولت در خط مشی آن اثر میگذارند و اقتصاد ملی را به سویی که منافع خودشان را بیشتر تامین کند هدایت مینمایند.

اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلقها را که تضادی فرعی و غیر آنتاگونیستی است تشدید میکنند و بخت میگیرند و از این طریق منافع ملی "میهن سوسیالیستی" را که در واقع منافع قشر خودشان است هتک میکنند و آنرا بر منافع کلی و عمومی خلقها ترجیح میدهند.

البته برای پرولتاریای کشور سوسیالیستی، منافع میهن سوسیالیستی نیز مطرح است؛ ولی این جزئی از منافع کلی و عمومی جنبش سوسیالیستی جهانی است و هرگاه که با آن در تضاد قرار بگیرد مسلماً دومی اصل است و منافع میهن

معامله با سرنوشت خلق‌های خارجی، بند و بست با امریالیستها و عالیشان و غیره. البته در این قضیه منافع توده‌های کشور سوسیالیستی آنسی و ناچیز است و سود اصلی نصیب خودشان میگردد. روز بروز شرایط زندگی اشرافی تری برای خود فراهم میسازند و زمینه را برای احیای کامل سرمایه‌داری آماده می‌نمایند. اما همین منافع آنی و ناچیزی هم که برای توده‌های جامعه خود در نظر میگیرند می‌تواند زمینه مادی رواج اپورتونیزم را در بین آنان فراهم سازد. همچنانکه لنین بخوبی تشریح کرده است، علت رواج اپورتونیزم، سوسیال-شونینیزم و بقول خود او "سوسیال-خیانت پیشگی" در بین کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و رونق کار کائوتسکی‌ها، مک‌نالدها و شاید مان‌ها هم همین شریک شدن پرولتاریا در منافع استعماری "خودی" است و لوبخدهار ناچیز. با این حساب روشن است که چه خطر عظیمی از جانب بورژوازی بوروکراتیک کشورهای سوسیالیستی، نظام سو-سیالیستی آنان را تهدید میکند. خطری که توده‌های از بند رسته این کشورها را میتواند بدون مقاومت آرام آرام تباه سازد و دساره بدام سرمایه‌داری ببنداند. همانگونه که شرکت در منافع استعماری بورژوازی "خودی"، پرولتاریای انقلابی اروپا را تباه ساخت و لنین - نختها و روزالوکزا بورها را از در خاسج نمود و هم اکنون پرولتاریای آمریکا را به برد‌های

طبیع سرمایه‌داری تبدیل کرده است. آنچه گفتیم در مورد جامعه سوسیالیستی بطور کلی بود، اکنون ببینیم آیا در جمهوری خلق چین نیز چنین خطری بطور مشخص وجود دارد؟

مناسفانه از اوضاع داخلی و از تحولات حزب کونیست چین بویژه پس از شکست ماجرا - جوئی جاه طلبانه لنین پیائو اطلاع زیادی در دسترس نیست. در مورد زندگی اقتصادی - اجتماعی خلق چین هم چنانکه از آثار و نوشته‌های خود چینیا و کتابها و مقالاتی که بازید کنندگان خارجی از چین نوشته‌اند بر می‌آید، شاهدی بر رشد زیاد اشکال یاد شده بورژوازی نمیتوان دید. البته هنوز در چین تولید کنندگان مستقل وجود دارند و هنوز واحدهای تولیدی اشتراکی به واحدهای تولیدی تمام خلقی تبدیل نشده است. ولی این دو شکل از بقایای بورژوازی نه تنها در حال رشد نیستند، بلکه روز بروز افول مییابند و نفوذ تعیین کننده‌ای نیز در حزب و دولت ندارند. در مورد قشر ستار هم میتوان گفت که نشانی از حقوق و امتیازات عالی برونشی دیده نمیشود. در مورد دران و سواستفاده‌چیان هم به تبعیت از مورد قبل، باز وضع به همین ترتیب است. اما چنانکه از اخبار سیاسی پراکنده‌های که به هر صورت از داخل چین به خارج نفوذ میکند استنباط میشود، پس از ماجراجوئی لنین پیائو که

علت دیگر:

ب. اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی. یک خط مشی ناسیونالیستی و حتی شوینیستی در سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی ممکن است ناشی از اشتباهات اجتناب پذیر و یا اجتناب ناپذیری باشد که رهبری حزب و دولت آن جامعه در مورد سبایل سیاسی و اقتصادی مرتکب شده است. این اشتباهات یا کوچک و جبران پذیر هستند و میتوان به سادگی آنها را تصحیح کرد و یا خیلی بزرگ و خطرناک هستند و ممکن است حتی لطمات بسیار بزرگی به انقلابهای خلقی های دیگر بزنند و نظام سوسیالیستی خود جامعه مورد نظر را هم در معرض خطر قرار دهد. مثلا اگر رهبری حزب و دولت اگرچه با حسن نیت و با موضع پرولتری ولی بر اساس درک نادرست و یک جانبه از مسئله انترناسیونالیزم پرولتری در رابطه با کشورهای دیگر منافع ملی کشور سوسیالیستی را اساس قرار دهد، طبیعا منافع استعماری را کم مقبول خواهد شناخت و در نتیجه گذشته از استثمار خلقهای دیگر، بقایای باقی مانده بورژوازی را در درون جامعه خود رشد خواهد داد و جامعه سوسیالیستی را در معرض خطر بازگشت سرمایه داری قرار خواهد داد. یعنی اشتباه متافیزیکی رهبری در این مورد برای موجودیت نظام سوسیالیستی میتواند بسیار خطرناک باشد. بطور کلی یک موضع اپورتونیستی، ولو اینکه

پیش از آن، در مبارزه با راستها، مؤتلف رفیق مائو بود جناح رفیق مائو در حزب و دولت ضعیف شده و برخی عناصر راست و پارمری کار آمدند. چنانکه خبرنگاران غربی نقل میکنند، در روزنامه های خطی دیواری در چین و در نامه ها و اعلامیه هایی که برای سفارتخانه های خارجی از سوی مردم چین فرستاده شده، از این موضوع که چوئن لای برخی کادرهای قدیمی و راننده مشدگان انقلاب فرهنگی را دوباره روی کار آورده اظهار ناراضی شده و این عمل او محکوم گردیده. به هر حال ما مسئله ظهور اپورتونیزم در سیاست خارجی چین را در زیر مطالعه خواهیم کرد. فعلا چیزی که در اینجا مورد گفتگوی ما است و حاصل جمع بندی مطالب بالا است این است که از نظر تئوریک انتخاب یک خط مشی اپورتونیستی و حتی ضد خلقی از جانب سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی کاملا امکان پذیر است و ایمن ممکن است ناشی از نفوذ بورژوازی در دستگاه رهبری حزب و دولت باشد. اما چنانکه گفتیم این فقط یکی از دو علت آنست.

آشکارا خیانت کرده است. جمهوری خلق چین به بهانه مخالفت با "توسعه طلبی شوروی" از پیمان ناتو، جنایت کاران آمریکائی و عمالشان در سرا سر جهان از آدم کشی، تجاوز و توسعه طلبی امریالیست ها ستایش کرده و آنها را به عنوان گویا وسیله ای برای جلوگیری از نفوذ شوروی برای خلقهای جهان مفید تشخیص داده است. توسعه مناسبات سیاسی با کشورهای مختلف از جانب یک دولت سوسیالیستی البته کار غلطی نیست. اما اگر وسایل رسیدن به این هدف بند وبست های سیاسی و امثال ناشایست ضد خلقی نباشد و همواره از هدفی انترناسیونالیستی پیروی کند. اما در مورد جمهوری خلق چین متأسفانه این توسعه مناسبات سیاسی و اقتصادی از وسایلی غیر قابل توجیه استفاده کرده و در موردی بسیار از هدفی ناسیونالیستی پیروی نموده است. روی هم رفته انحراف سیاست خارجی جمهوری خلق چین از خط مشی پرولتری بر سه پایه استوار است: دشمن شماره یک به حساب آوردن شوروی و وحدت با امریالیستها در مبارزه با آن، سیاست جلب هر چه بیشتر کشورهای نیمه مستعمره و وابسته، حمایت نکردن و حتی خیانت کردن به جنبشهای خلقی. در اینجا ما این سه سیاست را که بسا یکدیگر پیوند ارگانیک دارند، یک به یک شرح میدهم و سپس علت در پیش گرفتن چنین سیاست هائسی از جانب جمهوری خلق چین را تشریح

صرفاً هم بر اساس اشتباه از جانب یک حزب و دولت اختیار شده باشد، بخودی خود میتواند سبب رشد عناصر بورژوا در داخل حزب و دولت شود و اگر ادامه یابد میتواند آنها را رو بیاورد و توده ها را نیز بعلت شرکت دادن آنها در منافع استعماری بورژوائی به گرایشهای اپوز - توینیستی دچار سازد.

باری، این بود دولت اصلی پیدایش خط مشی ناسیونالیستی و شورینیستی در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی. حال از مقدمه وارد اصل مطلب میشوم و سیاست خارجی چین را به طور مشخص مورد بررسی قرار میدهم.

از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ به بعد دولت جمهوری خلق چین سیاست خارجی خود را کاملاً عوض کرده و روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای امریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته وسیعاً گسترش داده و فعالیت های وسیعی را برای ورود به سازمان ملل، برسمیت شناخته شدن از جانب کشورهای امریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته آغاز نموده و حتی برای این منظور دست امریالیستها را فشرده، عملیانتان را تآبید کرده و از آنان تجلیل نموده است. جمهوری خلق چین در این مدت حتی با کمک نکردن به جنبشهای خلقی (مثلاً جنبش طغاری) و بند و بست با امریا - لیستها در مورد سر نوشت خلق ها و جنبشهای خلقی، به انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری

میکنیم

— در شهریور ماه سال ۱۳۵۳ خبرگزاری رویتر از پکن گزارش داد که "تنگ شیائو پینگ، معاون نخست وزیر چین، در یروز به هلسنت کوهل، رهبر اقلیت آلمان غربی اعلام خطر کرده که ششوی نسبت به اروپای غربی مقاصد تجاوزکارانه دارد" — در بازدیدی که چند سناتور آمریکائی در تابستان اسال (سال ۱۳۵۲) از چین کردند رهبران چین به آنها اعلام داشتند که از حضور ناوگان های آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس حمایت میکنند .

— در خرداد ماه اسال "چی پنگ فسی" وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت که "سیاست ایران در خلیج فارس يك خواست عادلانه است و ما قویا از آن پشتیبانی میکنیم" .
دولت جمهوری خلق چین در این سیاست غلط خود که میتوان آنرا موضع راست ناشی از چپ روی نامید بقدری افراط کرده که بسیاری از کونیست های سراسر جهان را بخشم آورده است. در اینجایب نیست به واکنش حزب کسوف نیست قهرمان ویتنام در باره این سیاست سازشکارانه اشاره کنیم :

روزنامه نان دان " ارگان حزب کونیست ویتنام در یکی از شماره های خود " مانورهای مختلف " نیکسون و کیسینجر را محکوم کرده و بسا

۱ . دولت جمهوری خلق چین تبلیغ بر علیه اتحاد شوروی را از صورت يك مبارزه ایدئولوژیک خارج کرده و در رابطه با شوروی به جای سیاست " وحدت از راه تضاد " از سیاست " تضاد مطلق " تبعیت میکند . جمهوری خلق چین اتحاد شوروی را بصورت دشمن درجه اول خلقهای جهان که گویا باید مبارزه با آن را بر مبارزه بر امپریالیستها مقدم داشت و حتی در مبارزه با آن باید با امپریالیستها متحد شد تصویر میکند . این سیاست سکالرستی، عملا با بزرگ کردن تضاد درون جبهه انقلاب جهانی، اصل دیالکتیکی رفیق مائوسو " جلب اکثریت و شکست اقلیت " را پایمال کرده و بدینسان به انقلاب جهانی لطمه زده است .
دولت جمهوری خلق چین در مبارزه با اتحاد شوروی روی آشکارا با امپریالیزم جهانی متحد شده است — در تیر ماه سال ۱۳۵۲ خبرگزاری فرانسه

از پکن گزارش داد که " مقامات دولت چین . . . معتقدند که خروج نیروهای آمریکا از اروپا البته زمینه بی طرفی اروپا را فراهم میکند ولی در عین حال آنها را در برابر قدرت معظم شوروی و نفوذ آن بدون وجود پناهگاه قرار میدهد .
رهبران چین از تسلط جوئی های سیاسی شوروی سخن میروانند و از گدی گار تا "مین وحدت اروپا" دل آزرده هستند " . ۱

۱ . روزنامه کیهان شماره شنبه ۱۶/۱/۱۳۵۳ .

۱ . روزنامه کیهان، چهارشنبه ۱۲/۴/۵۲

محمود تهاجی انقلاب موفق شود" . ۱ .
 به هر حال ، چین در این سیاست خود
 هر روز پیشتر می‌رود ، شوروی را در ردیف آمریکا
 و حتی بدتر از آن مینماید و تضاد خود را با
 شوروی یک تضاد متعارض مطلق و غیر قابل
 وحدت به حساب می‌آورد . تحت این عنوان چین
 هر روز روابط خود را با امریالیستها توسعه بیشتر
 می‌دهد .

۲ . در رابطه با کشورهای وابسته ، جمهوری
 خلق چین حکومت کشورهای مستعمره و وابسته به
 امریالیزم را که هیچگونه وجهه ای در میان ملت
 خود ندارند و نوکران دست‌نشانده امریالیزم
 مورد حمایت قرار می‌دهند و اعمال جنایت‌بار و
 کیف و حتی سخره آنان را تائید می‌کنند و چنین
 وانمود مینمایند که گویا این کشورها در راه استقلال
 و حاکمیت ملی مبارزه می‌کنند . در این مورد نمونه
 های چندی میتوان آورد

- در خرداد ماه ۱۳۵۲ "چی پنگ فسی"

وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت

"... ایران سی میلیون مردم زحمتگر
 شجاع و با استعداد و منابع طبیعی
 سرخنی دارد و ما امید داریم و مطمئن
 تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه کشور
 شما به یک کشور شکوفان و نیرومند بدل
 خواهد گشت . ما موفقیت هرچه بزرگتر
 شما را در راه پیشرفت مستقلانه خود از
 صمیم قلب آرزویمیم طی پیش

۱ . گزارش خبرگزاری فرانسه از هانوی .

اشاره ضمنی به جمهوری خلق چین و اتحاد
 شوروی ، "کوری کسانی را که فراموش میکنند که
 امریالیزم آمریکا دشمن شماره یک تمام ملت‌ها
 است" مورد انتقاد قرار می‌دهند . روزنامه نان‌دان
 بدستی مینویسد که "هدف این استراتژی ضد
 انقلابی واشنگتن ، ایجاد یک اختلاف بین کشور-
 های سوسیالیستی است و استراتژی آمریکا
 بر اساس این تفرقه اندازی استوار است" . سپس
 اضافه میکند که هدف فعالیت‌های نیکسون و کی-
 سینجر ایجاد شکاف بین چین و شوروی و از سوی
 دیگر ، به موجب منشور جده آتلانتیک ، متحد
 کردن هرچه بیشتر نیروهای امریالیستی دیگر
 تحت رهبری آمریکا است . این نیروهای امریالیستی
 عبارتند از آمریکا ، بریتانیا ، فرانسه و آلمان غربی .
 روزنامه نان‌دان آنگاه پس از اشاره به این خیال
 خام امریالیست‌ها که گویا "تنها قدرت هائسی که
 در جهان به حساب می‌آیند : آمریکا ، شوروی ، چین ،
 ژاپن و اروپای غربی هستند" شجاعانه
 اعلام می‌دارد که "دکترین نیکسون در مورد روابط
 حسنه بین ممالکی که از لحاظ نظامی اقتصادی
 و ایدئولوژیکی با یکدیگر اختلاف دارند شکل دیگری
 است از همکاری طبقاتی ، سلاح رنگ زده‌های که
 قرن‌ها در دست سرمایه‌داری بوده و از نظر
 مارکسیزم - لنینیسم مردود است" . و در پایان
 این روزنامه به کمونیست‌های جهان هشدار
 می‌دهد که "آمریکا به این طریق ممکن است در شکستن

خارجی هستند . این يك خواست
عادلانه است و ما قویا از آن پشتیبانی
میکنیم ، همانطوریکه اعلیحضرت شاهنشاه
فرموده اند ، اوضاع در شرق و غرب ایران
اخطاری بسیار جدی برای ایران است .
با در نظر گرفتن وضعی که در این منطقه
بوجود آمده ، این کشور باید نیروی تدافعی
خود را تقویت کند . ایران برای حفظ
امنیت استقلال و حق حاکمیت خویش
اقداماتی جهت تقویت نیروی تدافعی خود
اتخاذ مینماید ، این کاری است ضروری
و قابل فهم . . . ۱

می بینیم که آقای " جسی پنک فی " خود همه چیز
را ، بروشنی گفته است و دیگر نیازی به توضیح ما نیست .
- هفته نامه یکن در شماره ۸ فوریه ۱۹۷۱
خود تحت عنوان " جنگ عادلانه کشورهای صادر
کننده نفت را پشتیبانی کنیم " نوشت :

" جهت حفظ استقلال ملی و منابع زیر-
زمینی ده دولت عضو اوپک که ایران ،
عراق ، لیبی ، الجزایر ، کویت و ونزوئلا
جز آن هستند ، جنگ صمصمانه ای را علیه
مونوپولهای نفتی امپریالیستی به سر-
کردگی ایالات متحده امریکا انجام
دادند . این کشورها که دریر زمانی
است بشدت از طرفی امپریالیزم جهانی

۱ . کیهان شماره شنبه ۲۲/۳/۳۵۲ - تکیه بروی
کلمات از ماست .
۲ . لازم به یاد آوری است که کشورهای لیبرسی
و الجزایر نخست اپوزیسیون متوقی درون اوپک را
تشکیل میدادند و بعدا چون نیتند امکان جا-
رزه با کارتل های نفتی از درون اوپک ممکن نیست
از آن خارج شدند .

از صد سال اخیر هر دو کشور ما تجاوز
و ستم امپریالیزم را دیده اند . امروز هر
دو ما در راه تائید صلح و ترقی جهان
و حفظ حاکمیت استقلال و حق حاکمیت
ملی خود مجاهده میکنیم . از این جهت
توسعه هر چه بیشتر روابط دوستی و
همکاری چین و ایران نه تنها مطابق منافع
مردم دو کشور است بلکه با آرزوی مشترک
مردم آسیا و جهان نیز وفق دارد .
پس از برقراری مناسبات سیاسی بین چین
و ایران ، روابط مودت آمیز دو کشور ما با سرعت
سرعت توسعه یافت و رفت و آمد ها ی دو
کشور بطور روز افزون افزایش می یابد .

دوستانه سال گذشته علیاحضرت
شهبانوی ایران از کشور ما به همراهی
جناب آقای هویدا نخست وزیر خاطرات
عقبی در ما بجای گذاشت .

... اکنون اوضاع منطقه خلیج فارس توجه
همرا بخود جلب کرده است . تشدید فعا-
لیتهای توسعه طلبانه اعمال نفوذ و مبارزه
بعضی قدرتهای بزرگ صلح و امنیت این
منطقه را شدیداً بخطر انداخته است .
ایران یکی از کشورهای مهم کنار خلیج
فارس بشمار میرود . نگرانی شما از چنین
وضعی طبیعی و منطقی است . . . ایران
و عده دیگری از کشورهای کنار خلیج
فارس طرفدارانند که امور منطقه خلیج
فارس باید بوسیله کشورهای کنار خلیج
فارس اداره شود و مخالف بد اخلاصه
* تکیه روی کلمات از ماست .

شرکت های امپریالیستی غرب آغاز کرده است و نائل به کسب پیروزی گردیده. ما حمایت خود را از مبارزه شما اعلام داشته و صمیمانه پیروزی شما را تبریک میگوئیم" ۱۰

— هنگام سافرت فرج به چین در تابستان سال ۱۳۵۱ مراسم استقبال با شکوهی از اوبه عمل آوردند که قسمتهائی از آن از رادیو و تلویزیون ایران هم پخش شد و عکسهای گوناگون آن به وفور در صفحات مجلات و روزنامهها چاپ شد. چنانکه روزنامهنگاران و خبرنگاران رادیو و تلویزیون می گفتند، چنین مراسم استقبالی در چین بیسابقه بوده است. در غمزهگاه پس از استقبال رسمی و خیلی صمیمانه، در طرفین سیری که اومی پیبود تا چند کیلومتر دختران و پسران خود سالی را نگاه داشته بودند که به محض دیدن فرج کف بزنند و پرچمهای ایران را که در دست داشتند تکان بدهند. مردم زیادی هم در طول مسیر صف کشیده بودند که طبعاً نمیتوانستند تمایاسی شخصی به شعبانوی ایران داشته باشند.

روز بعد از ورود این سوگلی حرصرای شاه این غفریته کیف خون آشام به پایتخت جمهوری خلق چین، برایش برنامههای گوناگون هنری و ورزشی ترتیب دادند که بی اندازه جالب و پرخارج بود و سلسله برای اجرا کنندگان مظلوم و تحمیق شده

۱۰. پکنگرونه شاو شماره ۲۷ آوریل ۱۹۷۱. به نقل از همان مقاله.

تاراج و غارت میشوند اینک دست اتحاد بسوی یکدیگر دراز کرده و با اقدامات یکپارچه، مبارزه متحدی را علیه استعمار-کنندگان حریص و وحشی شروع نموده اند. این امر حادثه مهمی در دوران کنونی مبارزات ضد امپریالیستی کشورها و خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین (جنوبی) بشمار میرود" ۱۰

— در اعلامیه مشترکی که در رابطه با برقراری روابط کامل دیپلماتیک بین ایران و جمهوری خلق چین منتشر شده آمده است

"دولت جمهوری توده های خلق چین، قاطعانه از حکومت شاهنشاهی ایران بخاطر کوششهایش در تحکیم استقلال و حاکمیت و حفظ منافع ملی پشتیبانی میکند" ۲۰

— چوئن لای نخست وزیر جمهوری خلق چین در مجلس ضیافتی که به افتخار سفر اشرف پهلوی جاسوسه، کیف امپریالیزم و خواهر منفور شاه به کشور چین ترتیب داده بود پس از خیر مقدم و ابراز مراتب دوستی و غیره گفت:

"کشور ایران در این اواخر همراه سایر کشورهای صادرکننده نفت برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال منابع طبیعی مبارزه موفقیت آمیزی را علیه

۱۰. به نقل از مقاله "برخورد به سیاست خارجی چین در رابطه با ایران" از انتشارات کفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی.

۲۰. هفته نامه پکن شماره ۳۴ اوت ۱۹۷۱ به نقل از همان مقاله.

با کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته شده است. خیلی طبیعی است که مقامات دولت چین و گروهها و سازمانهای کمونیست هوادار سیاست خارجی چین پاسخ قانع کننده‌ای ندارند که به این انتقادات بدهند و اغلب جوابهایی هم که میدهند یک توجیه شتابزده و دست‌وپا شکسته بیشتر نیست. گویا مسئله اهمیت خیلی زیادی ندارد و نباید به آن پرداخت. مثلاً مقامات دولت چین در جواب به پرسش مستقیم یک گروه بازدید کننده از چین به نام "اتحادیه انقلابی" گفتند:

"سال گذشته دولت چین خواهد شاه ایران را به پکن دعوت نمود و نمایندگان به جشن شاه یعنی

جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران اعزام نمود. علت اقدام چین به چنین عملی چه بود؟

دلیل عده آن ایست که در چند سال گذشته ایران بعنوان یکی از صادرکننده نفت تقاضای قیمت

بیشتری از انحصارات نفتی امریالیستی (استاندارد اوپل شل و غیره) در ارزی استخراج نفت از این

کشورها نموده است. در حال حاضر البته این پول در خدمت مردم این

کشورها قرار نمیگیرد ولی این پول از کیسه منافع امپریالیستها خارج میشود و مشکلات بیشتری برایشان

بوجود میآورد. به همین جهت چینیا کشورهای صادرکننده نفت را در انجام این عمل ترفیبت میکنند. به این علت است که

این برنامه‌ها که کودکان و جوانان جمهوری خلق چین هستند خیلی هم وقت گیر بوده است. نرمش‌های بسیار زیاده نرمش با طناب دختران و انواع حرکات دیگر مانند برنامه‌هایی که در جشن‌های چهارم آبان وغیره در ایران برای شاه ترتیب میدهند و یکماه و نیم وقت تحصیل دانش‌آموزان را میگیرد. البته نمایشاتی که کودکان و جوانان چین برای فرج ترتیب داده بودند در سطحی بسیار عالیتر بود.

— در بازدید هیلاسلاسی امراتر مرجع حبشه از جمهوری خلق چین نیز کودکان و جوانان خلق چین بی آنکه بداند ابزار اجرای چه معاملاتی هستند، تا توانستند رصدند و برای این "نواده حضرت سلیمان" و این فودال نوکر امپریالیزم و زالوی مکتده خون مردم حبشه شادی آفرینی کردند.

— نماینده مخصوص چین در جشن‌های کیف ۲۵۰۰ شرکت کرد و با اینکه این جشن‌ها مورد تسخر تمام مردم جهان و حتی طبقات بورژوازی امپریالیستی واقع شده ولی روزنامه‌های چین درباره آن سکوت کردند.

این چند مورد فقط بعنوان نمونه ذکر شد و مگر نه موارد مشابه آن بسیار است که ما در اینجا دیگر به ذکر آن نمیپردازیم.

تا کون انتقادات زیادی از جانب کمونیستهای سر-اسر جهان به سیاست جمهوری خلق چین در رابطه

بین‌المللی در نظر گرفت. شاه بنا بر ماهیتش نوکر گوش فرمان امپریالیستها است و هر چقدر هم در اثر رشد ناموزن کشور های درون سیستم سرمایه‌داری جهانی، قدرت اقتصادی و سیاسی زیاد شود باز هم همچنان نوکر گوش فرمان باقی خواهد ماند، اختلاف بر سر قیمت نفت بین کشورهای مانند ایران از طرفی و کشورهای امریالیستی صرف‌کننده نفت از طرف دیگر تضادی است که بین منافع بورژوازی کهرادر و بوروکراتیک کشورهای وابسته‌ای مانند ایران از سویی و بورژوازی امپریالیستی مادر از سوی دیگر بوجود آمده است. با به پا خواستن بورژوازی ملی کشورهای ماننده لیبی و الجزایر برای دریافت‌های بیشتری از بابت نفت خود از طرفی و رشد نیروهای انقلابی در کشورهای وابسته و مستعمره از طرف دیگر، بورژوازی کهرادر و بوروکراتیک کشورهای ماننده ایران موقعیت مناسبی بدست آورده‌اند تا از ارباب خوبی یعنی بورژوازی امپریالیستی مادر، سهم بیشتری از بابت غارت منافع خلقها بخواهند. امپریالیزم چارهای بجز تسلیم ندارد، در این موقعیت حساس، نوکرانش، آنهم نوکرانی که امپریالیزم نیاز حیاتی بوجودشان دارد، اضافه حقوق تقاضا کرده‌اند. این نوکران زبون، یعنی شاه و همانندانش، در عین اینکه این درخواست عاجزانه اضافه حقوق خود را با رنگ و لعاب

چین اخیراً با حکومت شاه ایجاد رابطه نموده است. " ۱

این سخنان مقامات چین، چیزی به جز یک توجیه آگاهانه نیست زیرا، اقدامات شاه در مورد افزایش‌های نفت و غیره نبوده که عامل تعیین‌کننده روابط دیپلماتیک جمهوری خلق چین با ایران و تأیید حکومت فاشد شاه از جانب آن دولت شده، بلکه نیاز به داشتن روابط اقتصادی با ایران و کشورهای مشابه و نیز صالح اقتصادی و سیاسی چین است که او را وادار میکند علیرغم شناختی که از ماهیت ارتجاعی رژیم ایران دارد، حکومت شاه را تأیید کند. این موضوع را ما در قسمت بعدی این مقاله به تفصیل شرح خواهیم داد، در اینجا فقط به استدلال رفتاری چینی میردازیم و سعی میکنیم نادرمستی آنرا نشان دهیم؛

اگر فرض کنیم که سخنان یاد شده یک توجیه آگاهانه نباشد و رفتاری چینی واقعاً به این گفته‌های خود اعتقاد داشته باشند، باید بگوئیم که آنها بیک تضاد فرعی در درون اردوگاه امپریالیزم اشاره کرده‌اند و استفاده خود را از این تضاد متذکر شده‌اند. البته از تضاد های فرعی نیز باید بجای خود استفاده کرد، ولی دعوی شاه با امپریالیستها بر سر تقسیم منافع نیست هیچ‌وجه چنان تضادی نیست که بتواند رفتار یاد شده دولت چین را قابل قبول سازد. باید این مسئله را در رابطه با اوضاع کلی اجتماعی ایران و نیز در رابطه با اوضاع

ادرو و بهر و کرانیک کشورهایمانند ایران درآید و
و این مقدار چنانکه پیش‌بینی میشود در شرایطی
شابه شرایط موجود همچنان افزایش خواهد یافت
ولی مسائلی که در اینجا مطرح است این است
که اولاً این سرمایه آنقدر که می‌خواه می‌کند نیست،
دوماً به هیچوجه در جهت کاهش وابستگی این
کشورها به امپریالیستها نیست و سوماً به زیان
خلقها و به زیان انقلاب است. چرا؟ زیرا:

۱. قسمتی از افزایش‌های نفت‌کاذب است،

چون قیمت‌ها در اثر تورم شدید بین‌المللی

و کاهش ارزش پولهای وسیله پرداخت بهای

نفت (لیوره و دلار) بطور عموماً افزایش یافته،

بنابراین مقدار زیادی از درآمد اضافی کشورهای
فروشنده نفت در واقع درآمد جعلی است.

۲. قسمت زیادی از پولهای نفت، اگر از سوی

از جیب امپریالیستها خارج میشود، از سوی دیگر

دوباره به جیب خودشان سرانبر میگردد. مثلاً

چندی بعد از سر و صداهای رژیم ایران در باره

افزایش‌های نفت، شاه سه میلیارد دلار از آمریکا

اسلحه خریده و به بانک جهانی که خود وام‌دار او

بود و هنوز هم هست، وام داده و در کشورهای

غربی به اصطلاح سرمایه‌گذاری کرد، دستگاه مخابراتی

ماهوارهای چهار میلیارد دلاری از آمریکا خریده و

شیره در ۱۹ شهریور ماه سال ۵۲ وزارت خزانهداری

آمریکا اعلام کرد که کشورهای نفت‌خیز، هم اکنون

در حدود هفت میلیارد دلار از اضافه درآمد نفتی

تولیفاتی بصورت مبارزهای قهرمانانه می‌نمایانند،

حتی برای گرفتن آن چیزی هم که در شرایط

فعلی قادرند بگیرند زونی به خرج میدهند. هر

روزی یکی از این نوکران، پنهانی با امپریالیزم

سازش میکند و بقیه همیالانهای خودش به اصطلاح

تارو میزند، یک روز شاه در سن هویس یکروز هم

ملک فیصل در ریاض، سلسله اتحاد این خائنان

زبون بهتر از این نمیشود. با این همه، بورژوازی

کمبرادرو و بهر و کرانیک کشورهایمانند ایران

توانسته اند به هر صورت سهم بیشتری از غارت

خلقها را از چنگ بورژوازی امپریالیستی مادر در

آورد و به خودشان اختصاص دهند. این پروسه

اگرچه با کندی بسیار ولی باز هم ادامه دارد و

باز هم در آینده مجال بیشتری از جیب بورژوازی امپری-

الیستی مادر بیرون خواهد آمد و به جیب بورژوازی

کمبرادرو و بهر و کرانیک کشورهایمانند ایران خواهد

رفت. مسئله خیلی جالبی که در اینجا وجود دارد

این است که شرکتهای نفتی که خود جزئی از بورژوازی

امپریالیستی مادر هستند، از این موقعیت استفاده

کرده و سود اصلی را بردمانند، بطوری که اضافه

درآمد هنگفت آنها به هیچوجه قابل قیاس با اضافه

درآمد کشورهای تولیدکننده نفت نیست.

به هر حال، بهینیم این قضیه به کجا می‌انجامد.

شکی نیست که مقدار قابل توجهی از سرمایه‌های

امپریالیستی، با افزایش‌های نفت به این طوری

جهان منتقل شده، یعنی به مالکیت بورژوازی کمبر-

ندارد. افزایش هرچه بیشتر در آمد نفت از این نظر برابر است با تقویت هرچه بیشتر ماشین سر-کوب ضد انقلاب در منطقه.

۲. اگر قسمتهای یاد شده یعنی پولهایس که برای خرید اسلحه داده میشود، پولهایس که برای خرید تجهیزات غیر لازم برای رشد نیروهای تولیدی، بمخارج از کشور میروند، پولهایس که خرج سرمایهگذارهای خارج از کشور میگردند و خلاصه پولهایس را که صرف تقویت ماشین ضد انقلاب می شود از کل اضافه در آمد نفتی کم کنیم، مبلغ خیلی کمی میماند که به اصطلاح در زمینههای اقتصادی و اجتماعی سرمایهگذاری میگردند. این مبلغ هم مال بورژوازی کپرادور و بوروکراتیک است و در خدمت منافع آنها عمل میکند. تنها فایدهای که این پول برای خلق دارد اینست که اسباب استشار بیشترشان را مهیا میسازد. این قسمت از در آمد نفت خود یک سرمایهامپریالیستی است و فرقی نمیکند که مالکیتش به چه کشوری تعلق دارد. سرمایه داری امپریالیستی بین المللی یک مجموعه ارگانیک است و انتقال سرمایه از یک قسمت به قسمت دیگر آن امکان پذیر است و این جریان اگر در نتیجه شرایطی خاص خیلی شدید باشد، حتی ممکن است سبب شود که قطبهای اصلی سرمایه داری از نقطهای به نقطه دیگر جهان منتقل گردد. مسئلهای که در اینجا اهمیت دارد اینست که بر خلاف یک تئوری ارتجاعی امپری-الیستی که در ایران "مارکسیستهای آمریکائی" مدافع

خود را که در حدود یک در آمد ۸ ماهه اول سال آنها است در آمریکا سرمایهگذاری کرده اند. پس با این حساب فقط مبلغ کمی از اضافه بهای نفت در خود کشورهای فروشنده نفت در زمینه اقتصادی سرمایه گذاری میگردند. پولهایس که خرج خرید اسلحه میگردند که علاوه بر ورود و هیچ تأثیری در اقتصاد این کشورها ندارند. پولهایس هم که صرف خرید مخابرات ماهواره ای و غیره میگردند که باز علاوه بر ورود و زیر چنین تجهیزاتی به هیچوجه متناسب با رشد نیروهای کاجامه نیست و بیشتر به خاطر اهمیت سیاسی و نظامی آنها است که بعداً شرح خواهیم داد. سرمایهگذارهای خارج از کشور هم که اگر چه سودش اسما مال کشورهای فروشنده نفت است ولی این سود و سرمایه فعلاً در خارج کشور است و تأثیری در اقتصاد جامعه ندارد، بعداً هم معلوم نیست چه خواهد شد.

۳. قسمت مهمی از در آمد نفت کشورهای فروشنده نفت و صرف هزینههای نظامی و اداری میگردند و ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند. در واقع شاه و ملوک فیله و ان تیوها و نگهبانان بهای جنوب آسیا و منطقه خلیج هستند، بدون اینکه هزینه نگهداری آنها را آمریکائیها بپردازند. هم اکنون ارتش ایران و پول مرستان مشغول سرکوب انقلابهای منطقه است. در آمد های نفتی بخوبی می تواند هزینه یک جنگ عظیم ضد خلقی را در منطقه تأمین کند. چنگی که به هیچوجه مواج اقتصادی جنگ و بنام را برای اقتصاد آمریکا

آن بودند. بهرروازی کمراد در هرگز در پیرویه رشد خود به بهرروازی ملی بدل نخواهد شد. بلکه ممکن است به بهرروازی امپریالیستی بدل شود. بهرروازی کمراد در از همه سو وابسته به اقتصاد جهانی امپریالیستی است و رشد آن هم در رابطه با این وابستگی همه جانبه انجام میگیرد. نهایت قضیه اینست که کشورهایی مانند ایران، اگر شرایط مساعدی پیش آید، مثلا انرژی جدیدی بزودی جا بگیرد، نفت نشود بتوانند به قدرتهای بزرگ امپریالیستی مانند آلمان غربی، ژاپن و حتی آمریکا تبدیل شوند. ولی صرف نظر از بسیاری مسایل، این در صورتی است که هجوم انقلاب را در این کشورها ندیده بگیریم. هم اکنون انقلاب در این کشورها در حال شکستن است و تا چند دهه دیگر به آنها فرصت نخواهد داد تا در شرایطی آرام با اصطلاح کامپاسی غول آسای اقتصادی بردارند. انقلاب در کشورهای فروشنده نفت که اکنون در حال شکوفائی است اوضاع را بگلی عرض میکند؛ نخست اینکه برنامه توسعه اقتصادی امپریالیستی این کشورها را شده پدا کند و حتی توقف میسازد و درآمد های نفت را بیشتر توجیه تا بین هزینه های سنگین نظامی و امنیتی میسازد و دوم اینکه تضاد های بین بهرروازی کمراد و بهرروکراتیک این کشورها را با بهرروازی امپریالیستی مادر به وحدت بدل میسازد و سبب میشود که اصطلاح "دردعوی نفت" به وجهی صالحه کنند و در مقابل هجوم انقلاب متحد شوند.

بهرحال در شرایط کنونی درآمد های حاصل از نفت

درست مانند سرمایه های غارتگر خارجی، از طرفی اقتصاد سرمایه داری وابسته با امپریالیسم را این کشورها رشد میدهد و مستحکم میسازد و از طرف دیگر ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند. یعنی بهرروازی - وازی کمراد در از رشد میدهد، بهرروازی ملی را ورشکست میکند، خرید بهرروازی را فقیر و اقتصاد زیادی از آن را بهرروتریزه مینماید، استثمار خلق را تشدید میکند و انقلاب را هر چه بیشتر سرکوب مینماید. روشن است که دفاع از این امر از نظر فلسفی به معنی هواداری از اولوسپونیزم عامیانه و از نظر سیاسی به معنی فرقیزم و اپورتونیزم است.

این در مورد "تاثیر افزایش بهای نفت در کشورهای فروشنده" اما در مورد "تاثیر افزایش بهای نفت در کشورهای امپریالیستی"

همچنانکه قبلا هم گفتیم بهرروازی کشورهای امپریالیستی از افزایش بهای نفت زیان می بیند و مجبور است قسمتی از درآمد های خود را به بهرروازی کمراد و بهرروکراتیک کشورهای تولید کننده نفت و نیز به کیانیهای نفتی بدهد. تنها بخشی از بهرروازی کشورهای امپریالیستی که عبارت است از شرکتهای نفتی، حمل و نقل نفت، پتروشیمی و غیره از افزایش بهای نفت سود میبرند. بطوری که همراه با افزایش بهای نفت سود این شرکتها چندین برابر شده. چنانکه مجله آمریکائی "فورچن" میگوید "درآمد فقط شرکت آمریکائی در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ برابر مجموع درآمد های تمام کشورهای اسیک بود"

ایران حمایت میکنند و صرفا به امید اینکه تا حدودی بحرانهای اجتماعی درون جامعه آمریکا تشدید شود. آیا این بقول لنین محجیب و دهنش نیست؟ کمونیستهای چپ، بمناسبت بوخارینی ها در شوروی، در سالهای جنگ با آلمان معتقد بودند که باید حکومت شوها را انقلاب اکبر بزرگ ساطور امپریالیزم آلمان برود تا بحران اجتماعی در درون جامعه صنعتی و پیشرفته آلمان رشد کند. لنین این نظر بزرگشانسه را محجیب و دهنش مینامید. وزیر خارجه جمهوری خلق چین نیز سرکوب انقلاب در منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس را کاملا تأیید میکند و مقامات دیگر چینی میگویند که فایده این کار این است که پولش "از کیمه منافع امپریالیستها خارج میشود و مشکلات بیننسری برایشان بویچود می آورد".^۱

باری آنچه در این قسمت گفتیم و گذشته از اینکه بطور کلی نشاندهنده موضع اپورتونیستی و فرصت طلبانه دولت جمهوری خلق چین در قبال دولت های دست نشانده امپریالیزم است و بطور اخص نشاندهنده سیاست ارتجاعی و ضد خلقی این کشور در قبال مردم ایران است و بدینجهت ما موظف به موضع گیری کاملا قاطع و جدی در مقابل آن هستیم. هر کمونیستی این سیاست را قاطعانه محکوم نکند و خائن به توده هاست و سر نوشت محتومش

۱. به مطالب نقل شده از گفته مقامات چینی در پاسخ اتحادیه انقلابی رجوع شود.

است. با اینحال و روی هم رفته افزایش بهای نفت بزیان بزرگتری کشورهای امپریالیستی است. علاوه بر این، صرف کنندگان نهایی کالا، یعنی کارگران و توده های مردم چه در کشورهای امپریالیستی، چه در کشورهای تولید کننده نفت و چه در سایر کشورهای اردوگاه سرمایه داری، از افزایش بهای نفت زیان می بینند. بدینجهت افزایش بهای نفت بحرانهای اجتماعی را در درون کشورهای جهان سرمایه داری و بویژه در کشورهای امپریالیستی تشدید میکند. اما این بهیچوجه چنان احمیتس ندارد که با سرکوب انقلاب در کشورهای فروتننده نفت مورد معامله قرار گیرد.

پس خلاصه و عریان شده می آید. دل رفقای چینی ایمن است که آنها از نفوذ آمریکا در منطقه خلیج و اقیانوس هند، از سرکوب انقلاب در ایران، از تقویت نقش و اندازه ای ایران در منطقه، از سرکوب جنبش خلقی طرفدار و سایر جنبش های منطقه، از ضعف و از دست دادن ساختن جمهوری خلق چین و از توسعه و تحکیم سرمایه داری وابستگه در

جدایی از خلق و انفراد و بدنامی است. متأسفانه بسیاری از کونیستهای کور ما این حقیقت را درک نکردند. مثلاً یکی از مجلات کونیستی ایران که در خارج منتشر میشود در توجیه سیاست خارجی چین مینویسد:

"... رشد روابط دیپلماتیک چین با کشورهای امپریالیستی و حکومتهای دستنشانده آنها مانند حکومت ایران به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول لنینی در سیاست خارجی چین نیست بلکه در واقع این امپریالیستها و سایر دولت‌های ارتجاعی مانند رژیم ایران هستند که در مبارزاتشان علیه برقراری روابط دیپلماتیک با چین عقب نشینی کرده‌اند و اکنون خواستار مصالحه با چین گشته‌اند."

این ادعا برخلاف واقعیت است. زیرا درست است که برقراری روابط دیپلماتیک با چین از جانب امپریالیستها و دست‌نشانده‌گان، حاکی از عقب نشینی آنها است و علت آن نیرومند شدن جمهوری خلق چین و مجبور شدن آنها به اعتراف به این حقیقت است، ولی پوشیده نیستوانداشت که جمهوری خلق چین نیز برای شناسایی از جانب امپریالیستها و دست‌نشانده‌گان و برای برقراری روابط دیپلماتیک با آنان، سیاستی اپورتونیستی در پیش گرفته و به بند و بستهای سیاسی و سازش‌های غیر قابل توجیه و ضد خلقی

متوسل شده است. فقط کافی است که به نمونه‌های داده شده در این مقاله یکبار دیگر نگاه کنیم تا صحت این گفته ما نمایان شود. سخنان آقای "جسی پنگ فی"، وزیر خارجه چین، در تهران که در این مقاله ذکر شد اگر نشانه عدم رعایت اصول لنینی "نیست پس چیست، او خیلی واضح و صریح سیاست پلیده واندازی ایران را در منطقه و به‌ویژه در خلیج فارس بطور کامل تا"بید میکند و بدن احساس شرم در مقابل خلق کبیر چین و دست‌آورد های سترگ انقلاب چین را تا به‌اندازه مورد توهین و تحقیر قرار میدهد که میگوید:

"طی بیش از صد سال اخیر هر دو کشور ما تجاوز و ستم امپریالیسم را دیده‌اند. امروز هر دو در مسیر صلح و ترقی جهان و حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود مجاهده میکنیم."

نمیدانیم این حرفها کجایش مهم است که مدافعان ایرانی سیاست خارجی چین، کاسه‌های دافتر از آنرا را نمیپسندند و میگویند "به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول لنینی در سیاست خارجی چین نیست". خلق ما در طی بیش از ۷۰ سال جنبش کونیستی در ایران، در کار کونیستهای برجستهای چون حیدر عوایلی، علی صیو، دکتر ارانسی و

خسرو روزه، کمونیت‌های طام و مقلد نیز زیاد دیده است و بهای گزافی هم برای آزمایش آنان پرداخته. بنابراین اکنون دیگر برایش تفاوت کردن دشوار نیست. بزودی مقلدان بی شخصیت و بی شهامت را که لیاقت آنرا ندارند تا به قدرت تاریخ سازتوده‌ها ایمان داشته باشند و برای یافتن یک حامی مطمئن به هر کاری تن می‌دهند، باز می‌شناسد و به زواله - دان تاریخ می‌اندازد.

۳. حمایت نکردن از جنبش‌های خلقی.

دولت جمهوری خلق چین در سیاست خارجی جدید خود، کمک به جنبش‌های خلقی را چه در حرف و چه در عمل کاهش داده و حتی در مواردی با سرنوشت این جنبش‌ها معامله کرده است. دولت جمهوری خلق چین، کمک به جنبش‌های خلقی را آشکارا مربوط به تعمیم کامل آنها از تمام سیاست‌ها و خط مشی‌های خود میکند، در حالی که نشین صریحا میگوید:

"ما نباید بدون اینکه سوسیالیسم را از دست بدهیم، به هر قومی که علیه دشمن عده ما، یعنی بوز وازی قدرت‌های بزرگ، برپا میشود، به شرط آنکه قیام یک طبقه ارتجاعی نباشد، کمک و مساعدت کنیم".

دولت جمهوری خلق چین حتی وجود گرایشهای

روزیونیستی را در برخی جناح‌های رهبری یک جنبش، بهانه قرار می‌دهند تا کمک خود را به آن قطع کند و حتی بدولت ارتجاعی حاکم کمک کند تا آن را سرکوب نماید. البته این نقطه یک بهانه ظاهری است و نکته سایل صرفا پدولوژیک مطرح نیست. مسئله اصلی این است که دولت جمهوری خلق چین، منافع ملی خود را ملاک و معیار قرار می‌دهد. بنابراین اگر به سود منافع ملی باشد حتی دست‌شما را هم می‌فشارد، از سیاست تجاوزکارانه او در منطقه به عنوان "جایزه" در راه استقلال ملی دفاع میکند و خیلی ساده و راحت، این به اصطلاح "جایزه" را با جایزه ضد امپریالیستی خلق چین یکی می‌دهند. اما اگر زره ای بزبان منافع ملی اش باشد، حتی حاضر است پا روی سینه جنبش‌های اصیل خلقی هم بگذارد. بهترین نمونه این مدعی ما "جنبش‌رهائی بخش خلق عمان" است. دولت جمهوری خلق چین کمک - های خود را به این جنبش اصیل خلقی که بسا آگاهی مارکسیست - لنینیستی در آموخته است، بهانه اینکه تابع مطلق سیاست چین نیست قطع کرده است و آشکارا روی سرنوشت آن با امپریالیست - ها و شاه ایران معامله کرده است. از حضور ناو - گانهای آمریکائی در خلیج فارس و اقیانوس هند حمایت میکند و نقش‌زانداری ایران در منطقه و

۱. نکته روی کلمات از ما است.
 ۲. نشین "نتایج بحث درباره تعمیم سرنوشت (به نقل از جزوه) درباره جنبش‌های آزاد بیخشم ملی" انتشارات مزدک.

۱. اشاره به سخنان دوباره نقل شده، چینی پنگ فی "در این مقاله

باب‌الغذب که گذرگاه راه دریائی شرق به غرب از طریق کانال سوئز است و برای امپریالیسم و نیز دولت اسرائیل و اهمیت درجه اول اقتصادی و نظامی دارد سلطه است. پس از اینکه نیروهای نظامی انگلیس در خلیج، فرار را بر قرار ترجیح دادند و امپریالیسم آمریکا از طریق عمالتش، شاه، ملک حسین و ملک فیصل، کوشید تا جنبش ظفار را سرکوب کند و جمهوری خلق بین راتحت فشار قرار دهد. اما از نظر نظامی موفقیتی به دست نیامد. در نتیجه، با یک کودتا قابسوس را بر حکومت عمان نشاند تا به قول خودش کشور را در نیزه کند و به اصطلاح انگیزه انقلاب را از بین ببرد، یعنی روابط تولید سرمایه‌داری وابسته را رشد دهد، بقایای روابط تولید ما قبل سرمایه‌داری را از بین ببرد و همه اصلاحات اجتماعی به مردم بدهد. ولی این کارها فقط عده محدودی از جناح‌های مردم جنبش ظفار را جذب کرد و خلق همچنان به پیکار خود ادامه داد. اکنون که نیروهای نظامی ایران و کک‌های عربستان واردن عملاً ضعف خود را در برابر جنبش خلق ظفار نشان دادند، امپریالیسم توطئه محاصره نظامی ظفار و جمهوری خلق بین را چیده است: در بین شمالی بوسیله یکی از عمال خود کودتای نظامی کرده و در حربه یک دار و دسته نظامی را برهبری یک عامل شناخته شده سیا (مایکل امان اندوم) که در جنگ

از جمله سرکوب جنبش ظفار (جنبش‌روماتی بخش عمان) را به عنوان "بازره در راه استقلال و حاکمیت ملی مردم ایران" تائید و پشتیبانی مینماید. این دیگر مسئله‌ای است که صرف نظر از وظایف انترناسیونالیستی به منافع مستقیم خلق ما ارتباط دارد و ما حاضر نیستیم نرمای از آن چشم‌پوشی کنیم. در جنگ ظفار دستهای فرزندان کارگران و دهقانان کشور ما و در لباس سرباز ایرانی به خون آغشته میشود. ما اجازه نمی‌دهیم که این جنگ تجاویزکارانه ادامه یابد، ما بنا به سفارش لندن آن را به یک جنگ داخلی تبدیل نمی‌کنیم. این امر ماحق است و قاطعانه هشدار می‌دهیم که هرکس سیاستی مخالف آن برگزیند این خود اوست که "با ما نیست و لاجرم در مقابل ما است".

باری جنبش ظفار امید منطقه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان است. چنانکه قبلاً هم گفتیم، این جنبش عمیقاً خلقی است و با آگاهی سوسیالیستی نیز در آمیخته شده و از آنجا که یکی از شاه‌رکهای حیاتی امپریالیسم یعنی تنگه هرمز را تهدید میکند شدیداً مورد توجه امپریالیسم است. در جنوب ظفار نیز جمهوری خلق بین (جنوبی) قرار دارد که از جنبش ظفار وسیعاً حمایت میکند و گذشته از این، بر تنگه

افسران وابسته به حزب کونیست سودان دست به کودتائی زدند و جعفر نمیری را از ریاست جمهوری برداشتند و خود حکومت را بدست گرفتند. ولی ظاهراً دولت لیبی و مصر متحداً به نمیری کمک کردند تا حکومت کودتا را سرنگون کند و خود به حکومت بازگردد. پس از این واقعه، نمیری دست به قتل عام کونیستها زد و از جمله رهبر حزب کونیست سودان را اعدام نمود. دولت جمهوری خلق چین، کودتا و حزب کونیست سودان را محکوم نمود و بدین کوچکترین اعتراضی به قتل عام کونیستها، نمیری را در بست تأیید کرد و در واقع با این عمل خود او را در آدامکشی بیشتر تشجیع نمود. و بعد هم قضیه را چنین توجیه کردند:

" سال گذشته با اصطلاح کونیستها در این مورد در تیانجی با امپریالیسم شوروی برای واژگون کردن دولت رئیس جمهور جعفر نمیری "کودتای قصری" ترتیب دادند... کودتای قصری هیچ گونه نقطه مشترکی با انقلاب ندارد. در واقع این کوشش مذبحانهای بود به وسیله اتحاد شوروی، از طریق حزب متحدشان در سودان برای سرنگونی دولتی که با چین دوست بود."

در این گفته فقط یک واقعیت وجود دارد و آن اعتراف

— سیاست چین سیاسی لنینیستی، منتشر شده از طرف اتحادیه انقلابی.

کوه برای آمریکا هیچکند روی کار آورده است. تا با مبارزه ضد قوای توسعه روابط سرنا. بهداری وابسته و همراه با آن پارامی اصلاحات اجتماعی، جنبش ایالت ارتبه حبشه را که در جنوب جمهوری خلق یمن و در طرف پائین تنگه بابالندب قرار دارد به سازش وادارد (کاری که در زمان هیلاسلاسی، با وساطت همیسن ۳۲م اکتوبر موفق به انجام آن نشد) کنترل بابالندب را به دست بیاورد و جمهوری خلق یمن و جنبش ظفار را در منطقه منقرض سازد. و از همه سومورد تهدید قرار دهد. از سوی دیگر قدرت در حال رشد دریائی ایران در خلیج فارس دریای عمان و شمال اقیانوس هند و ناوگانهای آمریکا جنبش رهایی بخش عمان و جمهوری خلق یمن را زیر نورچین گذاشته اند. در چنین شرایطی دولت جمهوری خلق چین، گویا برای جلوگیری از توسعه شوروی، با حضور نظامی آمریکا در آبهای این منطقه و با سیاست نظامی تجاوزکارانه ایران، موافقت و آنرا در بست تأیید میکند. ما این سیاست فرصت طلبانه و ناسیونالیستی دولت جمهوری خلق چین را قاطعانه محکوم میکنیم و با شجاعت در مقابل آن می ایستیم. ما سیاست بنده بست و معامله با سرنوشت خلق ظفار را نمیتوانیم تحمل کنیم. این اراده خلل ناپذیر خلق ما است.

یک نمونه دیگر از این سیاست چین در مورد کودتای کونیستها در سودان است. قضیه از این قرار بود که

به ملاک قرار دادن ضابطه ملی دولت چین است. بر این قیاس میتوان حتی جازه انقلابیون ایران را هم برای سرنگون کردن ششاه "کوشش مذموب" خانهای برای سرنگونی دولتی که با چین دوست است" نامید. سایر جملات آن چیزی بجز لفاظی و شعار بی محتوا نیست. برای روشن شدن طلب بیشتر توضیح بدیم:

میدانیم که نمری ناپایده بورژوازی ملسسی سودان بود و ولی بورژوازی ملی همیشه مترقی نیست. بورژوازی ملی به حکومت رسیده کم کم پراست گرایش پیدا میکند و در این امر هیچ گریزی نیست. زیرا تعادل در جازه اضداد یک حالت نسبی و موقت است. قانون مطلق در باره جازه بین اضداد رشد تضاد است. بورژوازی ملی پس از رسیدن به حکومت نمیتواند تضاد خود را با زحمتکشان به حال تعادل نگهدارد، این تضاد رشد میکند و بورژوازی ملی حاکم ناچار است که بسوی امریالیزم گرایش پیدا کند. تعادل در تضاد بین بورژوازی ملی و زحمتکشان فقط تا زمانی که وحدت در مبارزه ضد امریالیستی آنها وجود دارد امکان پذیر است. در سالهای اخیر، گرایش پراست را بسادگی در حکومت نمری میتوان دید. اما در مورد کودتا نخست باید بگویم که این کودتا از جانب یک سازمان یا گروه محدود کمونیستی انجام نگرفته بلکه از جانب حزب کمونیست سودان که قانونی بوده و فعالیت

علنی نیز داشته و در نتیجه دارای امکانات وسیع کار سیاسی و سازماندهی در میان مردم بوده، انجام گرفته. بطور کلی، کودتا وسیله تصرف مرکز حکومت است و یک حزب کمونیست هم نمیتواند در شرایطی مشخص دست به کودتا بزند و بدین وسیله مرکز حکومت را تصرف کند. این فقط جزئی از انقلاب است که ممکن است جنگ داخلی پیش از آن باشد یا پس از آن. شرط درست بودن کودتا از جانب حزب کمونیست، امکان موفقیت آن و احتمال بدست آوردن موقعیت بهتر برای مبارزه است، وگرنه کودتا بی نفع و وسیله مطلقا بدی نیست. ماهیت انقلاب را چگونگی مبارزه طبقاتی در پیش و پس از بدست گرفتن حکومت معین میکند، نه چگونگی تکنیکی تصرف مرکز حکومت که بستگی بشرایط مشخص دارد. اما آیا کودتای کمونیست های سودان درست بوده؟ جواب به این مسئله بستگی چگونگی ارزیابی حزب کمونیست سودان از نیروهای انقلاب و شرایط مشخص دارد. اگر حزب نمیتوانست حکومت را نگهدارد مسلما درست بوده. این مسئله ای است که زیاد به بحث ما مربوط نمیشود، زیرا جمهوری خلق چین کودتای سودان را بخاطر عدم امکان موفقیت آن محکوم نکرده است. جمهوری خلق چین کودتای سودان را بدین جهت محکوم کرده که کودتا مطلقا بد است و نیز بدین جهت که از جانب "به اصطلاح" کمونیست ها و از طرف "شوروی" و بر علیه "دولتی که دوست

چین بوده است " انجام گرفته . یعنی دولت جمهوری خلق چین علاوه بر بر خورد دکامنیستی با مفهوم کودتا ، حزب کمونیست سودان را بخاطر داشتن گرایش ها و یا حتی خط مشی رویزیونیستی طغیان کرده و آنرا "باصطلاح کمونیستها" نامیده و نماینده "امپریالیزم شوروی" بشمار آورده .

ولی نیری را که نماینده بورژوازی ملی سودان است به عنوان "دوست" چین مورد تأیید قرار داده . در اینجا دیگر طبقات و جازه طبقاتی درون جامعه اصلا مطرح نیست . بورژوازی حاکم جامعه که دوست چین است خوب است ، اما حزب کمونیست ، چون ایدئولوژی خود بورژوازی در آن نفوذ کرده است و خط مشی رویزیونیستی شوروی را تأیید میکند بسد است و اگر بزرگ ساطور بورژوازی ملی می رود و حتی رهبرش هم اعدام میشود ، دولت جمهوری خلق چین حتی هیچ گونه واکنش اعتراضی هم نباید از خود نشان بدهد . اما در اینجا این سؤال پیش می آید که علت چیست و چرا جمهوری خلق چین در بر خورد با این مسئله چنین سیاستی را برگزیده است . میگوئیم علت اصلی در همان عبارت کوتاه "دولتی که دوست چین بود" نهفته است . این عبارت را روشن تر کنیم و حجم جادلات بازرگانی چین با سودان در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش پیدا کرده و مهم تر اینکه سودان از نظر آهنگ افزایش حجم مبادلاتش با چین ، در سال ۱۹۷۰ ، چهارمین کشور بوده است (مقام های اول و دوم و سوم را

بترتیب : نروژ ، دانمارک و فنلاند داشته اند) . با این حساب بهتر است در توصیف سودان بجای عبارت "دولتی که دوست چین بود" بگوئیم "دولتی که مشتری چین بود" .

نمونه دیگری از سیاست نادرست جمهوری خلق چین در برخورد با جنبش های خلسقی ، در مورد جنبش استقلال طلبانه مردم بنگلادش است : قبل از اینکه موضوع تجزیه بنگلادش و دخالت هند وستان پیش بیاید ، سرزمین بنگلادش که هزاران کیلومتر از سرزمین پاکستان فاصله دارد ، سرزمین بزرگ هند وستان بین آن دو قرار دارد ، جز کشور پاکستان بود . جمعیت بنگلادش در حدود ۸۰ میلیون و تقریباً دو برابر جمعیت پاکستان اصلی بود . فعلا به سابقه تاریخی این قضیه و ایجاد کشور هنوی پاکستان از این دو سرزمینی که نه پیوستگی جغرافیائی بسایک دیگر دارند و نه مردم آن دارای وحدت اقتصادی و فرهنگی هستند نمی پردازیم ، فقط این نکته را متذکر میشویم که بر مردم بنگلادش که پاکستان شرقی نامیده میشد ، از جانب پاکستان (پاکستان غربی) ستم ملی روا میگردد . مردم بنگلادش از نظر اقتصادی ، سیاسی و سایر حقوق اجتماعی در وضع بسیار بدتری از مردم پاکستان غربی بودند و سلطه اقتصادی و اجتماعی پاکستان غربی بر آنان اعمال میشد . بدینجهت مردم بنگلادش همه طرفدار استقلال بودند و بسیاری

چین بوده است " انجام گرفته . یعنی دولت جمهوری خلق چین علاوه بر بر خورد دکامنیستی با مفهوم کودتا ، حزب کمونیست سودان را بخاطر داشتن گرایش ها و یا حتی خط مشی رویزیونیستی طغیان کرده و آنرا "باصطلاح کمونیستها" نامیده و نماینده "امپریالیزم شوروی" بشمار آورده .

ولی نیری را که نماینده بورژوازی ملی سودان است به عنوان "دوست" چین مورد تأیید قرار داده . در اینجا دیگر طبقات و جازه طبقاتی درون جامعه اصلا مطرح نیست . بورژوازی حاکم جامعه که دوست چین است خوب است ، اما حزب کمونیست ، چون ایدئولوژی خود بورژوازی در آن نفوذ کرده است و خط مشی رویزیونیستی شوروی را تأیید میکند بسد است و اگر بزرگ ساطور بورژوازی ملی می رود و حتی رهبرش هم اعدام میشود ، دولت جمهوری خلق چین حتی هیچ گونه واکنش اعتراضی هم نباید از خود نشان بدهد . اما در اینجا این سؤال پیش می آید که علت چیست و چرا جمهوری خلق چین در بر خورد با این مسئله چنین سیاستی را برگزیده است . میگوئیم علت اصلی در همان عبارت کوتاه "دولتی که دوست چین بود" نهفته است . این عبارت را روشن تر کنیم و حجم جادلات بازرگانی چین با سودان در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش پیدا کرده و مهم تر اینکه سودان از نظر آهنگ افزایش حجم مبادلاتش با چین ، در سال ۱۹۷۰ ، چهارمین کشور بوده است (مقام های اول و دوم و سوم را

آن مبارزه میکردند. اما نیروهای شرقی در بنگلادش وجود نداشتند و ما در چنان وضعی نبودند که بتوانند استقلال خواهی ملی مردم بنگلادش را تابع مبارزه طبقاتی کنند و آن را بحسب درست انقلابی هدایت نمایند. در نتیجه عناصر ناسوسیست و نالیستی مانند حزب عوامی لیک برهبری شیخ مجیب الرحمن گرداننده مبارزه استقلال خواهانه مردم شدند. در انتخابات مجلس ملی پاکستان قبل از تجزیه بنگلادش، حزب عوامی لیک شیخ مجیب در پارلمان اکثریتی عظیم بدست آورد، بطوری که حکومت پاکستان وحشتزده شده، مجلس را منحل و شیخ مجیب و برخی هواداران را بزندان افکند. این امر مردم بنگلادش را سخت خشمگین ساخت. قیام مردم امری ناگزیر بود ولی محافظ حاکمه پاکستان قادر بر درک این موضوع نبودند و فقط سیاست سرکوب مطلق را قبول داشتند. در صورتیکه سرکوب سبب تدایم مبارزه میشد و تدایم مبارزه نیز عناصر شرقی جنبش را رو میآورد و جنبش را بسوی یک مبارزه آگاهانه طبقاتی رهنمون میشد. این امر را هندوستان بخوبی درک میکرد و از آن وحشت داشت، زیرا در صورت پیدایش و اعتدالی یک جنبش انقلابی در بنگلادش در سرخ آن به ایالات شرقی هندوستان و از جمله به میان بنگالی‌های غریب که نزد یکی ملی نیز با مردم بنگلادش داشتند، حتی بود. در نتیجه هندوستان

علاقه داشت که مسئله را بدین صورت فیصله دهد که جنبش مردم بنگلادش در حد یک استقلال خواهی ملی صرف و تحت رهبری ناسوسیست ها پیروز شود. بدینجهت بمنفع حزب عوامی لیک وارد عمل شد. امریالیست‌ها نیز سود خود را در این تشخیص دادند که در مقابل این قضیه که انجام آنرا میدانستند بی تفاوت بمانند در پاکستان نیز جناح واقعین تر همان حکومت مرجع سابق روی کار آمد و به تجزیه بنگلادش کردن گذارند تا از عواقب "زبان‌تسر" آن در امان بمانند. البته اگر هندوستان دخالت نمیکرد و دولت پاکستان همچنان سیاست سرکوب مطلق را در پیش میگرفت، عناصر ناسوسیست جنبش از ادامه راه بازمی ماندند و برای تدوین شناخته میشدند و رهبری بدست عناصر شرقی جنبش میافتاد. اما این وضع پیش نیامد، هندوستان به نفع عوامی لیک دخالت کرد و پاکستان و حامیان غریبش هم تجزیه را سرانجام پذیرفتند. در این شرایط نیروهای انقلابی خارجی و داخلی میبایست چه میکردند؟ مسلماً دفاع از موضع دولت پاکستان غریب به این بهانه که سبب تشدید بیشتر تضاد و در نهایت سبب حل قطعی تر مسئله میگردد نمی تواند یک سیاست مارکسیست - لنینیستی باشد، بلکه یک سیاست فرصت طلبانه (اپورتونیستی) است. یک نیروی انقلابی مارکسیست - لنینیست داخلی میبایست از موضع خلق بنگلادش که خواستار استقلال

دولت جمهوری خلق چین و کمونیست های بنگالیسی هوا دار آن دولت، حتی قدرت يك پیشینی واقع - بینانه را در این مورد نداشته اند. آنها از چیزی دفاع کردند که محکوم به شکست بود و حتی این شکست را بسیاری از معادل حاکم پاکستان هم (جناح بوتو) بخوبی پیش بینی می کردند. بعبارت دیگر، سیاست چین در این مورد نه تنها حمایت از موضعی ناسیونالیستی و اپورتونیستی بود، بلکه از واقع بینی ماتریالیستی نیز غاری بود. بدینجهت دولت جمهوری خلق چین و کمونیست های هوا دار آن دولت از ماجرا عقب ماندند و فقط از پشت سر داد و فریاد بیهوده کردند. آنها با سیاست خود هیچ کاری نتوانستند بکنند، نه توده ها را بسوی خود جذب کردند، نه از تجزیه پاکستان که بر خلاف تعالی شان بود نتوانستند جلو بگیرند و نه در این میان چیزی دست خودشان را گرفت. حتی دولت پاکستان هم با يك لبخند تشکر سیاستمدان را رد کرد و تجزیه بنگلادش را منطقی تر یافت. سیاستی فرصت طلبانه که در ضمن هیچ سودی در بر نداشت. این شکست میتواند درس های زیادی برای کمونیست های بنگالی و سایر کمونیستها جهان به همراه داشته باشد.

* * * * *

ورهاشی از ستم ملی پاکستان غربی بود حمایت میکرد و در ضمن به افشاگری رهبری جنبش و ناتوانی آن در حل قطعی مسئله میپرداخت، علت حمایت مستقیم هندوستان از جنبش و سرانجام علت تأیید آن بوسیله غرب را برای توده ها توضیح میداد و با - لآخره راه درست مبارزه ملی، یعنی لزوم تبعیت آن از مبارزه طبقاتی را تبلیغ مینمود. يك نیروی مارکسیست - لنینیست خارجی نیز باید در عین حمایت از حق مسلم آزادی خواهی خلق بنگلادش و محکوم کردن ستم ملی دولت پاکستان بر خلسق بنگلادش به ماهیت حمایت هندوستان و تأیید غرب اشاره مینمود و آن را افشا میکرد. در حالی که جمهوری خلق چین و کمونیستهای بنگالی همواره آن دولت به محکوم کردن استقلال خواهی خلق بنگلادش پرداختند و ستم ملی دولت ارتجاعی پاکستان را بطور در بست تأیید کردند و با این سیاست فرصت طلبانه، خود را در میان خلسق بنگلادش و مردم جهان منفرد ساختند. برای توده های بنگال شرقی، اگر چه هدفهای پنهان هندوستان روشن نبود ولی ستم و تبعیض ملی دولت پاکستان نیز قابل تحمل نبود و در مبارزه با آن تصمیم قاطع داشتند. در این صورت هر گونه سیاستی بر خلاف استقلال خواهی خلسق از جانب کمونیست ها، فقط میتواند سبب تقویت جناح های راستتر رهبری در جنبش شود و هندوستان را در بهره برداری از جنبش کمک کند.

بهر حال آنچه تا کون گفتیم، یکی در باره عملکردهای ناسیونالیستی و اپورتونیستی ممکن در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی بطور کلی بود که در قسمت اول مقاله آمد و یکی دیگر هم تشریح جهت گیری های نادرست سیاست خارجی چین و ذکر نمونه هایی از آن بود که قسمت دوم مقاله را تشکیل دارد، اکنون این مسئله که چرا دولت جمهوری خلق چین، چنین سیاستها -ی را برگزیده است و عملکرد انحرافهای ناسیو - نالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی دولت جمهوری خلق چین، کدامیک از عللی است که در قسمت اول مقاله بر شمرده ایم .

به نظر ما انحرافات ناسیونالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی جمهوری خلق چین، زائیده اشتباهات رهبری حزب و دولت در تعیین خطوط سیاست اقتصادی جامعه است و چنانکه نشان خواهد - هم داد، این سیاست اقتصادی میتواند سبب تقویت بورژوازی بوروکراتیک در جامعه چین گردد . به بیان روشنتر، انحرافات سیاست خارجی چین، ناشی از نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت نیست، بلکه ناشی از اشتباهات تاریخی حزب پرولتاریا است، ولی اگر این اشتباهات تصحیح نشود، سبب رشد بورژوازی در جامعه و نفوذ آن در حزب و دولت میگردد . بدینجهت این موضوع اهمیت آنرا دارد که مورد بررسی های فزاینده قرار گیرد . ما در اینجا فقط یک طرح کلی از مسئله را ارائه خواهیم داد :

پس از روی کار آمدن روزیونیست های خروشچفسکی در شوروی، دولت جمهوری خلق چین شجاعانه به انتقاد از آنان پرداخت و مصرا نه روی انتقاد ها و نقطه نظرهای درست و اصولی خود ایستاد . اما از آن جا که نظرات و دسیسه های خروشچفسکی ها، ناشی از اشتباهات تئوریک نبود، بلکه دارای منشأ مشخص اقتصادی و اجتماعی بود، انتقاد های چین نتیجه ای بیار نیارود و اکثر کشورهای سوسیالیستی که در ساختمان اقتصاد، حزب و دولت - شان دقیقاً از الگوی شوروی با تمام اشتباهات تاریخی آن پیروی کرده بودند و در نتیجه تحولات شوروی برای آنان بیگانه نبود، بسوی خروشچفسکی ها جذب شدند . دولت چین رهبری اپوزیسیون وفادار به مارکسیزم - لنینیسم را به عهد گرفت و تحت رهبری رفیق ماو تسدوین، تحلیل های ارزنده ای از پدیده " روزیونیسم جدید " یا " روزیونیسم خروشچفسکی " ارائه داد . در عوض دولت شوروی برای تحت فشار قرار دادن چین به تمام وسایل ممکن متوسل شد . سرانجام در اواخر سال ۱۹۵۹ شوروی کلیه کمکهای علمی و فنی و اقتصادی خود را به چین قطع کرد . قرارداد های وام صنعتی که کمک مؤثری در پیشرفت صنعتی چین بود، قطع گردید . تمام کارشناسان فرا خوانده شدند . بطوری که در عرض یک روز کارشناسان تمام کارخانه های درست ساختمان را نیمه تمامها کردند و تحویل تجهیزات و مواد خام قطع گردید . حتی تحویل قطعات بدکی را هم قطع کردند و در

بهر حال آنچه تا کون گفتیم، یکی در باره عملکرد انحرافهای ناسیونالیستی و اپورتونیستی ممکن در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی بطور کلی بود که در قسمت اول مقاله آمد و یکی دیگر هم تشریح جهت گیری های نادرست سیاست خارجی چین و ذکر نمونه هایی از آن بود که قسمت دوم مقاله را تشکیل دارد، اکنون این مسئله که چرا دولت جمهوری خلق چین، چنین سیاستها -ی را برگزیده است و عملکرد انحرافهای ناسیو - نالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی دولت جمهوری خلق چین، کدامیک از عللی است که در قسمت اول مقاله بر شمرده ایم .

به نظر ما انحرافات ناسیونالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی جمهوری خلق چین، زائیده اشتباهات رهبری حزب و دولت در تعیین خطوط سیاست اقتصادی جامعه است و چنانکه نشان خواهد - هم داد، این سیاست اقتصادی میتواند سبب تقویت بورژوازی بوروکراتیک در جامعه چین گردد . به بیان روشنتر، انحرافات سیاست خارجی چین، ناشی از نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت نیست، بلکه ناشی از اشتباهات تاریخی حزب پرولتاریا است، ولی اگر این اشتباهات تصحیح نشود، سبب رشد بورژوازی در جامعه و نفوذ آن در حزب و دولت میگردد . بدینجهت این موضوع اهمیت آنرا دارد که مورد بررسی های فزاینده قرار گیرد . ما در اینجا فقط یک طرح کلی از مسئله را ارائه خواهیم داد :

نتیجه ماشین آلانی که یکی از قطعاتش میسکت
یا خراب میشد بصورت آهن پارهای در می آمد .
مهندسان شوروی نقشه های ماشین آلات ساختن
... ها کارخانه ها و غیره را با خود بردند . مثلاً
ساختمان پل معروف نانکین که با کمک مهندسان
شوروی ساخته میشد ، پس از رفتن آنها بگلی متو -
قف ماند . چینی ها برای ادامه ساختمان این پل
شروع به کار کردند و تنها برای تهیه فولاد مخصوص
مورد نیاز این پل ، دو سال تمام تحقیق و مطالعه
کردند . خلاصه قطع ناگهانی کمکهای شوروی باعث
توقف در رشته های مختلف صنعتی چین شد و
وضرات سنگینی به اقتصاد این کشور زد . رکود
اقتصادی شدیدی بوجود آمد و برنامه عصرانسی
دوم (۱۹۵۸ - ۶۲) عملاً متوقف گردید . برنامه
عمرانی سوم هم با سه سال تاخیر از پایان برنامه
دوم توانست شروع شود یعنی از سال ۱۹۶۶ -

تجربه تلخی که جمهوری خلق چین از این واقعه بسود
که باید بیش از پیش یک سیاست "بی نیازی" را در پیش
گیرد و برای ساختمان سوسیالیسم با اتکالی کامل بر منابع
خود عمل کند . سیاست اتکا بخود و بی نیازی تا سالها
همچنان تعقیب شد و موفقیت های بزرگی نیز بدست
آمد بطوری که از سال ۱۹۶۲ به بعد ، یعنی دو سال
پس از قطع کمک های شوروی ، اقتصاد چین دوباره روبه
بهبود گذاشت و تولیدات صنعتی روبه افزایش نهاد .
محصولات کشاورزی نیز که توجیه ویژه ای به آن شده بسود
افزایش یافت .

در سالهای بعد ، سیاست خودداری از رابطه
اقتصادی با سایر کشورهای سوسیالیستی ادامه
یافت اما سیاست بی نیازی و اتکالی به خود بطور
کامل رعایت نگردید و چین کوشید روابط اقتصادی
خود را با کشورهای غیر سوسیالیست (کشورهای
امپریالیست مستعمره وابسته) توسعه دهد .
از سال ۱۹۶۲ صادرات و واردات چین به کشورهای
غیر سوسیالیست رو با افزایش گذاشت و بتدریج حجم
معاملات گذشته از کشورهای سوسیالیست بکشورها
غیر سوسیالیست انتقال یافت . بطوری که در سال ۷۱
در حدود ۸۰ درصد تجارت خارجی چین با کشور
... های امپریالیستی بسود . هم اکنون هم روزه
روز مبادلات اقتصادی چین با کشورهای غیر سو -
سیالیست در حال افزایش است . نمودار زیر تحول
تجارت خارجی چین را از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰
نشان میدهد .



چنانکه در این جدول هم نمودار است تجارت خارجی چین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ به نحوی منظم و سریع افزایش یافته و در سال ۱۹۵۹ به اوج خود رسیده . در این مدت قسمت اعظم تجارت خارجی چین با کشورهای سوسیالیستی بود که ضحنی زیرین جدول ، نطایفه آن است و تجارت با کشورهای غیر سوسیالیست فقط به مقدار کم و تا . . .

بسی بوده که در این مدت تقریبا دچار تغییراتی نشده . ضحنی جداگانه جادلات خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست در این نمودار رسم شده ولی فاصله بین دو ضحنی نمودار آن است .

بدین ترتیب میبینیم که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ حجم جادلات چین با کشورهای غیر سوسیالیست تقریبا تغییری نمیکنند . اگر بخواهیم ضحنی تجارت خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست را از روی این دو ضحنی و بطور جداگانه رسم کنیم ، خطی بدست میآید که از حدود رقم یک میلیارد دلار نمودار

شروع میشود و موازی با محور افقی نمودار تا مقابل رقم نشاند هنده سال ۱۹۵۹ پیش میرود و از آن به بعد ، با شیبی تند که تند تر از ضحنی بالایی نمودار است بالا میرود . این ضحنی تحول ناگهانی^{نیسی} و سریع روابط اقتصادی چین را با کشورهای امپریالیستی ، مستمره و وابسته نشان خواهد داد . ضحنی بالایی نطایفه مجموع جادلات خارجی چین در بین سال های ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ است . شیب صعودی قسمت قبل از ماکزیم

ضحنی نشاند هنده رشد جادلات چین با کشورهای سوسیالیستی است . حجم جادلات خارجی چین با کشورهای امپریالیستی ، مستمره و وابسته ، چنانکه گفتیم و در طول این قسمت از ضحنی یعنی در فاصله بین سالهای ۵۹ - ۱۹۵۰ تقریبا تغییری نکرده و معادل مقدار ثابتی در حدود ۱ میلیارد دلار است . شیب صعودی بعد از ماکزیم هم فقط ناشی از جادلات چین با کشورهای غیر سوسیالیست (امپریالیستی و وابسته و مستمره) است زیرا در این مدت جادلات چین با کشورهای سوسیالیستی کاهش یافته . لازم به یاد آوری است که آهنگ افزایش حجم جادلات اقتصادی چین با کشورهای غیر سوسیالیست از شیب این ضحنی تند تر بوده است زیرا همین نشاند هنده مجموع جادلات است و بنا بر این کاهش حجم جادلات با کشورهای سوسیالیستی را نیز در خود دارد .

این داده ها به خوبی نشان میدهند که چین در رابطه اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی دچار چپ روی شده ، یعنی پس از شروع مبارزه ایدئولوژیک با آنها ، وحدت را در سطح دیگری رعایت نکرده و تضاد خود را با آنها به تضاد حلق تبدیل نموده . درست است که اداه مناسبات اقتصادی چین با شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در سطح قبل از سال ۵۹ و به همان شکل دیگر امکان پذیر نبود ، ولی امکان توافقیهای اقتصادی

رود زیا، پرتغال (قبل از کودتای اسپینولا) و غیره نیز پیوسته گسترش داد . در سال ۱۹۶۷ یکی از روزنامه های زاجیا نوشته بود که حجم مبادلات بازرگانی پکن و پورتوریو بالغ بر ۲۰ میلیون لیره است. لینگه است. ساندی تایمز روزنامه انگلیسی در شماره اول اکتبر ۱۹۶۷ خود نوشت که پکن در اوت ۱۹۶۷ یک پنجم تولید کروم رود زیا (۶۰۰۰۰ تن) را خریده و در " به ایرا " یکی از بنادر موزامبیکه بار کشتی های پرتغالی کرده است. در سال ۱۹۶۶ صادرات چین به مستعمرات پرتغال در افریقا ششادواز از ۳۵ میلیون دلار بود .

طرف عمده بازرگانی چین ، کشورهای امریکالیستی و دولت نشاندگان هستند . در سال ۱۹۷۰، کشور ژاپن در ردیف اول لیست معامله کنندگان با جمهوری خلق چین قرار داشت. حجم مبادلات بازرگانی ژاپن با چین در این سال ۸۲۲/۷ میلیون دلار بود و نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش یافت . بعد از ژاپن ، هنگ کنگ ، آلمان غربی ، استرالیا ، انگلستان ، کانادا ، فرانسه و سنگاپور قرار داشت . از جمله حجم مبادلات بازرگانی چین با استرالیا در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۲۲ درصد افزایش یافت .

پس از برقرار شدن روابط دیپلماتیک بین ایران و جمهوری خلق چین ، بیش از هر کس سرمایه به داران بزرگ ایران خوشحال شده اند و بلافاصله

با آنها کامیاب وجود داشت. در صورتی که جمهوری خلق چین نه تنها وحدت با شوروی را در مقابل امریکالیزم در هیچ سطحی نپذیرفت بلکه اتحاد شوروی را " سوسیال - امریکالیزم " و خطرناکتر از امریکالیستهای آمریکا و اروپا اعلام کرد . سیاست حمله به شوروی هم به هیچ وجه در سطح یک مبارزه اصولی ایدئولوژیک باقی نماند بلکه جمهوری خلق چین ، این مبارزه را حتی به جلسات گوناگون سازمان ملل و به مجالس ضیافت سرمایه داران نیز کشاند و در همین اینکه به روزیونیزم جدید حمله میکرد ، از تپتو و چائوشسکو در مقابل شوروی حمایت نمود .

این سیاست چپ روانه جمهوری خلق چین را در وضعیت دشواری قرار داد و نتیجه منطقی چپ روی هم از بی آن آمد ، یعنی ناتوانی در اجرای شعارهای بلند پروازانه و حساب نشده ؛ به بین ترتیب که جمهوری خلق چین اگر رابطه اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی تقریباً قطع کرد و بسی بیشتر از مدت کوتاهی نتوانست به سیاست اتکا به خود و بسی نیازی متکی باشد و سرعت روابط اقتصادی خود را با کشورهای امریکالیستی وابسته و مستمره گسترش داد . چیزی نگذشت که جای کشورهای سوسیالیستی را در معامله با چین ، کشورهای امریکالیستی وابسته و مستمره گرفتند . جمهوری خلق چین حتی با ارتجاعی ترین کشورهای جهان نیز روابط اقتصادی برقرار کرد و بازرگانی خود را با رژیم های افریقایی جنوبی

روشنی به بازار تهران داد و معلوم کرد که چه کالاهایی از ایران قابل صدور به چین کونیست است و متقابلاً چه کالاهایی از چین میتوان وارد کرد. . . با احتمال توسعه ضابطات سیاسی بین ایران و چین کونیست و مبادله سفیر، مسئله بازرگانی، بخصوص مبادله کالا مقدم بر هر کار دیگری است. ۱

آقای عبدالمعلی فرمانفرمایان سرطابه دار و کار-

خانه دار معروف که قبلاً از او یاد شد، با خوشحالی در محاسباتی در همان شماره مجله مینویسد:

"پس از برقراری ارتباط سیاسی با چین، محدودیت بازرگانی لغو شد و انجام معاملات با چین تابع مقررات عمومی صادرات و واردات گردید."

مطالعه در هدف و نتایج سفر این هیئت و هیئت های مشابه نشان میدهد که برخلاف ادعای مقامات سیاسی دولت جمهوری خلق چین دولت برقراری روابط سیاسی با ایران از جانب آن دولت به هیچوجه به اصطلاح "بازره ایران با امپریالیستها بر سر قیمت نفت" وغیره نبود. اگر دولت جمهوری خلق چین، نمایندگانش را به جشنهای کنف و مسخره ۲۵۰۰ ساله میفرستد، اگر خواهر شاه، فرح و مادرش به چین دعوت میشوند و اگر چی پنگ فی سیاست مستقل ملی "ایران را می ستاید و تجاوز نظامی ایران را به ظفار مورد تأیید قرار میدهد، بخاطر

تأکید از ماست.

۱. مجله "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران"

سال دوم شماره نهم (آذر ماه ۵۰) ص ۸۴.

یک هیئت بازرگانی از جانب به اصطلاح "بخش خصوصی" اقتصاد ایران، یعنی از جانب سرطابه داران بزرگ وابسته به امپریالیزم روانه چین گردید. این هیئت مرکب از بزرگترین سرطابه داران ایران با نمایندگانشان بود، مانند:

عبدالمعلی فرمانفرمایان سرطابه دار و اشراف زاده معروف ایران

دکتر احمد ضیائی مشاور بانک توسعه صنعتی ایران حبیب القانیان سرطابه دار معروف

حبیب لاجوردی از گروه صنعتی بهشرو مهندس سحید نوشیروانی از شرکت صادراتی پنبه ایران طی کوچکمندی

مهدی لشکری

محمود رضائی

ناصر اولیا شیرازی

مصطفی اخوان

آنها پس از ورود به چین مورد استقبال "لی سین نین" نایب نخست وزیر چین قرار گرفتند و از آنها به گرمی پذیرائی شد. مجله "اتفاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران" که در واقع ارگان سرطابه داران کبرادیر ایران است در شماره آذر ماه ۱۳۵۰ خود در مورد سفر این هیئت نوشت:

"سفر هیئت بازرگانی اعزامی اتفاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران به چین کونیست، در بازار تهران حسن اثر بخشید. اگرچه معاملات انجام شده در چین چندان نبود اما دیده"

و در جای دیگر :

"در سال ۱۹۷۰ چین حدود ۱۷ میلیون دلار کوبد شیمیائی از خارج خریداری کرده که بیش از ۵۰ درصد آن از زاین ایتیاغ گرد، ضمناً سالی ۱۶۵ هزار تن کاتوچوی طبیعی از سنگاپور و مالزی و سیلان وارد میکند بنابراین در این زمینه فرصتهای مناسبی وجود دارد." ۱۰

سیاست بازرگانی خارجی کنونی جمهوری خلق چین، متأسفانه پروسهای در حالی رشد است. روز به روز این بازرگانی گسترش بیشتری پیدا میکند و جمهوری خلق چین بیشتر به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وابسته می‌سازد. البته داشتن روابط اقتصادی با کشورهای امریالیستی، وابسته و مستعمره از جانب یک کشور سوسیالیستی کار غلطی نیست ولی نکته اصلی اینجاست که باید این روابط اقتصادی، برای حزب و دولت جامعه سوسیالیستی و تابع مسائل و مصالح سیاسی انقلاب جهانی و ساختن سوسیالیسم باشد نه برعکس. در حالی که در چین نیازهای اقتصادی به مبادلات خارجی تعیین کننده خط مشی سیاسی دولت در رابطه با کشورهای امریالیستی، وابسته و مستعمره از طرفی و جنبش‌های خلقی از طرف دیگر شده است. مقامات چینی، بنا بر نمونه‌هایی که از گفته‌های توجیه آمیز آنها نقل کردیم، سعی دارند که علت توسعه روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای امیر-یالیستی، مستعمره و وابسته سایل سیاسی جلوه

تکیه از ماست. ۰۱ هسان

خطر "سوسیال امپریالیزم" شوروی نیست، بلکه به خاطر سنگ سرب و سنگ روی و سنگ کرم و کرمیت و پنبه ایران است. عبدالعلی فرمانفرمایان در صا - حبه یاد شده ما ش در مجله "اتاق بازرگانی صنایع و معادن ایران" میگوید :

"استخراج روی و سرب (در چین - سنج - ف.خ.) در حال حاضر کافی است، ولی به گنایه که مقامات چینی پیش بینی کمبود این مواد را دارند و از این نظر پیشنهاد کردند راجع به سنگ سرب و سنگ روی ایران اطلاعات بیشتری در اختیارشان قرار دهیم. چینی‌ها سالیانه در حدود ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار تن سنگ کرم و کرمیت وارد میکنند و نوع کرم پست را چینی‌ها حتی

الامکان به واسطه قرارداد تجاری که با پاکستان دارند از این کشور خریداری می کنند و بقیه احتیاجات خود را از ایران می - خردند و مسلماً امکان تحکیم صادرات سنگ - های معدنی ایران به چین کاملاً موجود است، حتی در زمینه مس نیز اگر در آینده ایران در زمره تولید کنندگان این فلز باشد مسلماً چین به خرید آن از ایران علاقتند خواهد بود." ۱۰

و در جای دیگر :

پنبه یکی از احتیاجات مهم چین است. همه ساله تجار ایران مقدار بزرگی پنبه به این کشور صادر کرده اند و در آینده نیز بسیاری صد و پنبه زمینه‌های مساعدی وجود دارد." ۲

۱. مجله "اتاق" . . . پیشین صفحه ۶۱ .

۲. هسان .

دهند، در صورتی که بهیچوجه چنین نیست و علت اصلی این به اصطلاح "سیاست لیختن" و نیازهای اقتصادی جمهوری خلق چین است. البته در رابطه با کشورهای هم جوار، صایل استراتژیکی نظامی نیز برای چین اهمیت دارد، که در آن مورد هم دولت جمهوری خلق چین، بهین توجیه به سرنوشته خلقهای این کشور، فقط به مرزهای وطن خویش می اندیشد که باید گفت، با این خط مشی ممکن است بتوان مرزهای چین را برای امپریالیستها و دست نشاندگان شورولادین و غیر قابل رخنه ساخت، ولی آنوقت، بروزوازی از درون خود حزب کمونیست سر بلند خواهد کرد و میدانیم کسه به قول استالین، فتح قلمه از داخل آن آسان تر است.

به هر حال نادیده گرفتن مسائل و مصالح سیاسی انقلاب جهانی میتواند سبب شود که دولت جمهوری خلق چین، هیچ حد و مرزی برای گسترش بازگانی خارجی خود و روابط اقتصادی بنا امپریالیستها و دست نشاندگان نشان ن نشانند. زیرا که این روابط از نظر اقتصادی برای چین بسیار با صرفه است. مثلا چین اگر بخواهد تولید پنجه یا کتدم خود را افزایش دهد و نیازهای صرفی خود را خود تولید کند، مهابست خلق را به یک بسیج عمومی دعوت نماید، یا اینکه اگر بخواهد به استخراج بیشتر سرب، روی، مس، کرم و غیره

خود بپردازد، نیاز به یک تلاش اقتصادی زیساد و دعوت خلق به کار بیشتر و صرف کتر دارد، در صورتی که به سادگی میتواند با اضافه تولید خود در رشته های دیگر و افزایش تولید در رشته هائسی که توسعه آنها مشکلات کتری دارد، همه اینن کالاها را مثلا از ایران بخرد، منتها در این صورت باید حکومت شاه را تأیید کند، ناپنده اش را به جشن مسخره ۲۵۰۰ ساله بدرست و آقای چوئن گلا دست کیف اشرف را بفشارد، جام خود را به سلاقی "حضرت علیه بانو فریده دنیا" (بنوشته و از همه محتر و نماینده دیپلماتی چین رسما تجاویز ایران را به خلیج فارس تأیید نماید.

اما بدتر از همه اینها عواقب نا گزاری است که این سیاست گسترش بازگانی با امپریالیستها و دست نشاندگان نشان، برای سا ختنان سوسیالیزم در خود جامعه چین دارد و ما قیلا اشاره مختصری به آن کردیم، این بازگانی بسیار سود آور است بویژه هنگامی که طرف معامله کشورهای عقب مانده و در حال توسعه (مستعمره و وابسته) باشند سودی که از این بازگانی نصیب چین میگردد، کاسلا یک سود استعاری است. بالاخره بازگانی هم که در این کشورها کالای چینی میفروشد، یا کالا به چین صادر میکند، یک بروزوازی کبرادور است. بروزوازی کبرادور وابسته به چین . این به هیچوجه

۱. اشاره به نطق چوئن لای در ضیافتی بس

مناسبت دیدار فرح از جمهوری خلق چین .

در مناطق کارگری و روستائی، خبری برده است نیست فقط گفته میشود که گاهی جناح راست در حلقه‌های طبقاتی خود به جناح چپ آنها را به کنایه "دار دسته شانگهای" مینامد. شعاع جناح راست در مورد جناح‌ها تأکید روی وحدت حزب و لزوم تحکیم آن است. جناح چپ هم بسا اینکه با سیاست خارجی جناح راست کاملاً مخالف است و گسترش روابط بازرگانی چین را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته محکوم میکند و طرفدار سیاست اقتصادی آنکه به خود است با این حال فعلاً لزوم وحدت حزب را پذیرفته است و آشکارا در مبارزه با راستها جدا میکند. شکی نیست که این وحدت در جناح موثقی و ناپایداری است و در آینده تضاد بین آنان تشدید خواهد شد اما جواب به این سؤال که چه کسی پیروز میشود، نیاز به اطلاع بیشتر از جامعه چین دارد. در شرایط کنونی آنچه بیش از هر چیز از نظر سیاسی سبب وحدت در جناح شده است مبارزه با لنین‌پائو است. بنابراین بنظر میرسد که وحدت در جناح لای تا مرگ کامل سیاسی لنین پائو ادامه داشته باشد. لنین پائو مؤتلف جناح چپ با رهبری رفیق ماگس بود. این جناح قدرت را در حزب و دولت در دست داشت. ولی چپ روی ماجراجویانه و توطئه‌جاء طلبانه لنین پائو که در عین حال، خیانت به هم پیمانان خود نیز بود، سبب شد که جناح چپ ضعیف گردد و راست‌ها به تدریج موقعیت سلطه را در حزب

و دولت بدست آوردند. اکنون جمهوری خلق چین میدان ترکانی چون لای و هواداران او در زیر حکمروائی "دیپلماسی لیخند" شان است. اگر وضع به همین صورت باشد و تعادل نیروها به هم نخورد و پس از مرگ چون لای تقریباً شکی نیست که آقای "تنگ شیائو پینگ" به وکرات کهنه کار و رانده شده انقلاب فرهنگی و چائوشین او شود و خط مشی سیاسی چون لای را، اگر نه بدتر، ادامه دهد. تنها یک انقلاب فرهنگی دیگره این بار بسا اجمادی و وسیعتر میتواند جمهوری خلق چین را نجات دهد. معلوم نیست چه زمانی جناح چپ شعار وحدت حزبی "آقای چون لای" را رد خواهد کرد و برای مبارزه با راستها به توده‌های حزبی و توده‌های خلق روی خواهد آورد. آیا چنین خواهد شد یا ادامه "دیپلماسی لیخند" و گسترش بی اصول بازرگانی خارجی و اقتصاد چین را به سرمایه‌داری جهانی وابسته تر خواهد نمود و در درون جامعه، زمینه مادی برای تضعیف و سرانجام نابود کردن جناح چپ فراهم خواهد ساختند؟ آینده همه چیز را نشان خواهد داد. متأسفانه در این مورد، کاری بجز حرف زدن از ما ساخته نیست. اما این آرزوی تمام کمونیست‌های واقعی جهان است که جمهوری خلق چین براه اصولی ساختمان سوسیالیزم در درون کشور و کک به انقلاب جهانی بازگردد. برای این منظور جمهوری خلق چین باید دیپلماسی لیخند را کنار بگذارد، بازرگانو

خوش را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته
 شده پیدا محدود کند و به صایل و مصالح سیاسی
 وابسته ننماید، بر روی سیاست اقتصادی "تنگا بخود"
 تأکید اساسی و کامل داشته باشد، روابط سیاسی
 و اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی دیگر
 عادی سازد و با حفظ مبارزه ایده نولویک وحدت
 ضد امپریالیستی خود را با آنها در هر سطحی
 که ممکن است برقرار نماید.

اگر امکان روابط اقتصادی چین با سایر کشورهای
 سوسیالیستی و شرقی را هم نادیده بگیریم
 باز جمهوری خلق چین نیازی به رابطه اقتصادی با
 کشورهای امپریالیستی مستعمره و وابسته ندارد.

جمهوری خلق چین دارای يك سر زمین وسیع و بسك
 نیروی انسانی عظیم است و بخیلی قادر است سیاست
 "تنگا بخود" و "بی نیازی" اقتصادی را پیش
 گیرد. هم سر زمین وسیع چین میتواند مواد اولیه
 لازم را برای رشته های گوناگون صنایع عرضه کند و هم
 وجود يك جمعیت هشتصد میلیون به عنوان تولید کننده
 و مصرف کننده، رشد و گسترش تمام رشته های اقتصاد را
 امان پذیر و سود آور میسازد. در این سر زمین
 وسیع و با این جمعیت عظیم بخیلی میتوان سیاست
 پاراللیلزم اقتصادی را تمقیب نمود. چین میتواند يك
 اقتصاد کاملاً متکی به خود داشته باشد، منتها خلق
 چین باید برای تحقق این منظور مشکلات بیشتری
 را تحمل کند و سیاست صرفه جویی بیشتر در مصرف
 و تلاش بیشتر در راه تولید را در پیش گیرد کسه

این کار البته بسیار دشوارتر از پذیرش سیاست باز
 گانی با همه است، ولی چه باک، این مبارزای است
 که خلق چین باید برای بنای سوسیالیزم در داخل
 کشور و کمک به انقلاب جهانی انجام دهد، این وظیفه
 تاریخی خلق چین است. کمونیست های واقعی جها
 کاملاً انتظار انجام این مبارزه را از خلق چین
 دارند. در غیر این صورت انقلاب چین را انحطاط
 را در پیش خواهد گرفت و سرطایه داری در چین از
 نوزده خواهد شد. کمونیست های جهان
 حتی حاضر نیستند تصور چنین روزی را هم بکنند
 و میخواهند انقلاب چین همچنان شکوه و عظمت
 خویش را حفظ کند و با گام های بزرگ به پیش برود.
 اما باید بیاد داشت که واقعیت قاطع و خشن
 بسادگی میتواند برده های هزاران رولای و مانیک را
 در هم ببرد و خود را در معرض حواس مادی
 انسان قرار دهد. ناگوار است ولی هراسناک نیست،
 بهیچوجه هراسناک نیست. "باز هم زمین بد رو خور"
 شید میگردد و باز هم توده ها انقلاب میکنند" ایقول
 رفیق طائر "اکون گرایش عمومی جهان به انقلاب
 است" در همه جا توده ها بیبا خواستمانده، بحرانی
 اقتصادی و اجتماعی، خبر از پایان دوران تاریخی
 سرمایهداری جهانی را میدهد، امپریالیزم
 آخرین روزها
 خود را میگذراند

۱. جملهای از روزنامه "زمین و آسمان" جمهوری
 خلق چین.

و اینک به جنگ و ندادن متصل شده است.

پر طنین باد طارش شکوهند جهانی انقلاب
 نابود باد رخنه مزورانه بجزواری در صفوی
 انقلاب .

نابود باد امیرالیهتم

آبان ۵۳

سازمان چریکهای فدائی خلق

هموطنان مبارز!

برای حمایت مادی و معنوی خود بآدرس زیر با
سازمان چوبکهای فدائی خلق ایران
تماس بگیرید:

توس پست

P. O. Box 5101 - Moalla, Aden

People s Democratic Republic of Yemen

توس بانک

National Bank of Yemen

P. D. R. Y., Aden, Steamer point

Account No. 58305

پیروز باد جنبش انقلابی مسلحانه در
راه بسیج توده‌ها